



کتابخانه مرکزی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
۵۰۶۲۳

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: تنبیهای المبین	شماره ثبت کتاب: ۵۰۶۲۳
مؤلف: علامه مغنیه بادی (محققین گروه)	شماره قفسه: ۶۰۵۴
موضوع: _____	
شماره ثبت کتاب: ۵۰۶۲۳	
شماره قفسه: ۶۰۵۴	

۱۹

کتابخانه مرکزی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
۶۲۵۸

بازرسی شد
۲۶ - ۳۶

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مرکزی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
۵۰۶۲۳

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: تنبیهای المبین	شماره ثبت کتاب: ۵۰۶۲۳
مؤلف: علامه مغنیه بادی (محققین گروه)	شماره قفسه: ۶۰۵۴
موضوع: _____	
شماره ثبت کتاب: ۵۰۶۲۳	
شماره قفسه: ۶۰۵۴	

۱۹

بازرسی شد
۲۶ - ۳۶

بازدید شد
۱۳۸۲

Handwritten text at the top of the left page, including a circular stamp and the name 'Shams'.

Handwritten text in the middle of the left page, including a large number '۳۵۰' and other illegible characters.

Small handwritten text at the bottom of the left page.

Small rectangular stamp on the right page, containing the number '۲۵۸'.

Main handwritten text on the right page, starting with 'مصول کتاب تبهات...' and discussing legal or philosophical concepts.

Small handwritten text at the bottom right of the right page.

Main handwritten text on the left page, continuing the discussion from the right page.

در نظر و این علامت کفره اند قابل در بر او عمل خود ایراد نموده اند مقصد دوم در کیفیت بیدار شدن این علامت کفره است
مقصود سوم در معرفت انواع ذوات الاذنیاب و ذوات الزواریب هفت نوع از هر نوعی منسوب است یکی
از سایر که کفایه سیرت کونیند و ثانیی چند در اشکال مختلفه نشان و نیک است مقصد چهارم در تشریح این
انواع ذوات الاذنیاب و مزاجشان را که یکبارگی نسبت داده اند احکام خود و ذوات الاذنیاب هم نوع ذوات
الاذنیاب در بر وجه ایشان احکام ذوات الاذنیاب در شان خود در بر وجه بقول علماء هند متقدمه در این است در حیات
این علامت و مزاج در بر طبع و عو و بستان احکام ظهور رسیده است الاذنیاب علی سبیل الاجمال ثانیی چند
در ذکر نوع خاص حکم و عدولشان و تجاریه لاین فن از متقدمین و متاخرین که نقل نموده اند از خواص حکم و ثبوت
در ذکر سبب ظهور این علامت و آثار احکام مذکور است و تفاوتهاست خاصه در ذکر قدا و مذهبین که این کتاب
اقوال شرعیه لینی یافته و قریب به اربع سده و نیم است

بهر این که بگویم باقی بود چیزی

اعلم الیک معاری

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین

محال الجبال الکی

ای ای از کفر

کل کفرستان که

مذنب

نکده و غیر این است که استادن فرموده اند خود نیز تخریب و استغاب نمودند و لازم دارد تا آنکه
در تاریخ بکفر از سوی ملک هر چه شروع درین امر نمود امید است که بعد از محال نیست این خدا منظور
نظر نماید آنکه در وقت و کوه و این کتاب را بر تالیف با الحقیق موسوم گردانید مشتمل بر مقدمه و شش باب و
مقدمه در شرایط این نوع احکام عامه درین باب است که تخریب در نشون احکام عمومی در بیرون
شناختن کند و کار در پیش نگیرد و از هر چه فریادت خاطر در ذهن صافی از یکا با این امثال و هرگاه از کیفیت
نکته تخریب محال الحکام کرد و در وقت طبع و بعد از تطبیق مانع و حجت حواس را از تخریب نماید و استعدا و
مکان ندارد اذکان احکام مستقیم را در حد که در بعضی از حالات حکم باید کرد و مقتضای هر وقت چه
خیر است و چون در نظر یا بیشتر و در هر چه موافق بود باید کرد و اگر متعارض باشد باید کرد و فقط طوری
را اقوی است انداز سفلی نظریه در افاضه شناسد و هر چه فساد بر کون سبب حصول است که
قوة تخریب زیاد باشد و طالع و طاعت و استقامت از هر چه را استقامت اجتماع دنیا معتبر اند و هر چه
در بدان طالع و اقوی سیمای زور و زنج و عاقل از او را تخریبی اند خواه جید باشد خواه رست
نظر تخریب و غیره استماع نوع قوت و دفع طبیعت و حصار و احتراز و انکارش انشال آن که در اصل
و کتب احکام مفسر است مندرج است مقتضای کلام مذکور و نظریه داشته باشد مقتضای تخریب و انکارش
تأکید اجیرانند و اگر خصوصیت کلام داشته باشد منافق نیز باید نماید و احکام مهم اجیرانند و نیز
نظریه در ادما از او تخریب است یا بحتق بر خندی مفسر تقریب ایراد نمود ایم و اینجا نیز در
کتاب بیان خواهند و هر نظر از نظرات مشهوره که میماند و کویا شد اگر در وقت با قریب آن
تا نظریه بینها محقق شود از منظور داشته مؤکد آن نظر اند که تا نظریه تخریب را چون بزرگان
هم مقام تالیف کفرانه از آن غافل نباید بود از آنرا از او را جید باید دانست و نیز تخریب است
و حاسد است و در وقت استقامت شرف و هبوط و خاند و باله تخریب و تقریب و غیره بدین
مانند از او وضع در وقت نظرات دیگر تا مل کند و مقتضای هر کجا مقتضای آنها نیز مقتضای
همه است و تخریب طاری و کثرت مکتب و در بر وجه در تغییرات هوا است و خیلت صادر وقت وقوع
تخریب است و استماع و استقبال در دو تخریب قریب از انجاب و این طریقه تخریب و فریاد تخریب
تخریب است و نظر بدان معتبر اند و بعد از رعایت این شرط هر چه طریقه است و علیها سوره
نایدین مقتضای سال فصل را در هر یک نسبت است من کورات کلیت منظور و در وقت
با تمام قدا و عاقل کند و هر چه موافق باشد معتبر اند و آنچه مخالف باشد مقتضای طالع سال

در کفرستان

بسم الله الرحمن الرحیم
سپاس ستایش با الله الملکی را سز که نظر تحقیق رحمت سبحان عالم خاک را در سبحان افلاک است
و در عو و بستان احکام عمومی را با غایت احکام سلوک و فایده خود نوع انسان را در
خارج و در این نوع خود گردانید از نشان یافته بارت عالی انتقال خود نمود و از نشان اهل عاقل
الذنیاب غولیا تخریب نمود و نود هدایت و ساند و اکل و افضل نیز با کفر و حیطه است و در بعضی
نوعی مرتبه و قبوی سال که امتزج نموده و غیر از آن زمان لغت در وارد نیل و مخان را در
کونین عاقلیه نظریه است علاقه تعیین کرده اولاد و احاد اولاد از غایت شهرت ظهور از
تقریب تخریب مستقیم تخریب بر فاده طاعت است بد و بوشانند و کفر و تخریب اهل عاقل
مستقیم نوع و عاقلیه نظریه صلوات الله و سلامه علیه و آله و سلم و کفر و تخریب
و تخریب کفر و تخریب تخریب تخریب تخریب تخریب تخریب تخریب تخریب تخریب تخریب
نظریه طالع و طاعت و استقامت از هر چه را استقامت اجتماع دنیا معتبر اند و هر چه
در بدان طالع و اقوی سیمای زور و زنج و عاقل از او را تخریبی اند خواه جید باشد خواه رست
نظر تخریب و غیره استماع نوع قوت و دفع طبیعت و حصار و احتراز و انکارش انشال آن که در اصل
و کتب احکام مفسر است مندرج است مقتضای کلام مذکور و نظریه داشته باشد مقتضای تخریب و انکارش
تأکید اجیرانند و اگر خصوصیت کلام داشته باشد منافق نیز باید نماید و احکام مهم اجیرانند و نیز
نظریه در ادما از او تخریب است یا بحتق بر خندی مفسر تقریب ایراد نمود ایم و اینجا نیز در
کتاب بیان خواهند و هر نظر از نظرات مشهوره که میماند و کویا شد اگر در وقت با قریب آن
تا نظریه بینها محقق شود از منظور داشته مؤکد آن نظر اند که تا نظریه تخریب را چون بزرگان
هم مقام تالیف کفرانه از آن غافل نباید بود از آنرا از او را جید باید دانست و نیز تخریب است
و حاسد است و در وقت استقامت شرف و هبوط و خاند و باله تخریب و تقریب و غیره بدین
مانند از او وضع در وقت نظرات دیگر تا مل کند و مقتضای هر کجا مقتضای آنها نیز مقتضای
همه است و تخریب طاری و کثرت مکتب و در بر وجه در تغییرات هوا است و خیلت صادر وقت وقوع
تخریب است و استماع و استقبال در دو تخریب قریب از انجاب و این طریقه تخریب و فریاد تخریب

عین

عین

وقت در ولایت عرب و قسطنطنیه و فارس و غیره و بسیاری از مواضع هکذا و کجی آنها و نزاع میان
عشاری و قاری دعوی باین دلیل و وقوع ضایع یا کفر مشاهدات همدگر و اینها و اطبا و غالب بود
و آفت میوهها و غلات و قسطنطنیه و عطار و وقت کشتیها بود و اگر کشیدند نیزین بود دلالت کند
کند بر کربا که در مملکت خواست ملک را با و فقوالات و بسیاری از مواضع و آشکارا
شدند و نشانهها در میان زمان و هر کوی که در مملکت باشد مسوول است و او را وقت دلالت
و مضرت رسد و کثرت تشوش بود در مواضع جنوب اگر فصل مستعمل باشد دلالت کند بر خرابی
اگر نزاع و وقوع سرما و قسا و انجم و آغاز و اگر مرغ مستعمل باشد دلالت کند بر وقوع و قحط و
سر آمدن زشت و قساها و ظهور خرابی از ارض و نقصان کثرت در مزرع و اگر در حدی بود دلالت
بموت خوزی در زمین حبشه و زنگبار و بزرگ و هند و چین و قسا اغنام و مدد زرع
و افسوس آگاه و اگر شهادت آفتاب عطار بود دلالت کند بر قوت سرما و حله خرابی
زمین و بسیاری از بلاد شاهان عظیم الشان و ملک یکی از فرماندهان و کثرت در زمین و حدی
جنون و سایر امراض و بی و همیوب بیاورده و ارتفاع ضار است و اختلاف هوا و سرما و برین
عظیم در وقت خاصه که در اواخر تابستان و قوت صالح بزبان و اگر زمین شهادت دهند
دلالت کند بر ضعف حال عامه و رسیدن غم بعلما و اشراف و جماعتیان و اگر شهادت بر زمین
دلالت کند بر قوت حال سلاطین و اطفال حکام و شدت سرما و تلف شدن استر در اوقات
و ظهور طایفه تاز و دستا منسل شوند و تاثرات در زمین این قرآن آهون از سایر قرآنهاست
باشد در زمین و بر زمین و عیش محمود الاحوالند و اگر فصل مستعمل باشد دلالت کند بر خشکی هوا
و سختی سرما که ما را باشد هر گاه در وقت خود تخمین در مملکت هوا دلالت کند بر قوت مرغ
و کثرت اراجیف و بدبختی هوا و بیماریهای خونی و افتادن عدل و نما و خطا شدن معالجات
اطبا و احکام اهل بحیم و خوانست و ظلم و هراس و هر در خلافت و قتل معارف آگاه بر خشکی
سال و رفتن آفتاب و زمین بادهای سبب فتنه انجم و خرابی ما و بد حال مردم است
و بدکاران و مستحق مردم در امور زمین و بودن سرما در وقت و زحمت و قسا و اهل قلاع و
جبال از لشکر بانی و قتلها بی ثباتی و موت بمران و غارت و سنجیدن در کوه و با پناهگاه
فرخنده و کشتا از آنها و اقلین تا اثر در اقلیم دوم و زمین مغرب بود در جزو ابد دلالت
کند بر قوت و زمین عرب و شهرهای شمالی و جوالی بلاد مردم و قسا حال بزرگان و بدی هوا

و کجی

و کجی و بدی آمدن علامات و آیات و هر چه خاصه در مزارع بود سیمانظر عطار و وقت
بادهای غریب و نباتات و حیوانات و اگر کشیدند و آفتاب عطار باشد دلالت کند بر وقوع
نقصانها و پیش آمدن سفها و حرکت بزرگان و قسا حال مسافران و رسیدن غم و نکت باهل است
و ادب شناعت سبب نیش بزرگان و قسا نزارعان و کشیدن ایشان و کشتا بارها و هر کوی که
تندی باشد نشانهها می باشد چو اول و در مسوول است او را و طبقات او را از اقلین و حیاطا اعدا و حدی
و باد کثیرا در وقت مملکت و همیوب باج جاره سبب که مرغ در عارض شود و وقوع فتنه در میان
عرب با دهای سبب سقوط استیجا و دست بردن بدکاران خاصه در اقلیم سوم و بیماریها
خونی و بسیاری از ضل و بخار و فتنه در میان اهل مغرب و آفت طیب و اگر فصل مستعمل باشد
ظهور عدل و شهادت در میان ملک بقی و بلاد همدار کثیرا بلاد باد سموم و ظهور مملکت و قوت
صوب سبب و قتل نم و اگر مرغ مستعمل باشد حکم مردم هوشان بود طیف دوم و آفتاب در وقت
در آن زمین و حدی بیماری و مرگ و کثرت باران و رعد و برق در وقت اول در زمین بود
دلالت کند بر قوت در چاه غریب و بیماریها خونی و آفتاب بزرگان و بدکاران و ظلم و ستم و قسا هوا
و افسار و قتل و زجر و سرما در وقت و شدت در میان ملوک و اولاد در خلافت خاصه زمان آگاه
و در بعضیها از بسیاری از خون و غلیان و معسنان و حربی معاند در میان عرب که در وقت مرغ
هوا و غارت در بلاد مردم و سایر بود که در وقت یکی از ملوک مشرق بسیار آمدن یکی از پادشاهان
مغرب و قتل و ظهور و ظهور یکی از علماء مات هوای سبب که مرغ در عارض بود و عطار با و ناظر خاصه
بنظر عدل و اگر کشیدند عطار و یا مشتی بود دلالت کند بر قسا حال کثیر در آن و اهل نیک
و اگر کشیدند در وقت دلالت کند بر ظلم و ستم سلاطین و مسوول زحمت و بیماری و بی ایشان و
اگر فصل مستعمل باشد عدل و بودن میان پادشاهان و اعدا هوای رستان و قتل امطار و اگر
مرغ مستعمل باشد نزاع بود میان سلاطین و ملک خواتین و نیکی از قضاات و یکی از بان در وقت
اگر در وقت دلالت کند بر مرغی فتنه در باد عرب حوالی کوفه و در میان و حیران و طبرستان و سفر مرغ
ملوک و اشراف و بادهای موج انگیز و خطر کشتیا و قسا حال مسافران در بلاد و حیران بر قسا و
عقبا و اگر کشیدند ماه عطار بود دلالت کند بر کجی باران و رفتن بادهای غریب و بیماریها بی
بیماریها مملکت و در بعضیها از علامات در هر خاصه مرغ در عارض باشد نشانهها و وقت عطار
و قطع دارها و اگر کشیدند آفتاب بود دلالت کند بر غیب خون و بغین شایه و بادها و اگر کشیدند زهره و

و کجی

که نود بر ایشان اندک قرآن عظیم است و همچنین اگر در مرغ الفی بود اثر او در حدی شرق باشد و اگر
در برج خلک بود در حدی جنوب و اگر در مرغ باد بود در حدی غرب و اگر در مرغ آبی در حدی شمال نیزان
برج هر ولایت که منسوب بود معطر تاثر قرآن و در اوقات باشد هر مرغ که در حدی
در برج مجمع فاسد کند و غم را ایشان بود اگر آن برج خلک باشد زلزله شود و هدم مدین
و جبال باشد و اگر بانی باشد فتنه و مضرت عظیم از آن حاصل آید و اگر مرغی بود از شرق و اگر باری
بود از باد و زهره و املح و رشک تاثر قرآن زهره و زمان طلق دلالت کند بر دشواری وضع
حمل و زنج بنساج و نکاح اما در القوا سد و هر مرغی در ولایت مشرق وضع عظیم در ولایت دوم
و بسیاری از احوال بود و بادهای زحمت شکن و عجز شدت هوای تابستان و سرمای باران و در
زمستان و افسوس حمله مکن و شمع سار و کویک متاثر کرد اما اگر فصل مستعمل بود دلالت کند
بر نیک حال شایع و احوال بحال و ما را بزرگان ایشان بهو و طرب و از رزاق طعام و نباتان و عادات
و اگر زهره خونی مستعمل بود دلالت کند بر آنکه در منازک بزرگ و مطبوع و بر قسا حال بزرگان زمان
و اینچنین استراج ایشان دلیل بود بر بسیاری از موت و قتل و ظهور کید و مکر در میان ازواج و
تغوی و افتادن در استیلا طرب و قسا و قضاطها و استیلا و کجی بر طبیعتا زهره و زحل
در وقت شایع نشانی دلالت کند بر سردی در وقت و آفت و غلظت در زمان و خادمان و احباب مطبوع
و احسان و بزمیدن نکاحها و زود شواری وضع حمل و خصوصیت اروج و قضاوت زنها و حدی
اگر باری و قسا میوهها و ظهور طرب در شایع و اهل صحرا آمدن کاد و آنها و آرزوی برده و عقا
و فقر خلافت و بر شایع و اهل کاد و آرزوی برده و عقا
و دخول لشکر کمان در ارض و وقوع عاون در خورستان و هوا و در احوال و زلزله بادها
تند و رعد و برق و باران و امکان نکول و اگر فصل مستعمل بود پادشاهی بنجد بظهور نماید
یا حاکمی شدید بقدرت و حرم خوزی بزرگ بود و مرگ خلافت و اگر زهره مستعمل باشد مضرت
رسد از مردم بار زمین و طاعون و امر از راه و خورستان و حیران باد شمال آمدن
باران و آفتاب نیز قرآن در زمین بود در مملکت بود دلالت کند بر کجی از سلاطین و زنا
دهان و شدت در ولایت مشرق و هلاک زنان و بسیاری از شواری وضع حمل و بدی حال سلطان
و خواتین و فرج مشایخ و بزرگان و بیماری غلیان و انکسار ارات و میل خلافت بفسخ و نحو
و کسالات زینت اگر فصل مستعمل باشد در مملکت با بل بود بزرگان خورستان و سنجیها

در کجی

در سجستان و ظهور مملکت و اگر در فصل مستعمل بود ظهور مملکت باشد و بسیاری از باران و باد و اگر قوس
بود دلالت کند بر تشوش خاطر زنان و مطربان و بیماری ایشان و تلف شدت اخیر که در وقت هوا و
منازعان و فاج و کسا دلالت بر شدت سرما و موت خواتین معظمه کجی معطر طربان و باران و مسیع
تا یکی از فصل مستعمل باشد باران اندک آید و کشتی نیکو بود و اگر فصل مستعمل بود در بعضی
از زمان پادشاه بود و کجی از آن باشد اما بعضی از رعایت نیکو آید زهره در وقت خلک دلالت
کند بر مرغ زمان و سختی اند و خواجه بر میان و بیماری در وقت و بسیاری وضع حمل و مخالفت اوج
و از آن سیاست کشیدند کثیران از خواتین و رعیت مردم و بر مسوول و طرب و زینت و قسا
اشجار و ریاحین و آغاز و عمارت و تفاوت زنها و سرما در وقت و جستن بادها و قتل باران
و کساد باران عطر و افسوس لباس و عفت کعبه هوا و آرزوی برده و عطرها و این تاثر در بلاد و زور
بایجان و عراق عرب بیشتر باشد و اطمین در ولایت عرب حیران است و با عیان زن باشد در دور
باشد سرما باشد و بدی حال زنان و امر زان و بار بار سبب و مملکت و بسیاری از ولایتها و
کوشند و نشاط در مردم و کشتا برده خاصه در اقلیم پنج و بلاد زور و موت فرمان و عظیم
در ولایت دوم و کثرت موت در زمان و قحط و کجی در اوقات اگر فصل مستعمل باشد در ولایت با بل
بزرگی فرورد و موت یکی از اکان دولت پادشاه و مرغی و اگر زهره مستعمل بود کسکی و قحط
و خصوص استند اگر در فصل بود دلالت کند بر کجی مسافران و فوت موت زنان و خرابی
مطربان و از نواح خواتین و عسرت و لذت انده اهل اصوات و لکان و مخالفت از نواح و
خواری حیران و سایر ممالک خشکی لیل اگر فصل مستعمل باشد بیماری و موت خلافت بود و اقل
جنود از منیر و بارانهای مضر حصول دلالت اگر در حدی بود دلالت کند بر بدی حال خواتین
اصطحاب طرب و دشواری وضع حمل و ناسازگاری ازواج و بیماری زمین و بارهای سیمان
شدت سرما و زهره خاصه در نهمه عاشر قرآن کند اگر فصل مستعمل باشد دلالت کند بر
چسبایان خاصه سفند و نقصان آنها و اگر زهره مستعمل باشد دلالت کند بر حیران مردم
و از منیر و کثرت موت بسیاری از باران زهره و زحل و رشک هوا و دلالت کند بر کثرت نان
خدا و خواجه بر میان و افسوس کران و ناسازگاری ازواج و بر آمدن ابرها و باران کسکی
و سرما در وقت و دشواری وضع حمل و قسا اهل مزایم ما و آزار و عاقل بران مردم مسوول زده و کجا
چهار جنبه بدی حال بزرگان و عطاران و وقوع سور و قسا در سابق و جبال و موت دختران

در کجی

و نضل

بود که لاک کند بخوابی با آنها و عمارتها و بستانها و دایان تجارت و نافعها را بشکوهما و هر کوی که در
 وقت لوبود و مقننوبات بود و جمع شدت لشکرها و دلیر شدن اکو و ولعتم و خرابی و آفتی بر
 و سران و پیمانها محقق و هرگز در مردم و فرورفتن ملکی نامدار و فتنه در سالی که بود
 و بعد از چهل روز ترک مفاغایان بد و راهها مسدود کرد پس کوی مستعملی باشد
 خلالت کند بر بسیاری قصد دشمن در تعیین مغرب کوی باران پس کوی مستعملی باشد خلالت
 کند بر سختی کوی و مراد وقت خود و اگر توجیح مستعملی باشد خلالت کند بر بسیاری قصد دشمن
 در تعیین مغرب کوی باران **مخمس** در مثلثه ای خلالت کند بر فتنه و تشوش و خلاف قوی
 بیا بد شاه و جنبش مردم سفله و غلبه کردن نادانان و بیفکران و بپردن آمدن دوسا و
 اکا بخورد و اعدادن حربه و مفاغایه و فرس خلاص و پویشانی فرم و خرابی موضع و نیکیت
 اهل حیانت و فتناشکیها و تلف شدن مسافران در دیا و دیگر کوی لشکریان و رحمت
 خاندانهای قدیم و خرابی مواضع از کثرت آب ظهور سلطان عادل اگر بر سلطان بود کار
 بد قوی بود و در میان خروج کند خاصه که در مدت سابق باشد اما باطل کردند و فتنها و حربه
 اقتدر در زمین عرب در ولایت عراق و خراسان فتنه و تشوش و محسوس و ریخ و محنت
 و بیخلاق باشد و غلبه کردن ترک بر اطراف و فتنه در قلعه و محکها و بسیاری از
 و گند و نایب راهها و قطع طرق و کوی آنها در حال مسافران در دیا و هلاک جمیع آنها
 آبی و آبشید زمین باشد خلالت کند بر تنگی و قطع در جمیع آفاق و بعضی کوی کند
 وزیر نیکو بود و خسران و نقصان در اموال ملوک و انزاف و اکا بر هر کوی که در مدت
 بود که در منسوبان و ندران کوی باشد و کثرت حروب واقع میان اهل ارمنستان
 و هیچ اطراف بیاض ناک و عدوت میان آدیگان و کثرت طغیان و باران و سختی احوال لشکری
 و امرا و فتنه عظیم و اگر در وسط السما بود خلالت کند بر کوی از ملوک و اگر در مدت
 الارض بود خرابی مواضع و امکان دلزل باشد خاصه که عطارد ناظر بود ستمنا نظر عدوت
 و غلبه کردن مردم سفله و رحمت بر کوی از ندران و آفت بندگان و فساد سفایر در کوی
 و ارمنی صغری و باران و آفت بناتارک میلسیم که مرغ در بیت هم باشد و آفت جمیع از آب
 خاصه رجات شمال اگر نزل مستعملی باشد خلالت کند بر عدوت میان مردم و بسیاری باران در

وقت

در وقت فتنه و خرابی و امراض و اگر توجیح مستعملی بود بسیار خوار بود و کثرت ملاح و توسیط با باران
 در وقت و بسیار داشت از ان تران عظیمترین سایر فرقات بخشین است و اکابران محسوس و پانیت
 بلکه سالها از ان استیضا و استخراج امور از اوضاع مخصوصا و مینا بدینانکه در طولات من کوی است
 و اگر بر تران نزدیک تجوی سال با توجیح قران علمین دست هدا بود با نقل و لغتی اثر و عظیم باشد
 در عقب بود خلالت کند بر حار و مقاتله و فرورفتن بلای از وی از قدرت و برخواستن اشوب عظیم
 و سلطان خدام و خاندان خویش و خوف بلا و هجوم در خلاص و آسیدن کاران و غلبه کردن در زمان
 و خرابی اهل فرج و عقال جزوی و رسول عرب و کثرت فتنه و حربه در رجال و محکها و طغیان و حربه
 مؤذیر و عدد برف و موت آشوب در زمین عرب و بلا و سواحل چون عمان و مصر و توابع آن و غیره
 احوال و ریخ و رحمت مردم و شدت حور و ستم از جانب سلاطین و اگر مشرعی و عطارد با ایشان بود
 دلالت بر فتنه و خرابی تجارت و مخالفت فرزندان حکام قدس با ایشان و بسیاری ابداهای با آنها
 و اگر هر دو با ایشان بود دلالت بر لغت هوا و کوی از ملوک و آفت سیدان و زنان و کوی است
 سران و امرا و هلاک بعضی از دشمنان چون مشرعی یا ماه با ایشان **مخمس** باران قوی بود و اگر عطارد
 با ایشان بود کوی در ولایت بابل شیوع و بلا اگر نزل مستعملی بود فساد در شرفها باشد و خشک کوی
 در وقت و اگر توجیح مستعملی باشد خلالت کند بر کوی است و کثرت خشک الارض و فتنه از بیخ و کشت
 بود و باران و مرعد و برفی در وقت اگر در برج حوت بود خلالت کند بر حربه فتنه در برج حدها
 ستمنا و ندران زمین و ولایت طبرستان و جومات و تنگی طعام در ولایت شام و در باران و حدوت
 و حشر رسیدن خسارت و بیخوف از آمدن و اگر بشهد انساب بود فتنه در حال انزاف و کوی بعضی از
 ایشان باشد و بیماری باد شامی و کویها و بسیاری حیوانات و کثرت ملاح و زنبور و اگر بشهد
 زهر بود دلالت بر آفت نادران و سختی حال مسافران و هر کوی که در ندران ایشان بود دلیل است بر
 فتنه منوبات آن کوی که حربه و سفله ماهر با زمین و هند و فواجی و قتال در شام و حربه
 و کثرت ماهی و کثرت و مرعد و برفی و اگر نزل مستعملی باشد خلالت کند بر بسیاری مرغ و ماهی
 و خشک هوا و برف و اگر توجیح مستعملی بود خلالت کند بر کوی است و بسیاری باران و مرعد و برفی
 در وقت که کاه این قرانات در برج شرف کوی باشد ان قلم کوی منوبات مان کوی است و شرف نشا
 اقتدر و در میان ایشان آشوب بیشتر باشد و چون در برج مغرب بود دهانه و در فتنه بر کوی شود
 و اگر در برج ثابت و قوی باشد فتنه و باران بود در برج ز و جسدین در حد وسط و هر کوی

در وقت زاید بود خلالت بر ناسازگاری از فواج و محنت خوابی و دشواری و بیخ حال و اسباب
 اجب و باران و تنوع و کثرت و خورن فضاغی در میان زمان و حسن حال مشایخ و اهل فلاحت و جزو طرب
 و اگر نزل مستعملی بود دلالت بر موت کوی از ندران و روم و سیله بلاها بار زمین و ملوک زمان
 و اگر هر مستعملی بود سختی با ایشان در مراد و کثرت موت خط باشد اما باران بسیار آید **مخمس** در
 میزان بود خلالت کند بر عدوت و برفی و باران و صداهای مهیله هوا و مرکز زمان و سلاطین
 حال مشایخ و اهل مجال و فراد کرد قتل جمیع مطربان و ظهور اسرار خواتین و مراد و شادی
 اهل مستاق و صعود تسلیت و عرافت از فواج و کثرت استعمال بزایر اوتان و ظهور سربا و پیش
 آمدن مردم در وقت و نوا کوی ایشان و تا غیر این قران درین برج هفت روز سایه بر وجه هر چه بود
 درین برج بر حال محمود اند اگر نزل مستعملی باشد سلاطین حال مردم بود و بسیاری حرارت
 الارض و اگر زهر مستعملی باشد اختلاف میان د و باد شاه ظاهر شود توسط حال کشتیها بود
 در یابود خلالت کند بر غلبه زشاده برین و کثرت ندران و مسور و فتنه در رستاق و کوه پایها
 و کاههای برجیت و شدت سرما و جلبد کثرت موت ننان و بدی حال مطربان و وقوع معال
 نزلت و قوت حال بران و ضعف حیوانات و زنان و کودکان اگر نزل مستعملی باشد تغییر حال باد شاه
 باشد ملوک بابل و کوی باران و اگر زهر مستعملی بود خلالت کند بر غلبه ندران بیشتر استعمال
 بسیاری از ان **مخمس** زهر و نخل و شدت آفت خلالت کند بر غلبه ندران و قوت سرما و شکتی
 کوی در وقت ندران میوهها و نباتات و میوهها از برودت و خوار شدن میوهها از کثرت
 آب و بسیاری کشت در ریخ و فرافطه ظهور علت در زمان و دختران و نشاط در بران
 و توبر اهل ملاحی و فتنه خاندان نازنین و میل مردم بسفر بریا و کثرت ندران و در آمدن ندران
 و بدی حال شرمیان و حصاریان و اهل مجال اگر در برج سلطان بود خلالت کند بر خرابی
 محسوسان و سفهای در دیا و ندره خواتین و خنده و اهل طرب و غلبه کردن میوهها و قوت
 سرما و ضعف کوی در وقت و کثرت موت در باران و کثرت و بسیاری خط و مرغ خلاق ستمنا
 در زمان و سواد مطربان و خواتین و ذیایق نمودن ابر و باران اگر نزل مستعملی بود بارانهای
 متواتر و فتنه از بیخ از بسیاری از **مخمس** در عقب بود خلالت کند بر فساد حال زمان بیک
 و کثرت حور و ندران و شدت احوال در زمان و مرعد و برفی و باران و آفت ندران نازنین و کثرت
 فتنه و ندران و در باران و مرعد و خرابی هوا و خرابی سواحل و تلف شدن در عجا و ابرهای غلیظ

پس

ورد خورد و ریاده بوج کثرت غارت و تاراج در میانها و اگر مشتری مستطبه بود سلامتی
مخوم بوده و فساد در ولایت دوم و آمدن باران و خورج و ریادیه اگر عطار مستطبه بود خورج
خواج بود بر حکام عزیز بابل در سنبله باشد لایت کند بر قوت حال اصحاب دیوان
و غلام مستغرق و بجا اهل اسواق و رغبت مردم یا خدا علیما و جستن بادهای مفید سلامتی
کشند و وقوع ایوان لبر و وراج بازارها و راسته مردم و خورج کثرت طلبی خورج
وزیادتی انداز و نقصان نباتات و غلظت اکثر مشتری مستطبه بود میان اهل زلیلتا اختلاف
و جنت باشد و سلامتی دیگر مواضع بود اگر عطار مستطبه باشد بزحاکم بغداد و مولد بزرگی و
سلب شدن علمای در ریح باشد لایت کند بر جستن بادها و سرها و وراج بازارها و غلبه
کوفت اهل کلام و قوه حال دیوان و مصدق بان و بجهت از هر بوی و وقوع در امور و رسیدن
عمو رهم و امتثال پادشاه از هر موضع خود و حسن حال وزرا و کتابت نظر با فتن دونان
بر اهل شرع و اگر مشتری مستطبه بود جنگ پادشاه روم باشد با عدا و بسیاری اهل عدالت
و بختی بر ما و فرط بارندگی و نیکی گشت اگر عطار مستطبه بود یکی از حکام عراق بود
و انتقال پادشاه روم و فتنه در آنکه و ولاایت و وقوع زلزله در زمین فارس عطار در وقت
مثله هوانی دلالت کند بر سعادت حال و در میان و مستوفیان و معالی و بجا و اهل
بازار و بسیاری بخت بر عادل و رونق بد رسها و آمدن کار و اینها و آوردن برده و رفتن
بادها و اعتدال هوا و مستطبه خلائق و نیکی اخبار و اطعمه و سواب امتدادن احکام بخوبی
و معالجات اطبا و رونق کار فضلا و راستی در عدول و تفکین بخان حق و ادای شایسته
و صحت پیمانان ستمگدان و سلامتی اخبار و بسیاری از اخبار و روزها باشد و دل
بر ریح بجا و اهل بازار و میل مردم بخت و نشاط و وضاحت و بلاغت و علاج بد رفتن
بهران و سلامتی مسافران و جستن بادهای خوش و خورج زیاده و لذت اهل فضل و اطعمه
دوای و سبای طبقات عطار و نظر اهل خوشنویسی و نقاشی و جوی اخبار و انظار و اتمه
و خوش خلائق و طبیبان کتاب و روزن با مردم و در روم و خورج شرفی در ملک شمالی
و اگر مشتری مستطبه بود در میان فتنه روم و جستن بادها و اگر عطار مستطبه
باشد خورج خواهد باشد بر حکام عراق و خون ریختن در میان خلق و در زمین بود
دلالت کند بر موت یکی از فرماندهان و بیکان سلامتی روم و کثرت زدن و قاطعان

فوق

طریق ریح و بخت و فوج کثرت اهل قلم و کثرت نوایز انسان و آمدن خبرهای درست
و درستی و زبا با اهل دیوان و جستن بادهای نیک سرد و علاج بد رفتن پیمانان و اعتدال
هوا و اگر مشتری مستطبه بود سلامتی اکثری از بلاد باشد و جستن بادها علی الاتصال و اگر
عطار مستطبه بود یکی از حکام فارس بود و بسیاری در زدن و ریح و جستن بادهای
سخت **در دولو باشد دلالت کند** بر کثرت بادها و شدت سرما و اجتماع اکابر و فضلا و
قوت اهل علم و صاحب نظر علوم و امانت مردم و رونق بازارها و فوج بجا و قتل ملکی و
خرابی بلدی در مشرق و بعضی نخبه نادر زهر و حدیث بازاران و شدت برون و ریح اگر مشتری
مستطبه باشد حکام عرب در ششم خود نظر یابد و مولد یکی از پادشاهها بود و زلزله و باران
در محادش شود و اگر عطار مستطبه باشد ملک یکی از حکام فارس باشد و پادشاه
روم یکی از فرماندهان خود را بقتل رساند و کثرت بازاران باشد عطار در مشتری به شدت
ای دلالت کند بر خوبی احوال مسافران و اهل بازار و سیع و شرفی نباتات و کاغذ و جوی
آبی و رونق اطبا و خوبی معالجات ایشان و خوشحالی اهل قلم و توفیق ذرا انطباقه و خوشی هوا
و بارندگی در زمزم و از زلف زخما و فراج طعام و میوهها و وقوع نباتات و افتادن اخبار
خوش و سیع ضامه و آید کار بزرگان اجتماع بزرگان جهت اصل کارها و کثرت دعاوی و عین و
منافره و سلامتی صحیح و نیک حال پیمان و میل مردم بشعر و موسیقی و رعیت فقها و تعادل بفریب
در سلطان بود **دلالت کند** بر اجتماع در مجلس افضل و اکابر در رونق دیوان و مصدق بان
و متفرقان و صحت خلائق و سلامتی مسافران و ریح و فوج زدن و ظهور موصدان و جوی
کوبان و بادهای معتدل و کثرت خرابی در بلاد و فساد حکم و فوج کتاب و وزرا و
ارتفاع ابرها و امکان باران و غم و رغبت مردم بجمع و بخارج و احوال قلم و نشاط
جاسر حکام و اگر عطار مستطبه باشد ملک بابل بود و کثرت عیاشی را کثیر قالم و
بسیاری باران **در ریح بود دلالت کند** بر خلاف زمین شام و فوج در مشرق و رفتن
و فواج خرابی در شمال و وقوع شکر شهرها و غنا و شکر شدن بعضی قلعها در زمین خراسان و رفتن
بناحیه جنوب **در ریح بود دلالت کند** بر فراج نعمت و زحمت و زرا و اکابر بر فضلا و اهل
بازار و میل مردم بنوبه و استغفار و حسن حال و زرا و کتابت علماء و کثرت نوایز ایشان

اگر مشتری مستطبه بود در ملک یکی از حکام
فارس بود و طوقانات و معالی است
در کوهستان اولایت و
اگر مشتری مستطبه بود سعادت و کثرت زدن
کتاب اقطاع بادهای خشک و بارندگی
و خلاق محبوسان و سلامتی مسافران
و رونق بازارها و آمدن اخبار
مشوق و استغفار و خوشحالی و اتمه
و احوال و حسن بناحت و اتمه
و اگر مشتری مستطبه بود فساد در زمین
و فوج اخبار و حصرها و اخبار اهل خراسان

از ملوک و بسیاری آنها کثرت بارانها و شدت ریح و وقوع و مرغ و ماهی و اگر مشتری مستطبه
باشد حکام بسیار رخ و ماهی بود و حدیث سرما و باران و اگر عطار مستطبه باشد حکام فارس
فرزند خود را صنایع کند و زلزله در اولایت حادث شود و کثرت باران بود مشتری با قدر
مثالیت و بر زمین شرفی در مشرق و قمر مطلقا دلالت کند بر طوبی و غم باشد میل مردم بعلم
دین **در ریح آنتی باشد** دلالت کند بر حرکت لشکر بان و خصوصت ایشان بایکدی بگرداند و
و غیر بزرگان را از فر و ما بیکان و بسیاری اخبار و دلالت کند بر کثرت اخبار و
و نیکی حال مسافران و امن و وفایت و خرید و فروخت حیوانات و زینت ما را بش و متشنه
زینتها و از زلف طعام در ولایت خاصه بیخ و کند و حسن حال اهل بازار و قوت حال افراد
و زینت و رونق کار عوام الناس و اینها را همه و اسبابی و صنعت جمل وحدیث بازاران
در وقت اعتدال هوا و بغیر بعضی حور و محد و جمع علم باشد اگر مشتری مستطبه بود در وقت
سال بقره و باران در وقت اگر مشتری مستطبه بود بسیاری از عدول برق و باران بود در وقت
در اسلبود دلالت کند بر عزت و بزرگی طلب کردن عامه خرید و فروخت جوهر و آمدن شاه سا
فران و بخار و فوج مواد در وقت حال بزرگان و سلامتی خوابن و خله و راستی و خلائق
و اطاعت ملوک مذکور و رونق بقره و اگر مشتری مستطبه بود خواست کند در و اگر مشتری
بود بسیاری م باشد در وقت در وقت بود دلالت کند بر توسط باران و جمیع اهل طاعت
و سیع در وقت نیکی حال عوام و حادث هواد در وقت طلب خوردنی و رفتن مردم بدرالفضا
و اسان و صنع عمل و مصالح پیمان مردم و اینی مسافران و غلامی محبوسان و زرد حکام و میل
مردم معلوم اگر مشتری مستطبه بود توسط باران و غم باشد در وقت و اگر مشتری مستطبه باشد جستن
بادها بود و فزون آید بر دوخا نماند مشتری و فوج در ریح خالی دلالت کند بر صلاح حا
عالمه و قوت ایشان و زبا در فوج در وقت وقت رسیدن باشراف و اکابر بود در وقت
باشد دلالت کند بر قوت و جمعیت عامه و بزرگی زادگان و اینها را همه و رسیدن کار و اتمه
و آوردن برها و فراج نعمت را همت هافین و آمدن اخبار و میل و کثرت دو آب و اسان
و صنع عمل و آمدن باران در وقت نشویش در بابل و بخت فارس اگر مشتری مستطبه بود
یکی باران و آید بود و اگر مشتری مستطبه بود کثرت باران باشد در وقت نشویش و اضطرار
فارس و بخت و آید در **در سنبله بود دلالت کند** بر آمدن باران در وقت و کثرت زدن و
ابر و زحمت بزرگان و اهله دیوان و حکما و نیکی سرایت و سیع ماکولات و آمدن غافل
و کاند

کاروان و نیکی عوام و فراج نعمتها و اینی باها و بسیاری غارات و شادی عورتان و اطفال
و یادتی نبه علماء و مع و شرفی حیوانات و اگر مشتری مستطبه باشد باران و غم کم آید خشکی
هوا باشد و اگر مشتری مستطبه بود بسیاری باران و غم باشد **در ریح بود** دلالت کند بر
عوام یا و اطمان و قضا خوانان و خلاصی گرفتاران و کرم مسافران و آمدن بخار از اسفین
و اعتدال هوا و اجتماع مردم حله که بالتره و باران و غم در وقت و اینها را همه و نیکی از مردم
و وقوع مصیبتها و بوج شک خلائق و سبب آن اگر مشتری مستطبه بود و آید غم و تری هوا بود و
اگر مشتری مستطبه بود مثله **در ریح بود** در مشرق و ریح در وقت اهل فضل شکرها و مخالفت
لش خلائق و رسیدن نامهها و آمدن بادها و بیماری علماء و خشکی هوا در وقت **در ریح بود**
دلالت کند بر آمدن اخبار خوش و جمیع خلائق جهت بقا خیره اعتدال هوا و نوشتن
خطبا و نشاط و جستن بادها و نیکی احوال اهل قلم و معالی و متفرقان و بخار و فوج اهل غلام و باران
در وقت و نیکی احوال زنان حامله و نیکیان فوج لقا و اگر مشتری مستطبه بود که باران و آید
باشد و اگر مشتری مستطبه بود باران بسیار آید **در زمین بود دلالت کند** بر وزدن بادهای خشک
و نیکی مواه و وقوع خبرهای صدقانه و جهت نزارف و علماء و اتمه و زدن و عوام و بسیار
رطوبت و قوت حال عوامین خاصه زدن قضاه اگر مشتری مستطبه بود بسیاری باران و غم و اگر در
دلو بود دلالت کند بر جستن بادها و بیماری و موت مشایخ و عسوفت هوا و توقفت مردم در ریح
و ساقط طلائق و بستی کارها و کثرت حیوان و مردد آید و فوج عامه و عفت نان و کثرت
خیرات و طاعت و سلامتی مسافران و بسیاری غلظت در ریح اگر مشتری مستطبه بود که
باران و غم بود **در ریح بود** در مشرق آید دلالت کند بر اتمه تهرات آید بر باها و جود
با و خورج در زدن و قاطعان و بیماری پادشاه زاده **در سلطان بود** دلالت کند بر
حال عامه و محترف و فوج بزرگان و آمدن و شد مسافران در با و نفع و فایده در سفر و تجارت
و نیکی آید و بارانهای مفید و ریح زدن نان و خجاستر سیع و شرفی
جواهر آید و محادله میان اهل قلم و مخالفت علماء از همه و از هبل اگر مشتری مستطبه بود باران
و غم بسیار بود و اگر مشتری مستطبه بود ملک پادشاه بابل و خورجستان باشد و فتنه را کثرت بلا و
بیماری در فارس و مردم و خشکی هوا **در ریح بود** دلالت کند بر وزدن بادها و آمدن
بازخفا در وقت زدن بیکاران و اعتدال هوا در وقت حال و زرا و اشرف و بزرگان و کسان

کمی باران و خشکی هوا باشد
و اگر مشتری مستطبه بود
و اگر مشتری مستطبه بود
بازار و غم بود

وحدت بعد برق باران در وقت مکان مستعد کزمت دزدان و اهل خانه و دنیا
زنای و فرمود در میان زنان و کودکان و میل نمودن با نغان پسندید و بد ماخیزد
واهل نایش شدق و غرور و کزمت مستعلی باشد ملک اهورا و خورستان بوده و
خراب دران دیار موت و فوت یکبار اهل جرد پادشاه و وقوع جرم و طوطی و کجی و
و اگر مزه مستعلی باشد و نیتی بود میان خلافت بر شیوهها در قوس باشد لالت کند
بر ملا لاج بریشانی از واج و طرپه اهل سلاح و باران کند و تلف شدن خسین و رخمت
زنان بجارهای پسندید و میل اهل سلاح بدش موت یکبار فزما ندهان مجاز و کزمت
امراض و آفات در میان مردم خاصه زنان و قنلت فواید مطربان و بدی احوال خزان
و اگر مزه مستعلی باشد ملک عراق عرب باشد و بسیاری عدالت و قتل میان بابلسا
و یکبار ان آغازی کجی ابران و اگر مزه مستعلی بود مسلط اهل مصر باشد و بدی حال
بزرگان و کزمت امطار مقارنه زهره و مزه در منطقه حاکم لالت کند بر دلیری
کردن دزدان و بسیاری ذوق و غرور و فاش شدن طوطی و فاشیانات و بر
کشتن هوا و تقویت زخمها و بیماری زنان و ناسازگاری از واج و طلاق و فراق
ببیش و عاشقی و آفت زنان سلط و بیماری و کوفت و کزمت دیش جکوز
شیر در دور باشد لالت کند برضاد درخان و بدکاران و بسیاری ذوق و غرور
زنجیر زنان و کزمت دنا و حدت نان باشوهان و غلبه کردن موت و ابد کزمت
در چشم و نقصان انجار و آثار و سایر نانات و بسیاری بار و قنلت برکه میوهها و بدی
آمدن دزدان و آفت ایشان و بیماری مطربان و کزمت باران کند و تار یکی هوا و تقویت زخمها
موت و پادشاهی در طرف مشرق و جزایی یعنی فراد مواضع دران طرف و بیماری موت زنان
و فوج لشکر بیان و کزمت فساد و زنا و رعد و باران اگر مزه مستعلی باشد ملک و با
دو اهورا و کزمت هوا باشد اگر زهره مستعلی بود بسیاری باران و غرور و اهل عراق عرب
بکوهستان و بول بزرگی در آن لالت کند در سنبله بود دلالت کند بر کزمت موت در زنان
و وقوع جرم و طوطی و غرور و کزمت و کزمت در بعضی از فزما ندهان و قوت مقتصد و فشان
اطمرد و زنجیر زنان حامله و خنده و بران و مجاز و شدت ریا و فزما ندهان و مطربان
و خصوص از واج و دشواری وضع حمل و تلف شدن اجنه و اندوه زنان و مطربان و مجاز

و کزمت لایه و وجودش باج
و اگر مزه مستعلی باشد قنلت
بباران و موت و اگر مزه
مستعلی باشد کزمت

رعد

اشرف وقت فزما ندهان
و فزما ندهان و کزمت
و کزمت و کزمت و کزمت
فزما ندهان و کزمت

در بطن و کفایتی مجوز اهل فق و زنان سلط و بسیار سیدک و ظهور هوام
اگر مزه مستعلی بود موت یکبار زفماندهان باشد آمدن ملع در وقت و اگر زهره مستعلی
بود مرگ بعضی از سلاطین بود بسبب و هلاک اطفال در حدی بود دلالت کند بر فوج
اهل اسلام در صنعت جرم فسق و غرور و رونق تماران و قوران و قوران و بسیاری
باران کزمت جرمی هوا ناسازگاری از واج و غرور و کزمت کزمت جرمی عراق
و قوت حال اهل لشکر بیان و کزمت و کزمت و کزمت و موت نان و پی و نقی
مطربان و کزمت خوابن اگر مزه مستعلی بود هلاک ملک خورستان باشد و مرگ
اغنام و زهری سرما اگر مزه مستعلی باشد وقوع حادث شود اکثر در ولاست خورستان
و خروج خواجه در کوهستان و کزمت باران و کزمت و مزه در منطقه هوای دلالت کند
برضاد حال مقتیان حله و برآوردن خون و فاشی بزرگان و اختلاف هوا و انکار شدن قوت
و دلیری زنان و یکبار و بدی ایشان و بد نای خوابن و آفت کزمت و غلامان و وقوع
حصه ابله اگر در جون بود دلالت کند بر رخ مطربان و فوج در خلاق و غلبه زنا و آفت انجا
و بسبب تکامی هر غبته اسقاط اجنه و مخالفت از واج و رسوائی بدکاران زهری و
باران کزمت و موت ملکی و شیوع مرگ در ایشان زنان و پادشاهی مخالف و فوش و فاش
اینها اهل و بدی حال تمار و اگر مزه مستعلی بود دشمنی از واج باشد کجی ابران اگر زهره
مستعلی بود موت ملک کوهستان بود و هلاک علمای ایشان و بسیاری باران و در خانه
اگر در میان باشد لالت کند بر جرم فتنه و سبب جرم و سیدک منفرد باهل عالم حاصله زنان
و حدت قسیر و امطار و کزمت شق و غرور و میل زنان با نغان ناپسند و خصوص
از واج و اسقاط اجنه و بیماری مطربان و امران و تار یکی هوا اگر مزه مستعلی بود
در خورستان و جرم و قنلت باران و اگر زهره مستعلی بود مرگ زنان بود و کزمت خواجه
در جلال بسیاری جرم و جرم و بدی عرصه حال اهل روع در در لو باشد دلالت
کند بر بسیاری باران کزمت و بیماری زنان و فوج و فاش و سقوط اولاد و
خام و موت یکبار از زنان ملوک و شدت در زمین مغرب و کزمت ملع در ولایت مجاز
و فاش و غلام اطعام اگر مزه مستعلی بود شدت بود در عراق عرب و در زمین مغرب و
فقط و کجی ابران اگر زهره مستعلی باشد ملک بسیار بود و آفتان جرم و بسیاری ملع

و فوج و غرور میان زنان
و خادمان و آفت میانان
و آفت از سر پایین و بسیار
و کجی و جرم و اسقاط

و در بطن و کفایتی مجوز اهل فق و زنان سلط و بسیار سیدک و ظهور هوام
اگر مزه مستعلی بود موت یکبار زفماندهان باشد آمدن ملع در وقت و اگر زهره مستعلی
بود مرگ بعضی از سلاطین بود بسبب و هلاک اطفال در حدی بود دلالت کند بر فوج
اهل اسلام در صنعت جرم فسق و غرور و رونق تماران و قوران و قوران و بسیاری
باران کزمت جرمی هوا ناسازگاری از واج و غرور و کزمت کزمت جرمی عراق
و قوت حال اهل لشکر بیان و کزمت و کزمت و کزمت و موت نان و پی و نقی
مطربان و کزمت خوابن اگر مزه مستعلی بود هلاک ملک خورستان باشد و مرگ
اغنام و زهری سرما اگر مزه مستعلی باشد وقوع حادث شود اکثر در ولاست خورستان
و خروج خواجه در کوهستان و کزمت باران و کزمت و مزه در منطقه هوای دلالت کند
برضاد حال مقتیان حله و برآوردن خون و فاشی بزرگان و اختلاف هوا و انکار شدن قوت
و دلیری زنان و یکبار و بدی ایشان و بد نای خوابن و آفت کزمت و غلامان و وقوع
حصه ابله اگر در جون بود دلالت کند بر رخ مطربان و فوج در خلاق و غلبه زنا و آفت انجا
و بسبب تکامی هر غبته اسقاط اجنه و مخالفت از واج و رسوائی بدکاران زهری و
باران کزمت و موت ملکی و شیوع مرگ در ایشان زنان و پادشاهی مخالف و فوش و فاش
اینها اهل و بدی حال تمار و اگر مزه مستعلی بود دشمنی از واج باشد کجی ابران اگر زهره
مستعلی بود موت ملک کوهستان بود و هلاک علمای ایشان و بسیاری باران و در خانه
اگر در میان باشد لالت کند بر جرم فتنه و سبب جرم و سیدک منفرد باهل عالم حاصله زنان
و حدت قسیر و امطار و کزمت شق و غرور و میل زنان با نغان ناپسند و خصوص
از واج و اسقاط اجنه و بیماری مطربان و امران و تار یکی هوا اگر مزه مستعلی بود
در خورستان و جرم و قنلت باران و اگر زهره مستعلی بود مرگ زنان بود و کزمت خواجه
در جلال بسیاری جرم و جرم و بدی عرصه حال اهل روع در در لو باشد دلالت
کند بر بسیاری باران کزمت و بیماری زنان و فوج و فاش و سقوط اولاد و
خام و موت یکبار از زنان ملوک و شدت در زمین مغرب و کزمت ملع در ولایت مجاز
و فاش و غلام اطعام اگر مزه مستعلی بود شدت بود در عراق عرب و در زمین مغرب و
فقط و کجی ابران اگر زهره مستعلی باشد ملک بسیار بود و آفتان جرم و بسیاری ملع

و در بطن و کفایتی مجوز اهل فق و زنان سلط و بسیار سیدک و ظهور هوام
اگر مزه مستعلی بود موت یکبار زفماندهان باشد آمدن ملع در وقت و اگر زهره مستعلی
بود مرگ بعضی از سلاطین بود بسبب و هلاک اطفال در حدی بود دلالت کند بر فوج
اهل اسلام در صنعت جرم فسق و غرور و رونق تماران و قوران و قوران و بسیاری
باران کزمت جرمی هوا ناسازگاری از واج و غرور و کزمت کزمت جرمی عراق
و قوت حال اهل لشکر بیان و کزمت و کزمت و کزمت و موت نان و پی و نقی
مطربان و کزمت خوابن اگر مزه مستعلی بود هلاک ملک خورستان باشد و مرگ
اغنام و زهری سرما اگر مزه مستعلی باشد وقوع حادث شود اکثر در ولاست خورستان
و خروج خواجه در کوهستان و کزمت باران و کزمت و مزه در منطقه هوای دلالت کند
برضاد حال مقتیان حله و برآوردن خون و فاشی بزرگان و اختلاف هوا و انکار شدن قوت
و دلیری زنان و یکبار و بدی ایشان و بد نای خوابن و آفت کزمت و غلامان و وقوع
حصه ابله اگر در جون بود دلالت کند بر رخ مطربان و فوج در خلاق و غلبه زنا و آفت انجا
و بسبب تکامی هر غبته اسقاط اجنه و مخالفت از واج و رسوائی بدکاران زهری و
باران کزمت و موت ملکی و شیوع مرگ در ایشان زنان و پادشاهی مخالف و فوش و فاش
اینها اهل و بدی حال تمار و اگر مزه مستعلی بود دشمنی از واج باشد کجی ابران اگر زهره
مستعلی بود موت ملک کوهستان بود و هلاک علمای ایشان و بسیاری باران و در خانه
اگر در میان باشد لالت کند بر جرم فتنه و سبب جرم و سیدک منفرد باهل عالم حاصله زنان
و حدت قسیر و امطار و کزمت شق و غرور و میل زنان با نغان ناپسند و خصوص
از واج و اسقاط اجنه و بیماری مطربان و امران و تار یکی هوا اگر مزه مستعلی بود
در خورستان و جرم و قنلت باران و اگر زهره مستعلی بود مرگ زنان بود و کزمت خواجه
در جلال بسیاری جرم و جرم و بدی عرصه حال اهل روع در در لو باشد دلالت
کند بر بسیاری باران کزمت و بیماری زنان و فوج و فاش و سقوط اولاد و
خام و موت یکبار از زنان ملوک و شدت در زمین مغرب و کزمت ملع در ولایت مجاز
و فاش و غلام اطعام اگر مزه مستعلی بود شدت بود در عراق عرب و در زمین مغرب و
فقط و کجی ابران اگر زهره مستعلی باشد ملک بسیار بود و آفتان جرم و بسیاری ملع

و کزمت و کزمت و کزمت
فوج و غرور و کزمت
و کزمت و کزمت و کزمت
فوج و غرور و کزمت

و باران

بد رفت وغنا خاشاکه اقلیم سیم و هشتم و سایر بلاد منسوب به رخ و عطارد و زردن در اهر
 و فلوس و تلبک فشا طریان و دبغ اهلان و ظهور مدعیان کیمیا و غلبه کردن و غلبه زردن
 و خشکی هوا و ظهور علامات آمات و داغ و آبی در جمل بود دلالت کند بر مریخ
 ولایت شام و عرب و قتل جنینها و قتال میان انبای پادشاه در ولایت روم و ترکستان
 و خروج لشکری از طرف مغرب و قتل و غارت کردن و حدوث امراض از اسعال اوجاع
 و اسر و رعد و برق و باران و ساختن آلت حربی و غنیمت بر منبتن و خصومت تقاریر
 اهل بازار و خواست طلبه و بگایا و وقوع تمتهها و ظهور کذبان اهل اتفاق و متها و
 محال و کتابه اراجیف و ضیانتها در مریخ و قطع طریق و غنم در مریخ و زدن در بیهایی
 تلک و باطل و یوغ و دهل در میان اهل بازار و میدان و جمع آمدن معرکه کیران و معدان
 و سزای صانع و اهل جزیره اگر مریخ مستعمل بود در زمین پادشاه قتل باشد و دشمن در دنیا
 عرض اولیند و باران آید اگر عطارد مستعمل بود میان اهل و دشمن مجادله اشد و هلاک
 بزرگ در آن دیار اتفاق افتد از کشتن و بیماری سختی که ما بود در آمد بود دلالت کند
 بر کما و خشکی هوا و بسیاری شیب و لجنای خور و اراجیف و جلد خلاب و مضاد
 معادن و عزت آلت حرب و ستور و چهار بهما و مغلسدما و معادله و عماره از زمین
 فارس و هلاک اعداء پادشاه و مودت و کتایب او را بدینقوش و عرب میان اهل مغرب
 و مشرق و ترک از زانی برده و کثرت باج با گرد و بناد و قتل باران و کثرت کما و منا
 رعیت میان اهل قلم و خدایان و اندان سلاح و ظهور و تشنگی در میان ایشان و زیادتی
 سپاهیان بر اهل افضل و تقوی و تلف چهار یا بان اگر مریخ مستعمل بود موت یکوز
 فنیانگهان روم باشد و کثرت امراض و عطل موت همین بود اگر عطارد مستعمل
 باشد بسیاری سوز و ترس شد و کثرت طاعون و مودت و مملکت روم و
 مخالفت کیران بایدان و موت اتمام کرد و قوی بود دلالت کند بر فاش شدن
 اسرار و سزا و کتاب و قتل و غواید ایشان و وقوع مرافات میان ایشان و کثرت
 اراجیف و رسایل میان ملوک و قتال و موت و قتل عله و ملال و ایران و سحاب
 و بار بار فضل و کشت با زارها و ستم بر رعایا و سخن مناظر میان اهل علم و اگر مریخ
 مستعمل باشد قتل خون ریختن باشد میان اهل عراق و عرب و بیا و مرگ و صدق

باران و اگر عطارد مستعمل باشد قتل خون ریختن باشد میان مشرق و مغرب و کثرت باران و
 جستن با ذر عطارد و مریخ در مثل خالی لاله کند بر مریخ و فضا لان و بدی راهها و غلبه
 در زبان و طرازان و فشا حال تجارت و مزارعان و کیمیا و نباتات و آمدن کارها و اهل اتفاق
 اراجیف و بدی حال متصنفان و کلابه و حسابها و بیوان و افتنه و آیه نقش با زندگی
 و ملال در آن و آفت بعضی حیوانات و خوف اهل قلم از لشکر باران و دعوی میان سرهنگان
 و سینه سالاران در ثور بود فشا حال زبان و آفت کا و و کوفتد و نباتات و از بده
 تجارت و اهل بازار و سزای در معاملات و ظهور کذبان و طراران و سوزن جاها
 و خبرهای هون کشتا و آفت سزای و دو لب و رخ و جمال و متصنفان و بسیاری امور
 و تمت و بدی حال هواد را کما اقالیم و کثرت موت در روم و بسیاری ابرها و سزا و عیان
 کتابه متصرفان و موت و بری و مخالفت خام و خور و رعایا بر اهل باج و اگر مریخ مستعمل بود
 فشا در اکثر مواضع در زمین و باران و امکان برف در مواضع مستعاره و اگر عطارد مستعمل
 خوف تریس قتل و مرگ باشد و جستن با دها و نوسه با انان در سنبه بود دلالت کند بر
 فتنه و نزاع در فارس و خودستان و عراق عرب و موت ملک مغرب بود و خوف و شدت
 در بعضی بلاد و خشکی هوا و کثرت غبار و استبدادی عزت بر زمینها و خصوصت اصحاب بواجب
 و ارباب سلاح و غلبه کردن عوام و کثرت اراجیف و زدن بها و مکر و جلد خلاب بود
 کشتن هوا و بسیاری آلت حرب عزت ان و موت یکوز اهل قلم و اگر مریخ مستعمل بود عرب
 مقاتله میان جمعی از اهل فارس و مردم جبال و کتایب و بسیاری در زبان و اگر عطارد مستعمل
 بود خونریزی شده قتل بزرگان و کثرت در زبان اگر در بدی بود دلالت کند بر بسیاری
 اراجیف و مریخ تجارت و اهل بازار و کفن سخنان محال در مریخ و وقوع لواط و کثرت
 و کارهای ناحق و بد کشتن هوا و ضعف زمینها و رعد و برق و باران و سردی و فوت
 پادشاهی در ولایت روم و کثرت مرض و فوت و موت کوفتد و قتل دهان و عصیر
 اگر مریخ مستعمل بود در مملکت روم هلاک شود و کثرت باران و کتیبت و اگر عطارد مستعمل
 باشد در طاعون و ترس بود زمین روم و توسط باران و کتیبت عطارد و مریخ در مثل
 هوا و دلالت کند بر زحمت و بیکار و مستویان و اهل بازار و متصنفان و قتال و تجارت
 و از بده فضل و شعر گفتن هجاها و سخنان بد و مریخ و بسیاری اراجیف و جلد خلاب

آبی و رفتن باها و ابرهای مختلف و باران و کسوفان و بازنگان و زمین و کلابه و متصرفان
 در سرطان بود دلالت کند بر زدن بها و تخلفها و خاشاکها و بسیاری اراجیف و در و خور
 مسد و شدن راهها و دست بر آردن قاطعان طریق و فساد کتایب و سستی اعصاب
 ظهور و تجارت در زبان و سزای قان و بد کشتن هوا و سخی تجارت و اهل بازار و باران و کثرت موت
 مشرق و قتل میان و فشا در مجلس پادشاه و امرا و قتل فواید کتابه موت در میان اهل
 قلم و کثرت فشا غلام اگر مریخ مستعمل بود در مریخ فتنه بسیار باشد و خور و شرفها و کتیبت
 کما اگر عطارد مستعمل باشد حد و تزلزل بود و سخی کما و اقتادان مرگ در دنیا
 در عرق بود دلالت کند بر مودت در باد عرب و قتل اهل جبال بر ایشان و نظر یافتن بر
 اکثر اراضی و ولایت ایشان و کثرت موت در ارم و شدت مرض و خسارت کتاب
 و رسول و کثرت مطر و خوف خلاب و غلبه بر اهل مریخ و فشا آجها و کتایبها و کثرت لواط و
 مکر و عذر و کفن سخنان کند به تمت خبیانتان همین نوع و بد کشتن و توسط جبال
 و جمال و تجارت اگر مریخ مستعمل باشد هلاک ملک بادی بود بود و اقتادان مرگ در مریخ
 جستن با دها و اگر عطارد مستعمل بود چند خاک عراق عرب بود با دشمن دستهدر
 و بسیاری پرواران بود و در حوض بود دلالت کند بر بدی حال متصنفان و تجارت اهل بازار
 و کشتا معاها و خیانت و تمت میان خلاب و اراجیف و بادها میزند و آفت حیوانا
 آبی عراق کتایبها و تغییر هوا و مجاری میان لشکر روم و اهل مشرق و خور شدن و نوسه
 کتیبت و فتنه و قتال در ارض حجاز و فوت کفار و موت بک وفاد کتابه و ادا و وقوع
 باران و ابرها و ریاح داده و فتنه میان اهل دریا و اگر مریخ مستعمل باشد مکر ملک
 بود و حرم میان روم و بابل و آفت اهل اگر عطارد مستعمل باشد کفر و الحاد بود و
 مرگ مردم و کثرت باد و باران مقاربه مریخ با مریخ در مثل افربع و مریخ آبی عشر
 مقاربه مریخ و استت بر فتنه و کتیبت و مناظره و تزلزل و عوام الناس و حلقه
 بسیار و کتب و هراس در قلوب خلاب و کد و رفت ساطران و ابلیجان و الحاد
 هوا پس اگر مریخ مستعمل بود در مملکت بابل باشد کثرت قتال و برفتن در کثرت
 و بسیاری موت در فارس و روم و غلبه و تفرق دواب و تلبک اگر مریخ مستعمل

ورده و بد کشتن هوا و بیماری حیوانات و نوسه مریخ از سرخ باد و صرع و بولنداختن خون
 و بودن در زجها و طرازها و نوشتن خطوط و رده و غضب بر اهل قلم و بیدار و ظاهر لشکرها
 و خطا در معاملات طبعا و احکام نحوی و بیدار افتادن در زبان و خبیان و جستن با دها
 سموم در وقت رجوزا بود بر نواح طراخان و نقاشان و عتاشخار و تشوش مریخ
 در بیان و اهل قلم و تجارت و ارباب فضل و بیماری حیوانان از مریخ و سزای فساد
 رعیتها و انده بیشتر در آن متا ایق باها و اربابهای زبانکار و خبرها مریخ و کثرت
 لواط و موت یکوز اولاد ملوک و تجار و یکی از فرماندهان و عزال او در ثانی محال مریخ
 خواج رانبا بنخرا سان و فتنه و تشوش میان مریخ ان اگر مریخ مستعمل بود مرگ بعضی
 فرزندان پادشاه باشد مریخ لشکران کوهستانها و حکمتها و بطرف خراسان و جستن با
 اگر عطارد مستعمل باشد فتنه و جنگ بود میان اهل روم و قلعه داران و کوه تیشیان و در زبان
 بود دلالت کند بر فشا حال ملوک بابل و وقوع حریق در ناحیه مغرب و موت در زبان و کثرت
 رسیدن کتایب و ارباب نقوش و اندوه علماء و متصنفان و ارباب جوان و مریخ تجارت و اهل
 بازار و بودن اراجیف و رعد و برق و بادها میزند و آنها سخنان بیهوده و بدی هوا
 و ضیانت و جلدت مردم و شکست یافتن کار و انضا و تلف شدن مالها اگر مریخ مستعمل
 باشد مرگ فرزندان پادشاهی حادث گردد و هلاک اکثر مردم و اگر عطارد مستعمل باشد حال
 مردم روم باشد حریق در ناحیه عرب و کثرت باران و رعد و امکان زلزله در روم
 بود دلالت کند بر جنگ و انان میان مردم و خواست از رعیت ظلم و ستم بر اهل روم
 و اطال و تمت و جستن با دها و تمت میان مردم و ظهور ضایان و غامان و اندوه عمال
 و تجارت و بد کشتن هوا و سزای در وقت و هلاک اهل سولحل از ولایت عرب و مرگ پاد
 شاهی با یکی از ارکان دولت او و کثرت جدال و قتال و فتنه در اکثر بلاد و کثرت
 مرض موت و کراف و بسیاری نخر و رطوبت اگر مریخ مستعمل بود مرگ در زمین فارس
 شیع و باید و اقتادان فتنه و اگر عطارد مستعمل باشد بسیاری جلد بود و اقتادان
 مرگ در مردم و کثرت باد عطارد و مریخ در مثل آبی دلالت کند بر فساد کتایبها و اقتادان
 اراجیف و فاسق تجارت و تاز و یکی چهارها از سنستی اصحاب و تلبک زبان و
 دماغ و ظلم و خواست تمت شرف فشا آیه و کار بها و رعد و برق و هلاک حیوانات

و سلامتی تقاضاات و اندرانی در رسیدن مسافران و فرج فضلا و ارباب دوان و باد نند کز آن
 و زده اهل ارضه با اهل ازم و طوبیات با خستند و یاد های خوش و فرج و زده کتاب و کتاب و زبان
 مخصوص میان دیران و اهل ازم که هر سه مستعمل بود مراد و نظر است و باران و کسب طعام اگر عطا
 مستعمل بود اهل ارضه قصد و مصلحت کنند و جستن باد هابود و کثرت باران در رسیدن بود
 بود دلالت کند بر جرمیاد اهل ارضه و ظهور علوم و حکمت و فرج کثرت باران و کثرت باران
 ایشان و باد نند که فرج علم و تعلیق و تعشق و دان با انسان و ساختن بیخواب و بجا و داد
 عطور و عطر و وسایل و مزاج و در خلاقی و ظهور و سحر کان و تغیب هوا و سحر احوال
 نماز عباد و خوشحالی ارباب و تفریح و رویان و عراق عرب اگر زهن مستعمل بود علم و حکمت
 ظاهر کرد و در علم و برقی و باران بسیار آید در مواضع مستعمل و اگر عطا در مستعمل
 بود باد شاه و رویان و برقی از آن که در نمانند از اجنه بود و وحیدی بود دلالت
 کند بر برقی باران و اهل ارضه و خیر های خیر و نشاء اوله در خلاقی و مصلح مردم بلوا و اعلام و
 سحرها و ارضه و عاقلین میان زمان و امران و سرما و برقی از آن که در نمانند و کثرت باران
 روم و کثرت باران و اسقا احوال از شکست سرما و فرود رفتن یکی از اشیاء عراق و مراد از آن
 اگر زهن و مستعمل بود باد شاه روم را وقت فرارسد و عطا طوعن شیوه یابد و کثرت
 و اگر عطا در مستعمل باشد باد شاه روم را وقت فرارسد و عطا طوعن شیوه یابد و کثرت
 باران شیوع یابد و سلبین در مسئله هوایی دلالت کند بر رونق مستقیمان و در پیون
 و اهل علم و تجارت و بسیاری بیخواب و ظهور و درواج باران بوده و عطر و نشان و بزبان
 و درواج کار ندما و اهل نظم و اجتماع و زمان و کودکان و ارسال سل و رسائل میان
 عاشقان و عشوقان و عواید اشجار و اثمار و رفتن باد های خوش و رونق با دها
 مرغ در وقت باران که در وقت آمدن قوا و بیع برده و سحر کجکان و در
 دین و با کثرت باران و پیدا شدن زمان و سحرها و اسماجران و تقویب مؤمنان و در وقت
 اهل و بسیاری از کثرت شیعی و مالی و یولیا در وجود این دلالت کند بر رونق کار اهل
 دیران و تجارت و ارباب زمین و امانت در خلاقی و تعلیق اماره و نشوان و سلامتی
 و حکمت اشجار و اثمار و آمدن اخبار و سحرهای مسافران و منزه در اطراف
 بعد و برقی و بیابان آنها و کشیدن حیوانات و باد نند و اگر زهن مستعمل بود
 در باران و بسیاری رعد و اگر عطا در مستعمل بود میان اهل ازم و عراق عرب و نواح

و باد نند که در وقت آمدن قوا و بیع برده و سحر کجکان و در
 اهل و بسیاری از کثرت شیعی و مالی و یولیا در وجود این دلالت کند بر رونق کار اهل
 دیران و تجارت و ارباب زمین و امانت در خلاقی و تعلیق اماره و نشوان و سلامتی
 و حکمت اشجار و اثمار و آمدن اخبار و سحرهای مسافران و منزه در اطراف
 بعد و برقی و بیابان آنها و کشیدن حیوانات و باد نند و اگر زهن مستعمل بود
 در باران و بسیاری رعد و اگر عطا در مستعمل بود میان اهل ازم و عراق عرب و نواح

زهر و نیزه و شمشیرات اربع قران زهره مطلقا دلیل یکجا اتمام است و زنده و کشت
 و درج و فراخ معاش و رعیت زهر و مستند انبوت و الحان و لغز و در سطرین
 و نوحه کردن تلباس طبع و ماکول لغز تغییر هوا و باران بسیار در وقت
 پیل کز هر سه مستعمل باشد دلالت کند بر کثرت مطار در وقت و اگر مستعمل باشد در وقت
 ریح جنوبی بود و کثرت غنیمت در ربع صیفی حاسب کز کز که در وقت باران در همه
 شود و قبل از زهر غریب کند و در آن حال زهر غنیمت استماع بود باد شاه در ولایت
 مشرف هلاک شود و اگر زهر مرغی باشد و قبل از آن زهر غریب شود خیر صلاح خلاقی بود
 و اگر زهر مقدان مشرفی باشد و قبل از آن زهر غریب شود هلاک شود
 فصل دوم در زهره و فرج و نشاء انشی دلالت کند بر بسیاری زمان و در وقت سحرها و اختلاقی هوا
 و معامله کردن عامه سلبالین و خواستین معظمه و نیکو مزاج هوا و خوبی نرها و پیماری
 مسافران در صل بود دلالت کند بر رونق و رفت هوا باران نند که بیع بر بار و زدن
 زرنیا و وقوع همسان و زفاف و معاشرت و نشاء عوام و رسولان و زمان حامله
 و کثرت قوا لاد تسلسل و بارانهای نافع و اندرانی کجور و در سوم و اخبار نیک خاصه
 در مشرق اگر زهر مستعمل باشد باران و باد بسیار آید و اگر مستعمل باشد باران
 باد جنوبی بسیار آید در اسل بود دلالت کند بر کثرت تفاوت و طوبیت و اعتقاد
 هوا و بر آمدن نوحا و طرب در مملوک و سر و دران و زدن سکون و قوت حال
 خوابان و در کسب و صحبت زمان و اهل طرب و رفتن عوام بوضع زهر و کثرت سحر کثرت
 کثرت و کثرت رسولان و بریان و یاد قیامه اگر زهر مستعمل بود باران کثرت آید
 اگر مستعمل بود در مواضع مستعمله باران بسیار آید در وقت باران کثرت کند
 بر سلامتی مسافران و خوشحالی رسولان و صلح عامه و فرج زمان و امران و باران نند
 و سرما و جرم میان اهل فارس و روم و کثرت در زمان و اسقا طحل و آفت دو آب
 و عاقلین مردم و عاقلین اطفال و عسرت و نشاء میان علما و وزرا و وسادات و نشاء
 و مصلح مردم و عاقلین اطفال و عسرت و نشاء میان علما و وزرا و وسادات و نشاء
 مردم در مجلس نشاء اگر زهر مستعمل بود بسیار آید زهر و باران بود و رعد و برقی
 و اگر مستعمل بود مثل استعلاء زهره و زهره و زهره در مسئله خلاقی دلالت کند

زهره و نیزه و شمشیرات اربع قران زهره مطلقا دلیل یکجا اتمام است و زنده و کشت
 و درج و فراخ معاش و رعیت زهر و مستند انبوت و الحان و لغز و در سطرین
 و نوحه کردن تلباس طبع و ماکول لغز تغییر هوا و باران بسیار در وقت
 پیل کز هر سه مستعمل باشد دلالت کند بر کثرت مطار در وقت و اگر مستعمل باشد در وقت
 ریح جنوبی بود و کثرت غنیمت در ربع صیفی حاسب کز کز که در وقت باران در همه
 شود و قبل از زهر غریب کند و در آن حال زهر غنیمت استماع بود باد شاه در ولایت
 مشرف هلاک شود و اگر زهر مرغی باشد و قبل از آن زهر غریب شود خیر صلاح خلاقی بود
 و اگر زهر مقدان مشرفی باشد و قبل از آن زهر غریب شود هلاک شود
 فصل دوم در زهره و فرج و نشاء انشی دلالت کند بر بسیاری زمان و در وقت سحرها و اختلاقی هوا
 و معامله کردن عامه سلبالین و خواستین معظمه و نیکو مزاج هوا و خوبی نرها و پیماری
 مسافران در صل بود دلالت کند بر رونق و رفت هوا باران نند که بیع بر بار و زدن
 زرنیا و وقوع همسان و زفاف و معاشرت و نشاء عوام و رسولان و زمان حامله
 و کثرت قوا لاد تسلسل و بارانهای نافع و اندرانی کجور و در سوم و اخبار نیک خاصه
 در مشرق اگر زهر مستعمل باشد باران و باد بسیار آید و اگر مستعمل باشد باران
 باد جنوبی بسیار آید در اسل بود دلالت کند بر کثرت تفاوت و طوبیت و اعتقاد
 هوا و بر آمدن نوحا و طرب در مملوک و سر و دران و زدن سکون و قوت حال
 خوابان و در کسب و صحبت زمان و اهل طرب و رفتن عوام بوضع زهر و کثرت سحر کثرت
 کثرت و کثرت رسولان و بریان و یاد قیامه اگر زهر مستعمل بود باران کثرت آید
 اگر مستعمل بود در مواضع مستعمله باران بسیار آید در وقت باران کثرت کند
 بر سلامتی مسافران و خوشحالی رسولان و صلح عامه و فرج زمان و امران و باران نند
 و سرما و جرم میان اهل فارس و روم و کثرت در زمان و اسقا طحل و آفت دو آب
 و عاقلین مردم و عاقلین اطفال و عسرت و نشاء میان علما و وزرا و وسادات و نشاء
 مردم در مجلس نشاء اگر زهر مستعمل بود بسیار آید زهر و باران بود و رعد و برقی
 و اگر مستعمل بود مثل استعلاء زهره و زهره و زهره در مسئله خلاقی دلالت کند

و آثار و اهل طب و وقوع نجاتها و در کتب اهل اسفار و در بیان بارها و رشد خوانین
و حتی بپایان و فوت و غیره که معتقد الیه بود وقت آنکه در هر مستعلی بود
هوا بود و اگر مستعلی بود نیکو باشد در دلو بود دلالت کند بر حد و شداد و بر
و باران و کشا بارانها و شادای در میان عوام و شیوع ضیافتها بتقلید و میل شایع
و حکما عشت و قماش و قوتی عالمانه ای قلم و برادران کجا و کثرت اخبار
و سلامتی مسافران و در نان اگر در هر مستعلی بود بسیار دلالت کند بر کثرت
بود بعد برق و باران بود مقدار و در هر مستعلی که دلالت کند بر قوت و مدارا
در شایسته و مصالح و باران و در واج باز ارها و در حال حیوانات آبی و در قوت ابرها
مختلف الی لوان و بارها در هر جا بود دلالت بر کثرت و وفور و جواهر آبی و نیکو حال اهل
اسفار و در زمین و منفعت ایشان از سفر دریا و طریقه و عوام و نیکو حال کشتیها
و بسیار سودها و ضیافتها و عیش و نشاط در میان مردم و قوت مال شاطرن و در کثرت
و فرج زنان و اهل جزیره جمع شدن ایشان در سواحل و ضیافتها و بر آمدن کارها با
سابق و اخبار نیک و اگر در هر مستعلی بود هم آن باشد در عقیق بود دلالت کند
بر بد حالی غمنازان و اهل فسق و زیاده شدن آنها و سرما و سلامتی زنان
و کثرت ابرو باران در وقت و مستی حال زنان بزرگ و فرمودن مسافران
رسولان و قیام خاطر زنان و بیماری اهل موسیقی و خدمت و با ایق برق و شواخ
اگر در هر مستعلی بود باران و غم بسیار باشد و اگر مستعلی بود مثل استغلابی مردم
بود در صورتی که دلالت کند بر کثرت بارندگی و سیلها و جمعی خوانین و در
در بزرگان و شرافت و غیره و فضا و فرج عوام الناس و نیکو کشته و زرع و در
مردم بکاخ و تغییر هوا و تزیین بقا و عیون و سردی هوا و فایده و وقوع
مسافران دریا و غم و آلامت و کم و کثرت و غم و ماهی و اگر در هر مستعلی
بود غم و اندوه بسیار بود و اگر مستعلی بود در هر جا که باشد
در دران قمر عطارد مطلقا دلالت کند بر طاری کردن مردم و غم و در وقت
و غمیش مسائل سعی بلوغ نمودن و میل کردن به غیر عشق کارهای خفای قرآن
قمر عطارد در وقت اشتی و دلالت کند بر کثرت در سلطین و فرماندهان

ازد

و در در سلیمان و جاسوسان و ارسال نامه از اطراف با طرف و تکمیل آلات حرب و توشیح
و ارجحیت در عمل بود دلالت کند بر نیکو بارها و خبرهای مختلف و آمدن رسولان
و میان و بیتری باز از قضا بان و بیع و شری برده و صلح و نیک شدن و هوا و
بر کس خلافت و نیکو اخبار و هزل و شعر و طرازی و تغییر هوا و بخارها و نوشیدن عمد
نامهها و در وقت بخت کاران و اگر عطارد مستعلی بود ملک بابل را ضرر برسد و باران
باید بسیار بود و اگر مستعلی بود با بان بسیار بار و باد آید و آمدن بود دلالت کند
بر حرکت ملوک و سلاطین و رسیدن رسل و رسایل از جانب بلی از سلاطین و اخبار
از جانب بلی از سلاطین و اخبار از جانب بزرگان و بیع و جواهر و مدینه و طلب مال کردن
حکام و زیادتی شغل و عمل آتشکاران و نوشیدن مثل از دیوان سلاطین و رفتن
با دها و کرم و رسیدن قوافل و مزیدن و در واج باز ارها و غلوی عامه و بیماری مردم
و جشن بارها و اگر عطارد مستعلی باشد در هر جا که باشد در هر وقت و ظهور و غم و هیبت و یاج
و اگر مستعلی بود موز شیوع باید و کثرت باران و متصل بود به این شکل قمر مستعلی است
در هر وقت بود دلالت کند بر کثرت هوا و کثرت باران و در وقت رسولان و مسافران
و حدث اختلافت و بیع برده و حیوانات هم شکاف و در وقت اهل فر و رسیدن مسافر
و مناظره دیوان و شری و نوشیدن فتاوی و خلاصی مجوسان و موسیقی و در کثرت
از سواحل و اگر عطارد مستعلی باشد در وقتی که میان مردم و کثرت باران بود و اگر
قمر مستعلی بود نیکو باشد در وقت که در میان مردم و کثرت باران بود و اگر
مستعلی بود دلالت کند بر قوت و شرف و شکر و خوشی هوا در هر زمان که در وقت بود
دلالت کند بر تقضا کثرت و توسط بارندگی و بسیار از اجزای وقوع سرما و بیع و غم
و ستور و عیارات و در زرع و آمدن مسافران و شادی عامه و کثرت بارها و در وقت
نعمت در بارها و در واج کارها و سواحل و نیکو اخبار و در زرع و خوشی و در وقت
و اگر عطارد مستعلی باشد در هر وقت که در وقت هد و نیکو اخبار و در وقت اخبار باشد
اگر مستعلی بود در وقت که در وقت اخبار و نیکو اخبار و توسط باران در وقت
بود دلالت بر واج بارها و کثرت معاملات و آمدن کارها و در وقت رسولان و
میل مردم حکما و در واج و تقضا و داستان و نیکو حال بزرگان و آمدن اخبار صحیح

دیوانیان و اهل سواد و بیع علمه و حیوانات و برده و کثرت انقلاب حال کتاب و رونق
اطباء و اهل تجیم و اهل کعطارد مستعلی بود علی الاطلاق هیبت و یاج باشد و اگر مستعلی
باران بسیار بود در دخی بود دلالت کند بر کثرت مسافران و میان و بیع مستور
و برده و اختلا و هوا و منزهت سرما و بیع کثرت نیکو حال کابر و بلند و بیخا و تغییر
حال عامه و بیتری بارها و بارندگی و منفعت مردم و در بزرگان بسیار باره و در
اطعمه و بخور و در سفر و عیاست بزرگان و اگر عطارد مستعلی بود تم بسیار بود و اگر
قمر مستعلی بود خوشی هوا و کثرت باران و در وقت قرین عطارد در وقت که در وقت
بر واج کار صنایع و علمدان و در بران و فراخی طعام و شرب و خوشی هوا و در وقت
بود دلالت بر کثرت تعلیم و تعلم و ارسال رسل و ارسال از اطراف با طرف و نیکو حال
مسافران و تجارت و فساد هوا و در بزرگان بارها و حدث منازعت میان اهل قلم
و شادی عیال و متفرقین و مکرر زان و کثرت راه شدن سیرها و خوشیها و بسیار
و بیخا و مسافر و حال مغرب و بیع و شری برده و در وقت کتاب و آمدن کشتیها
و بیع جواهر آبی و در واج کار عامه و عیش و در وقت هوا و رونق کار نقاشان
اگر عطارد مستعلی بود غم بود و جشن بارها و آمدن مبع و اگر مستعلی بود
جست بارها و توسط باران و اگر در زمان بود دلالت کند بر هو و بیخا و منفعت
و بیع برده سفید پوست و رطوبت هوا و آمدن اخبار ساره و رونق کار کما و شعر
و ند ما اهل زانیه و آثار و در وقت میان دختران و پسران و در واج باران بزرگ
اقتضا و عطر و عیبت زنان بخت و قیون و کثرت مسافران و اجتماع عوام و کثرت
مخاطبات و میل هوا و نیکو امکان باران و سلامتی حال باران کاران و سوز ایشان در
معاملات و جواهرات و در وقت که اگر عطارد مستعلی بود نیکو باران بود و بسیار
تم و اگر مستعلی باشد بسیار در وقت و در وقت هوا باشد دلالت کند بر
بارهای خاندان و خوف عوام الناس از اخبارها و طریقه بسیار از بیخا و عیش و عیش
و طلب مال و نوشیدن عیال و آمدن شاطرن و آمدن خبرهای کونا کون و تغییر
هوا و سرما و حرکت تجار و وقت در مردم و صلح کماها و کثرت املا و نیکو اخبار و اگر
عطارد مستعلی بود میان اهل روم و عراق و بیخا باران باشد و اگر

مستعلی

مستعلی در وقت میان اهل خورستان و جشن بارها بسیار باره و در وقت
آید دلالت کند بر بارها و مسافران و سفرها و بیع و بیماری اطفال و در وقت ابرها
ایم و نستان رسول بیغام و کثرت کثرت و توشیح و ارجحیت مسافران و بدی حال
حیوانات از هر نوعی و آمدن ابرها با قوت و فراخی طعام و شرف و در وقت مسافران بود دلالت کند
ارسال بیان و صدان و آمدن کشتیها و بیع جواهر آبی و در وقت مسافران
تا نیکو و در واج کارها و در وقت باران و بزرگان و در وقت اخبار بارها و در وقت
اشخا و حکایات و نیکو حال زنان و اختلاط و طریقه و بیع و آمدن بارها و در وقت
عرب اگر عطارد مستعلی بود طول عیش پادشاه و رونق و کثرت و در وقت باران
و اگر مستعلی بود ممدار امار بوده و توسط بارندگی و در واج ماز و در وقت باران
بران قلع غارات و ابرها و کثرت هوا و افغان ارجحیت و فضا حال اطفال و کثرت
خلایق و فرخت اسلحه و موت کودکان و زنان و اگر عطارد مستعلی بود اهل قمر و در وقت
بامردم خورستان و هوا و زرع و جلال غنائید و باران و بارها باشد قمر مستعلی بود غم
رطوبت بود و ظهور یکی از علامات انقی در حوت بود دلالت کند بر وقوع فضا ایام
و اصلاح و تب السین و حدث اطراف و وقوع ضیافتها و رسیدن مسافران و در وقت باران
دریا و ساختن کارهای شرعی و خلاصی مجوسان از زمین فضا و انقلاب سادات
علمای و بیماری کودکان و بر کثرت و زیاد شدن جابه و در وقت که اگر عطارد مستعلی بود
پادشاهها بود در وقت شرف و تقضا آنها و اگر مستعلی بود و غان بسیار شوند بارها
نافع و زیاد شدن ابرها و در وقت اخبار بارها باشد استغلابی در وقت اخبار بارها
و کثرت کثرت مکرر و شد انشاه بیک و بیخا و بیخا و بیخا و بیخا و بیخا و بیخا
که کوب ازد و کوب عقاران که بزرگ و تدفیر آری باشد و همین بزرگند و در وقت
با وج از ان کوب بکر و مستعلی باشد بران و کثرت و بیخا و در وقت اخبار بارها
و حرات است که هر دو را معتقد اند و اگر اتفاق افتد کوبی در هر دو را می باشد
انکه صاعد باشد غالب بود بر آنکه هابط باشد و اگر هر دو در بیخا صاعد باشد
انکه غرض شمالی بود مستعلی باشد بر آنکه جنوبی بود و اگر هر دو شمالی باشند انکه

و توفیق مسافران و رسولان
بالظهور و کثرت اخبار
و در وقت اخبار بارها و در وقت
و در وقت اخبار بارها و در وقت

در مستعلی کوب
در مستعلی کوب

د وقت نماز و احوال و نظرات
در وقت تاثیر نظرات

آنکه پیش باشد مستعمل بود و اگر هر دو جنبی باشد آنکه کثیر بود اتصال بود
انداختن این نظر هر چند نظر محبت مان اقرب بود و نضره کوه اند که مقتضای مقارنه
تأثیر نظر بی اطلاع باطل بدون عکس معلوم بوده باشد که تا هر کجاست مقدار آن یک
حلول کنند از جماعت ایشان تعریف بود هر چند اتصال محقق شده باشد **فصل ششم**
در احکام قرانات غیر شایسته چون دو کوب یا یک کوب قران کند اگر یک کوب بگرداند
قصه مقاربت ایشان کند حکم قران متفاوت شود و همچنین اگر قصد خطای یک
کند اما از کجاست از مقارنه بماند و قوام احکام حدس منقطع منوط است کجاست و تا
از این کویا کمال کند و بعضی را که در بر دست دهد محض صاه نداند بلکه کما
بیشربال و سدا عتر از آنکه پیش از شرح اثر کند یا بعد و ماحکام بعضی قرانات غیر
شأنی در هیچ اثری که هر حکم ایراد نموده ذکر کنیم تا اول این فن را در کوه دست
باشد قیاسی بر من کویا باشد از آن قوا ذکر در مقارنه مشغری و شمش و رهبری
عطار و قمر در دلالت کند بر حال آدمیا در هیچ بلاد و افاق و کثرت
و در این کویا کوشند و بشیما ایشان و در بعضی است از آن خواتین عظمی و بلند
حال است و اشرف نزد ماری و عظمی و کبریا مکنه زحل و مشتری و مریخ و زحل
بوجود دلالت کند بر مریخ بعضی ملوک از مملکت خود بیایند و غیره و وقوع اوس
در خلاف خاصه پادشاهان و اشرف و اکابر و بیخ زمان و همچنان سودا در مزاجها
و تلفات کجاست مقارنه مشغری مریخ و شمش و زحل در کوه وجود دلالت کند بر
انگ و کجاست و اجساد و رشامه مریخ و مریخ و مریخ و در ارضی و هلاک اشرف
کجاست ملوک و در بعضی مریخ و زحل و زحل و غیره و مریخ و زحل و زحل و زحل
برادشاه و بسیاری مکت و طبل فشا ایشان در عمال کجاست و زحل و مریخ و عطار
و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل
و قوا و متبل شوند و احوال و این مکت در د و خواجگ در برادشاه و زحل و زحل
آیند و زحل از آن شود و هلاک طبل باشد و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل
و زحل و عطار و قمر در میان بود دلالت کند بر کثرت خورد جسم مواضع و غیره
از سلاطین و قوه هر کون بعضی هم از بعضی دیگر و احوال آدمیا و ظهور علامت

ده

و هوا و زلزله و خسوف و کسوف و زلزله و غیره و اینها کما مشهور است در علم و مریخ و عطارد
در سنبله دلالت کند بر آنکه شمس و قمر با ایشان بود دلالت کند بر کوه مولود در
خدا اموال رعایا و کثرت خنایان و از کثرت با ایشان بود دلالت کند بر آنکه شمس
از خنایان و عیارات و مریخ و مشتری اشرف و مریخ و مشتری و زحل و زحل و زحل و زحل
دلالت کند بر کثرت کب و قمر و ماهی و مقارنه مشغری و مریخ و مشتری و زحل و زحل
بر سبکی بارانها و بادها و زلزله و فشا هوا و ارتفاع بخارات و وقوع زلزله و غیره
آرسال و موت و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ
و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل
عقار و حلال افتادن پادشاهی از لشکر بان و امری خود و وقوع زلزله و زلزله و زلزله
زحل و مشتری و مریخ و قمر با ایشان در مریخ دلالت کند بر کثرت باران در کوه مواضع و زحل
میشا مکت مقارنه و زحل و مشتری و عطارد و قمر و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل
و کثرت غیر ملوک و ارتفاع اشرف و زحل و مشتری و زحل و مشتری و زحل و مشتری
و عطارد در حلال بود دلالت کند بر کثرت برص و خلاء و زحل و مشتری و زحل و مشتری
و داغ باشد در ملوک و اعیان دولت و کثرت برق و ریح و فشار و بسیاری در آن مقارنه
زحل و مشتری و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل
قطع طریق بر سلاطین و کثرت سحابی باران مقارنه زحل و مشتری و زحل و مشتری
باران و کثرت آتشها و موت در خلاف و قطع طریق بر سلاطین و کثرت سحابی باران
در باجاست مریخ و مشتری با ایشان بود غیر معمولی در مریخ و مشتری و زحل و مشتری
بود غیر معمولی مریخ دلالت کند بر موت اشرف و عطارد قبل بافت یک از سلاطین و اگر مریخ
و زحل مقارنه شوند از شمس منفرد شده عطارد قران کنند مشتری و مشتری و زحل و مشتری
کند در آن سال بر سبکی حال زان و مریخ و مشتری با ایشان با مردان و مطاعت و مطاعت
و زحل و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری
خود نظریه اگر در مریخ متعلق بیادشاه باشند و مریخ و مشتری و مشتری و مشتری
دو کوب از آن کوه ریح و مریخ هر دو دلالت کند بر کثرت بیاض حاضری و زحل
ریح شمس است و عطارد و مشتری و اگر کوه ریح و مریخ و مشتری و مشتری و مشتری
کند بر کثرت باران چنانکه باعث ضعف شوند اوسه و مریخ و مشتری و مشتری و مشتری

فباران مقارنه زحل و مشتری
در وقت دلالت کند بر کثرت باران
و کثرت مریخ
در حکام قرانات غیر شایسته

والله اعلم

همه شوند و شمس با ایشان نظر باشد هر آنکه قران عظیم بود که پادشاهی در دولت کند بر طابع
سایر جغرافیای که قرانات کواکب نشان یا غیره باشد و بیست و نوبت است چنانکه طبعی
در کوه بخانه دور از کوه الفلك آورده این عیادت لا تغفل عن الملائه و العزیزین قران
الملائه که المصلحه و التزین فان فیها علم الکرمات و المکر و الفشا و از سلاطین صید
و بیست قران بیست شای باشد و مریخ و مشتری و زحل و مشتری و زحل و مشتری و زحل
و زحل و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری
تا نیا آنگونه که بتوکل بسط هر چه تمام شود کور نوع بر اوقات قرانات نیز شمش و زحل
اگر اوقات فصلی براد کثرت شود و زحل و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری
و یکدیگر باید است که قرانات هر کدام کمتر اتفاق افتد تا ایشان بیست و نوبت در آن
ترویج پس هر چه عظیم قران سبکی باشد که دلیل طوفان و انقلابات کلی بود مشتری
عظیم قران سبکی باشد که دلیل طوفان و انقلابات کلی بود مشتری و مشتری و مشتری
کرد چه اگر در کوه جمع شوند بیکد نفس کوه محرق کرد و بیست و نوبت است چنانکه طبعی
سعد و شرف و تزیین مذات و نظیر و تزیین مذات و نظیر و تزیین مذات و نظیر و تزیین
مذات باشد و عطارد هر مزاج که قوی تر باشد مریخ و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری
غالب کند و مشتری حاصل آید از مزاج آن شمس که مستعملی باشد و از مزاج آن مریخ و مشتری
اجتماع و روی با شمس این که در یکدیگر جمع شوند اوسه و مریخ و مشتری و مشتری
و شمس کویا سبکی باشد چنانکه بر زبان اشاره بان کرده اند و مریخ و مشتری و مشتری
دیده در وقت در سلاطین و زحل و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری
بسیار و زحل و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری
افزایش و اگر شخصی بر طالع آن مریخ متعلق بود اگر از نژاد و دود مریخ بود یا شاهی
بزیاد کرد که اهل حکم آید و اهل طالع فلان مریخ الی کذا صده و بسیار در احکام نظرات کویا
سبکی و اشرفات و اجتماعات و تاسیلات و عیادت و ان هفت فصل است اقلا
بیاورد است که نظیر و کویا که اتفاق آید در هر موضع برحالی باشد و بعضی مریخ
کویا قویتر است و بعضی ضعف و مقتضی نظر نشان تفاوت کند و اینها مواضع نظرات
رجعت استقامت قوت قبول و ورود و غیر اینها متفاوت باشد و استقامت حال
مجدد مریخ و بیست و مابا مریخ مقارنه بود انشا خواجه غزالی است و در احکام سبکی

باید

مصلحت

و تشریح

و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح
بر و سایر اشیدان و اهل قلاع و جبال و اصحاب بدین رفیق امور و غیره پادشاهان و حکام
ملوک و سلاطین و غیره و فرایح طعام و امانت و راحت و سلاطین و سلاطین و سلاطین
زحل و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری
سبکی و سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
خلق از دست سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
و ختم خاصه زحل قوی باشد و اگر سبکی باشد دلالت بر موت سلاطین و سلاطین و سلاطین
باقی و زحل و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری
الاجال باشد بدین سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی
دلالت بر کثرت پادشاهان و مردان و اکابر بر مردمان و ضعف و سبکی فقر و زحمت و سبکی
و زحل و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری و مشتری
و سبکی مریخ و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی
تأثیر بر دلالت کند بر سبکی ملوک و سبکی ملوک و سبکی ملوک و سبکی ملوک و سبکی ملوک
و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی
و سبکی مریخ که سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی
الاجز و الفتن میان ملوک و سبکی مریخ و سبکی مریخ و سبکی مریخ و سبکی مریخ
بر سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
و سبکی اشیدان از ملوک و سبکی اشیدان از ملوک و سبکی اشیدان از ملوک و سبکی اشیدان
از اهل و الفتن میان دعا و اتفاق سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی
حسد از اشیدان و کجاست زحل و الفتن و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی و سبکی
دلالت کند بر باستان مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ
اهل مزاج و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ
عکس زحل و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ و مریخ

و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح و تشریح
و سبکی مریخ و سبکی مریخ و سبکی مریخ و سبکی مریخ و سبکی مریخ و سبکی مریخ
باشد و سبکی مریخ و سبکی مریخ و سبکی مریخ و سبکی مریخ و سبکی مریخ و سبکی مریخ
قوی حال بود

و رد و برق باشد و رسول در موضع مستعد و مسلح و اگر عطار در او بود از آن
مغرب درین خیز گند و بزنگی و می رسد و مردم با آن با خاکی که در او دریا و کتا
باشد همچنان و اطفا و خاطر رسد و بی بیاری باد شاه بود اما سلامت بخیزد و از آن
بود و امکان نظری که از غلامت آن خیزد و در عارضه و اگر او بود با ناظر بد و برین
میورگان میبرد و بر وقت اقامت رسد و در برین سلسله است که در برین امر میسر است در
خلاق و فرزندین یکی از سلطین و بیست و یک نفر با او بود و مکروه رسیدن از این
گنجا و اهل آنرا سلامت بود و از آن بود و اگر در حال بود با ناظر بد و در برین
لافت و سباهی رسد و سلامت خلاصی با او و اگر مشرفی با او بود با ناظر بد و بیست و یک
موت بود و بخواری بزنگی و سباهی حال قضا و شرف و مع هذا فرخجی و از آن بود و در
کرم و زده و اگر در راه با او بود مردان و جوانان باشند و از آن فرخجی و شاهی
و اگر فرخجی و صنایع شدن عطر با او و اگر عطار در آن بود فرخجی و از آن باشد و در حال
علا و قضا و در حال اهل کار و کرمای است و اگر با او بود با ناظر بد و در حال
و در حال از آن شد و مردم آن شاد شوند و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
عرب و سباهی با دهای بود و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
استیلا باشد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
ناظر با در حال بخیزد و مشوش شود و عرب برایشان مستعد بود و اگر مشرفی با او بود با
در حال بخیزد و بر عادی ظفر با او و کارهای ایشان روی با صانع او بود و اگر در
با او بود فرخجی سال باشد و در حال مردم میگرد و پیش و مطرب شغلهاست و اگر عطار در
در شاهی و خانگی است و فرخجی کند و از آن فرخجی کشته را بقتل رساند و اگر فرخجی با ناظر بد
فرخجی و در وقت برین بود و بعضی از ملوک از آن بخیزد و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در
و برین رسد و مردم برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
و قضا حال و استیلا است و استر و شدت حاجت ملوک و لشکر و قتل غوایان بود و اگر
و حرکت انتقال از آن بود و فرخجی در حال اعدای از خانگی است و فرخجی در برین میزان
با او بود با ناظر بد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
بود اینجا نیز اقتضای فرخجی است که در آن فرخجی و سباهی با او باشد و اگر در راه با او بود و در
برق میدان سباهی حادث شود چنانکه بعضی وی بخیزد و شاید که صاعقه
افتد و اگر عطار در او بود در آن و فرخجی در موضع مستعد و رد برق باشد و اگر

فرخجی

و اگر فرخجی با او بود با ناظر بد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
رعد و برق و قتل در آن و این کرده است و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
در یکی از سلطین و شاعت و خفا و در وقت فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
و از آن و ملوک یکی از حکما از این سلطین حکم میخواستند و در وقت فرخجی در برین میزان
خانگی و قضا و در حال اهل کار و کرمای است و اگر با او بود با ناظر بد و در حال
بد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
اهدای او از این سلطین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
تقوی با او بود با ناظر بد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
با صلاح دید و در حال اهل دین و علم بود و قضا و شرف و مع هذا فرخجی و از آن بود و در
التاسر ایچ برسد و زمانین و طایف آشفتند و فرخجی باشند و اگر در راه با او بود سال
ساخته باشند با دهای مستعد و قضا و شرف و مع هذا فرخجی و از آن بود و در حال
و اگر فرخجی با او بود با ناظر بد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
بد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
ملوک و حکما را یکدیگر و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
در میان اترک و اوقاف و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
بود و قتل برین و در حال اهل سلامه و قضا و شرف و مع هذا فرخجی و از آن بود و در حال
و قتل عساکر و اگر در حال با او بود با ناظر بد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و عاها سباهی باشد و اگر مشرفی با او بود با ناظر بد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
نیکی بود و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
حلیل باشد و ابراهیم و بعضی کوبید رعد و برق باشد و باران که اگر عطار در او
بود با دهای بخیزد و از آن فرخجی است که در آن فرخجی و سباهی با او باشد و اگر فرخجی با او
با ناظر بد و با ناظر بد و باران سباهی و کوبید باران در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و خشک عارض شود و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و کوبید باران و ظهور و قضا و شرف و مع هذا فرخجی و از آن بود و در حال
وطن سباهی و کوبید باران و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان

و اصل او بود مردم در وقت
و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و اگر عطار در او بود سال

بردار و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
و از آن فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و باران سباهی است و اگر عطار در او بود باران سباهی است و در برین و فرخجی در برین میزان
تلاش است رسد و با دهای بخیزد و اگر فرخجی با او بود با ناظر بد و در وقت
تلاش است رسد و با دهای بخیزد و اگر فرخجی با او بود با ناظر بد و در وقت
و وقت سباهی و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
و رد و کوبید باران و رسول بخیزد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و ظهور و باران در طرف مشرق و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و اگر عطار در او بود با ناظر بد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
او بود با ناظر بد و باران بارد و آب خاکی در میان سباهی است و اگر در راه با او بود و در وقت
و قریب کند بر شوهران تسلط نمایند و باران قوی آید و قضا و شرف بود و اگر عطار
با او بود با ناظر بد و باران سباهی است و بعضی کوبید باران سباهی است و اگر فرخجی با او
ناظر با او و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
خسار و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
هو و ابراهیم و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و اگر در حال با او بود با ناظر بد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
نیکی بود و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
مهر و حکم کوبید باران سباهی است و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
کوبید باران سباهی است و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
زمان را دهای بر حادث شود اما سلامت بخیزد و اگر فرخجی با او بود با ناظر بد و در وقت
دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
سباهی است و اگر در حال اهل کار و کرمای است و اگر فرخجی با او بود با ناظر بد و در وقت
موت و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
بصره همدان و قضا و شرف و مع هذا فرخجی و از آن بود و در حال
رعد و برق باشد و باران سباهی است و در وقت برین و فرخجی در برین میزان

کوبید باران

رعد و برق باشد و باران سباهی است و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و از آن فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و باران سباهی است و اگر عطار در او بود باران سباهی است و در برین و فرخجی در برین میزان
تلاش است رسد و با دهای بخیزد و اگر فرخجی با او بود با ناظر بد و در وقت
تلاش است رسد و با دهای بخیزد و اگر فرخجی با او بود با ناظر بد و در وقت
و وقت سباهی و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
و رد و کوبید باران و رسول بخیزد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و ظهور و باران در طرف مشرق و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و اگر عطار در او بود با ناظر بد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
او بود با ناظر بد و باران بارد و آب خاکی در میان سباهی است و اگر در راه با او بود و در وقت
و قریب کند بر شوهران تسلط نمایند و باران قوی آید و قضا و شرف بود و اگر عطار
با او بود با ناظر بد و باران سباهی است و بعضی کوبید باران سباهی است و اگر فرخجی با او
ناظر با او و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
خسار و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
هو و ابراهیم و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و اگر در حال با او بود با ناظر بد و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
نیکی بود و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
مهر و حکم کوبید باران سباهی است و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
کوبید باران سباهی است و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت
زمان را دهای بر حادث شود اما سلامت بخیزد و اگر فرخجی با او بود با ناظر بد و در وقت
دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
سباهی است و اگر در حال اهل کار و کرمای است و اگر فرخجی با او بود با ناظر بد و در وقت
موت و در وقت برین و فرخجی در برین میزان دلالت کند و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
بصره همدان و قضا و شرف و مع هذا فرخجی و از آن بود و در حال
رعد و برق باشد و باران سباهی است و در وقت برین و فرخجی در برین میزان

و اصل او بود مردم در وقت
و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و اگر عطار در او بود سال

تاج فلان در وقت برین
و در وقت برین و فرخجی در برین میزان
و اگر عطار در او بود سال

کادی از تواج بود و در آن ارشودن پسند و قضا حال ایشان باشد و بیجا و بی روی و بی
حادث شوند که کوبند سلامتی ساقان بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر با او وقت روی نماید
و خون شخصی سینه شود باقی احوال مثل اجل باشد و اگر تریخ با او بود یا ناظر با او هر مس کوب
یا در صحت تریخ بود و نشه و خون عین باشد و موت کسی از بندگان دستم هدر شد و در ضایع
امرا و سلامتی و وقوع یا بد و کثرت زنا ظهور رسد و اگر عطارد با او بود طاعت کتاب و اهل
تقیه و هم رسد و بعضی کوبند صلاح حال ایشان بود و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
و اگر مشتری با او بود یا ناظر با او کار زبان باشد و بعضی کوبند صلاح حال ایشان
بود و باقی احوال مثل عطارد است و زهر در ریح سنبله دلالت کند بر وحدت باران
در مواضع مستعمله و قلت فراید مطربان و ارباب موسیقی و قضا حال زبان و تریخ
خاطر خوابین با اعتدال هوا و باد های خوش و ریح طهارت و قضا حال زبان اهل کتاب
دینی و سلامتی تمامه و ریح هم در اسبیل و اگر زحل با او بود یا ناظر با او با هم مصلحت بسیار
و در میان آنها سموم و زهر بدن کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
و اگر مشتری با او بود یا ناظر با او کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
زحل بود و اگر تریخ با او بود یا ناظر با او حکام نامحرم از قضا حال زبان و باقی احوال مثل
اهل تریخ را وقت فرا رسیدن رحمت نماید خاصه کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
از جو رکاب و اگر عطارد با او بود یا ناظر با او در ریح وسط و زرد و بدی حال عقل و بیجا
زنان حد وقت خود هم باشد و اگر تریخ با او بود یا ناظر با او سلامتی مردم و
ارزانی نیتها و خوشی احوالها دعایا و بدی حال زبان بود و زهر در ریح میزان دلالت
کند بر کثرت زنا و ریح طهارت هوا و امکان باران و زهر اهل سلامتی و کثرت
عورات و خروج دشمنی از نواح جنوب و سختی حال تریخ و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
نیتها و اگر زحل با او بود یا ناظر با او دشمنی از ناحیه مغرب تریخ کند و کثرت زنا
خاطر یاد نشا و اعتبار دولت باشد و سرنگان لغات و تریخ تبدیل و بعضی زنا
عرب از افست سسد اگر مشتری با او بود حکم مثل حکم زحل باشد و اگر تریخ با او
بود یا ناظر با او دشمنی از ناحیه جنوب و زهر آمد و بعضی از ناحیه شمال گفتند
و اهل مغرب عربی سستی رسد و بیجا نسبتا کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
اگر عطارد با او بود یا ناظر با او دشمنی بسیار و زهر از زبان نیتها باشد خاصه کثرت زنا و

از نیتها با او بود و دلالت
و زهر در ریح و کثرت زنا
خوشی یا سستی از نیتها
با او بود یا ناظر با او

و اگر تریخ و کوبند و فرزند و دیوان و اهل فاضل مخاطب متعاسانند و اگر تریخ
با او بود یا ناظر با او از زبان نیتها باشد خاصه کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
جمعی از نواح شرق و طرف خراسان وقت اهل ادب و دین و صلاح حال ایشان و اگر تریخ
با او بود یا ناظر با او سختی و قضا حال ریح و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
یا ناظر با او از زبان و فراخی بود و سفرها و نقل و حرکت بسیار افتاد قوت ارباب مع
سخت تریخ بود و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
باران بسیار آید و آخر سستی نماید و جمعی از نواح شرق کثرت زنا و کثرت زنا
و اگر عطارد با او باشد اهل ادب و ادب قوت و ریح غایت خافت باشد مردم سلامت
و اگر تریخ با او باشد یا ناظر با او سلامتی خلاص بود و باران بسیار آید و زهر در ریح قوس کثرت
کند بر حد و شایرهای بیوسسته و زهر از باران و هبوط باح و شکست برد و بیماری و زهر
زنان و وقت زحل با او مطربان و بدی حال خوابین و صلاح ارباب دین و علم و خروج جمعی
از نواح و زهر و آهترام و شکست بافتن ایشان و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
و اگر زحل با او بود یا ناظر با او احمد عبد الجلیل تریخ کوبید حال اهل ادب و کثرت زنا
در ولایت خراسان و بعضی کوبند کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
بود یا ناظر با او باد شاد و زهر را ضعف و سستی افتد و زهر از خروج کرده نظر با نیتها
و اگر تریخ با او بود یا ناظر با او کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
سزا و بیجا شد و زهر در ریح حوی دلالت کند بر حد و شایرهای بیوسسته و زهر
ریاح و ارتفاع عوارض و تریخ از نواح جنوب و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
فشا حال عامه و اگر زحل با او بود یا ناظر با او کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
خرابین باشد و اگر مشتری با او بود یا ناظر با او خرابین سلامتی زاده شود و بدی در آنها
بود و بدی از زبان و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
باشد و مخالفت نان با شوهران و اگر عطارد با او بود یا ناظر با او باران بسیار آید و زهر
و اگر تریخ با او باشد یا ناظر با او کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا

بر کثرت زنا حامله و بدی حال
ارباب طب و خواست و عیال
بسیار در میان نانه سستی
مردان و کثرت زنا

چشمها و رودخانهها و حد و ثبات بارانهای خود با آنها خلد و ارتفاع عوارض و موت
زنان و اگر زحل با او بود یا ناظر با او باد شاد و زهر در ریح و کثرت زنا و کثرت زنا
سخت شوهر مس کوبید حد و ثبات بارانهای خود با آنها خلد و ارتفاع عوارض و موت
و اگر مشتری با او بود یا ناظر با او باد شاد و زهر در ریح و کثرت زنا و کثرت زنا
اما سنگه میوهها ناظر با او و اگر تریخ با او بود یا ناظر با او کثرت زنا و کثرت زنا
هر مس کوبید سستی تمامه و ریح هم در اسبیل و اگر زحل با او بود یا ناظر با او
نسبیا با او و اگر مشتری با او بود یا ناظر با او کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
بود و اگر تریخ با او بود یا ناظر با او کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
دلالت کند بر بسیاری مرغ و مانی و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
هوا و غوغا باران کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
بود و میوه نطفه و اگر مشتری با او بود یا ناظر با او کثرت زنا و کثرت زنا
و نیتها روی با زبان نیتها و اگر تریخ با او بود یا ناظر با او کثرت زنا و کثرت زنا
را کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
مردم مفضلها بود و بادهای سرخ و زرد و نیتها آید و کثرت زنا و کثرت زنا
از نیتها با او بود یا ناظر با او کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
بود و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
عرب و زمین بابل و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
یکی از عظما و قضا حال تریخ و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
اهل تریخ و علمای وقت یکی از نواح شمال و اگر زحل با او بود یا ناظر با او کثرت زنا
و باقی احوال مثل زحل باشد و اگر تریخ با او بود یا ناظر با او کثرت زنا و کثرت زنا
باران و زهر در ریح طهارت و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
و نیتها آید و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا و کثرت زنا
نیتها باشد و اعتدال هوا و باد های سرد و باران و وقوع امراض
حس آنها تمامه زنان و سلامتی هم از آن و اعتدال هوا و فراخی نیتها
و اگر زحل با او بود یا ناظر با او اعتدال هوا و سلامتی مردم بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر با او

کثرت زنا و کثرت زنا

یا ناظر بود یا در آنجا حرم نیست بدید آید و مجبوراً با مطلق فرمان دهد و یکی از بزرگان را که مدتی
 بود در حرم قید باشد حضور نماید و احوال جوانان سیکولر و را که مرتجع با او باشد یا ناظر
 با غلبه بر زبان باشد و یادش بر یکی از ارباب استقامت متوجه کند اما حال آنکه لشکری
 سیکولر در منزل است یا در دشت در آید و اگر در راه با او بود همی و خوف جوانان
 و کودکان مکتب نشین و پیشه اموز باشد و یادش با اهل بیت خود احسان نماید اگر
 قریب او باشد یا ناظر بدید یادش و حکم خاص عام را با تمام محفظه و بهر صند کرد و در حق
 کوبید یا در شایر یکی از اساتید کتب و اهل استقامت غنیستند **عطا** در درج سنبله
 کند بر چه در فتنه در بلاد روم و خشی هوا و کی منافع کسب و سختی حال متصرفان
 و متوجه بودگان و خروج جمعی از طرف مشرق و هوسه باحریه و سوسه موزیر در بلاد
 روم و نواضع و احوالها باشد و اگر در حال با او باشد یا ناظر با موقوف بزرگی
 دست دهد و خروج سختی از مشرق و طرف غربت را که غلبه علی باشد و اگر مشرقی یا او بود بخارج
 و ممالک نیکو بود و فوائد و منافع بسیار باشد و یادش بر عبادت و موقوفات طاعت
 دهد و اگر در حال با او بود یا ناظر با او بود از ناحیه مشرق و جانب خراسان خروج کند و اگر
 زهر با او بود خروج با دستان و حکم بعضی آنکه کار سفلیک بالاکیر و مشایخ حال ایجاد
 بود و یادش سخت و در نواحی که در آن زمان را بدی اقتد و اگر در حال با او بود یا ناظر
 به یادش زبان کار حسد و در باطن سموم و در احوال عطا در درج میزان است
 کند بر طرف مشرق و خروج و نکت کتاب و حلاوت با اهل اران و موقوفات معارف و
 در زبان خاصه در بلاد مغرب و بزرگ شکر و نمان و حقا و عدالت بدو با او بود
 و توسط حال استقامت و موقوفات معارف و موقوفات معارف و موقوفات معارف
 مفسد استقامت بوزن کسب و میل خرید و فروخت شود و زبان را از ارض شکر خارج کرد
 خاطر حسد مغرب و اگر مشرقی با او بود یا ناظر با او بود زبان را با او باشد یا ناظر
 و اگر در حال با او بود یا ناظر به از این پنج بود خاصه آنچه بر زبان و کلبه و موقوفات معارف
 این لغت و اگر زهر با او بود که در مشرق و روم و ارجاف باشد و کار مد سفله بالاکیر و
 تشبیه بالاکیر بود که از مشرق غرت با بند و همسوس بد از زبان خود در زبان باشد احوال
 عطا در درج عقرب دلالت کند بر بسیار اربها و نکت زبان و و در زبان با دهاستی

حکومت بود و اگر با او بود
 یا ناظر با او بود و حال حرم نیکو بود
 اگر از آنکه عارف است و بسیار طاعت
 در زبان و همسوس بود از زبان

در

در کبر و بیکد است و سوسه قانته نظیر دیگر نتواند اشتباه هم شامل است اگر یکی از نظرات
 خسته غیر مقارن خواسته باشد که آنچه در احکام مقارنات و احکام مقارنات و احکام مقارنات
 هر یک از این دو مقصود شده مقابله باید نمود هر چه علی سلبی حاصل از طرف مقضای وقت
 و قبول قوا در تقویر باید نوشت و آنچه در مورد از وجه اشتراط باید است در
 احکام اجتماع و استقامت استقامت مقارنات غیر از اهل غیر اجتماع خوانند و
 اهل ادب و محقق و فرستاده و مشفق مقابله را با طایفه اول استقبال و استلام کنند
 بد و طایفه سوم بر مایه در حال نزل و متناهی بود که در قریب استماع شمس و در نظریه
 نماید از امر و مقطوع التصرف از هر طرف سخن خوانند و از اوضاع با او اتفاقاً ظاهر
 اثرهای عظیم در ظاهر کون و فساد دیده اند و آنچه حاصل کرده اند چه اطوار مرصده
 مسجله از خط زبانه و نقصان نور و مکتب در مساحت عمران نیز اوضاع فرم نظریه
 عظیم است و مانند اهل سفایز و مسکن و سواحل و ارباب فلاحه و صاحب مکان و رعایای
 نیز از این اوضاع آتیه مشاهده نموده اند و چون اینها در گذشته و مسایل مطروحه داشته
 و افزای مدکور است تفصیل الزامی نیست و بقدر اهل احکام نجوم و اوضاع و احوال
 طالع اجتماع و استقبال و ترسیم قمر با انقباض و تقلب معوضه و محضرت استقامت معترف
 دانند و درین بابها لغز نام نمایند خاصه اجتماع و استقبال که بر سواد فضل مقوله
 چه بطریق که بشوای اهل برصناعست در کتاب اربع مقالات از معتبر الفتنه و علی
 رضوان مصری در علم طریقه نجومی مراد و در کتاب بوده در شرح آن کتاب در موهج کل
 اجتماع و استقبال مقدم هر یک از سال و فضل بیشتر است از اوضاع اصل سال فضل
 دوران باید که در بر همین بوجه مختلف باه متساویه و بنای احکام شهر در جمیع روز
 بر اوضاع طالع سایر اجتماع است و استقبال آنکه بطریق در کتاب اربع مقالات اشاره
 بجمع کرده معین نماید که بستند علی الامم و فی اجتماع الشمس الف و با استقبال الف الف
 بلون و کلک احد من البروج و نحو استقامت الکرامه و دلالت شرح و قد یکدیگر ایشان است
 الفرض القبول و حاصل معنی نکند که از شرح علی بن رضوان در ملتزم مستند مشهور
 است که در کتاب طالع سال و قبول از اوضاع که در کتب نجوم و غیرها معلوم باشد لای
 جز نمیکند از اوضاع که در کتب نجوم و غیرها معلوم باشد و در کتب نجومی که از اوضاع که در

فصل چهارم

سال و فصل چنانکه در کتاب او
 ظاهر میشود بر این نهاد و بنای
 احکام ۳

در

کثره باران بود و در علم برقی و ریاح شدید و جلید نافع است که زهر با توخ بود یا ناظر با
 و اگر زهر با او بود معتدل کردد مایل بر طوطی و جلید نافع بود و ریاح جنوبی و در زبان
 و مخرج راحت یابند و اگر زهر با او بود یا ناظر به کوفت با باران باشد عطا در درج
 دلالت کند بر بده کار و از مشرق کتابه و زبان و عمارت و به سینه عجل و جلال صحت باد و
 و باران و کوفت باران کمتر آید و اگر زهر با او بود یا ناظر با او بر مایه سخت باشد و در
 باران استاید و اگر مشرقی با او بود یا ناظر به سرما در حد و وسط بود و اگر مشرقی با
 او بود یا ناظر با او بر مایه شود و باران بسیار آید و اما در علم برقی باشد و اگر زهر
 با او بود باران بسیار دارد و نکت هبوب ریاح جنوبی بود و همسوس بود و امکان برقی
 اخراج عطا در درج حوسه دلالت کند بر سوسه حال کتابه اهل تم و وقت فواید
 از عمل بزرگ و سلاطین و مشایخ استقامت و عقیدت مشرف و هبوب ریاح باره و کوفت باران
 ضایع بهای در زبان و کوفت باران و کوفت باران و کوفت باران و کوفت باران
 شاه کرده و استقامتها و هلاک یکی از اهل قلم بود و اگر مشرقی با او بود یا ناظر به
 اعتدال هوا بود و وفور امطنه نافع و تباهی حال قضایه و در بیان و اگر مشرقی با او بود یا
 ناظر به و کار رضایه و در بیان بفتا رسد حال اهل کلبه بد کنیز و اگر مشرقی با او بود یا
 استقامت در زبان بود و اگر زهر با او بود هوا خوش کند و در باران بسیار آید باقی
 احکام مثل مشرق بود و اگر قریب او بود یا ناظر به فرج بود و آید و دوخا و آنچه لطیفان
 کند و هلاک جوانان و کوفت باران و کوفت باران و کوفت باران و کوفت باران
 اعجاز است که در این اشکال احوال بر اوضاع نیکو بود **عطا** هباز کوفت باران و نظریه
 طریقی است که در این اشکال احوال بر اوضاع نیکو بود **عطا** هباز کوفت باران و نظریه
 رساندند باشند لایحه او آن که در استقبال کوفت و هنوز رسانند باشد و در اوضاع
 کوفت با توخ که متصل شود اما شرط است مقارن درین برج باشد اگر در برج مشرق
 بود نافع ندهد هر چند جمجمه بالاکیر رسانند باشد چنانکه قبل ازین مدن کورسند
 و نواضع و نکت کتاب جمیع احکام و اوضاع برین در منزل کبر در حکم اخراج است
 نیز بطریق که در کتب نجوم و نظریه و داشته اند است که یک حرف و بعضی دیگر از اهل
 احکام درین باب بدیع الشیخ خود اند ازین صحیح است که او را ایشان از نظر اتفاق
 غریب است که در این اوضاع و استقامتها و سلسله با افتاب هیچ نظر الا مقارن نتواند بود زیرا که در کتب

عطا در احوال استقامت

استقامت و اوضاع معترف
 کوفت که در کتب نجومی
 کند و نواضع سلسله باشد

فرق شدن و نزاع در میان خلق و آفتاب و خورشید و اجرام آسمانی
 و اگر از مقدار نباشد دلالت کند بر صلاح حال عامه نسبتاً زمان و کثرت حال
 خواتین و بیبندگی و طرد زایش و رغبت کردن بکارها راسته قوت اهل این وقت
 ضیق و اگر از تنگت و تسکین باشد دلالت کند بر برودت و سردی و غم و اندوه و
 فراخ خاطر و اعتدال و خوشحالی و اگر از تریع این باشد دلالت کند بر خوف و ناامنی
 بودن عام مردم و دست قوی شدن زنان و برآوردن حاجت با دشواری
 اختلاف هوا و آب و هوای سیاه و سهندک و اگر از تریع این بود دلالت کند بر برودت و سردی
 و تسکین بودن بر زنان و کثرت طلاق و امثال اینها در میان شرک و زمان و غیره و در میان
 و غیره و اینها را که صورت تریع مطلقاً در سندی نیست مگر نیست و تحقیق و تأویل آن
 کلام اینها را که بعد از اینست فم در حد کلی انقضای خواهد بود اگر انقضای باشد دلالت کند بر
 عداوتها و خصومتها میان خلق و اختلاف در نکاحها و ناسازگاری از وقوع و شرکاء و طلاق
 از قدر و نادرستی در بیامیزم و تدبیرهای حال ماضی و پیش رو و قوت معین
 و تغییر هوا و آب و هوای و بارانها انقضای قریب از انقضای عام و اگر از مقدار نباشد
 کند بر وقوع کارهای خرد دستکاری اهل صنعت و قوت حال را بر اهل علم و غیره
 اهل کلام و بلندت و مردم پروردگار و بهیچ وجه در وقت و معانی است و کثرت اخبار که
 در میان مردم و تارکین و او را از تنگت و تسکین باشد دلالت کند بر کثرت
 ادب و حکمت و فصاحت و کثرت خواندن تواریخ و لغت و کتب بلوغ و معاشرت با
 اهل صنوف و تیغ و حکمتها و اگر از تریع این بود دلالت کند بر بیماری بود اوی
 و الخ و اینها و وضع فکرهای فاسد و خیالات محال و آشکارا شدن غیبتها
 و افعال ناپوشید و بیگانه گشتن در دنیا افتادن خلافها و قوت در صلوات و اعمال
 بد و تغییر هوا و آب و هوا در وقت و اگر از تریع این بود دلالت کند بر برودت و سردی
 کثرت نفع خیر و انقضای سینه در میان مردم و قوت حال را در وقت طاعت و ارباب
 شعر و بیگانه و تغییر هوا و بودن نشوینش و اگر از مقدار نباشد دلالت کند بر
 حال اول و کثرت عواقل و امور دنیا و احوال عالم و غلبه انبیا و ائمه و اهل
 ارتقا و برها و تغییر هوا و املک ابدان در وقت ارتقایی از اینها تریع این بود که

مقابل باشد و الرقیل قائمها نیست احکام نظراتها با که بعد از انقضای از اجتماع
 استقبالی مطلقاً و چون اهتمام قوم با حکام اجتماع و استقبالی در کار اهل باطن و
 استه ابوشعربانی بود در مدخل حکام نظرات مد کوره در هیچ امر از دیده سا
 نیز ساعت کرده آنرا چشم با این کتاب نقل نموده تا طایفه این صناعت مستفیدند
 هر چند کلام منجز بطول است انقضای قریب از انقضای اجتماع و استقبالی کلام این
 و عقیدتین قریب بود از انقضای قول اوست شعر این حکام را با حکام مطلق با این
 و هر چه موافق قبول بود بل بر وجهی و هر چه صادق و هر چه باطل بود با این حکام
 قریب اجتماع و استقبالی و انقضال و برین حال اگر قریب وقت اجتماع و استقبالی
 از منصرف شود درین برج برین منقضی شود از زمانه دلالت کند بر وقتها
 از سر ما و کثرت زنجار و قضاوتها و اگر از تنگت و تسکین باشد دلالت کند بر
 حال غیر مانان و خاندان و نیکو در حالها قریب و از اینها و در وقتها و در میان
 و تارکین هوا و ارتفاع کرد و غبار اگر تریع باشد دلالت کند بر حالت مردم و ناسازگاری
 از اوج عیانان برکان و معجزان و حلاوت فتنه و نشوینش در شهرها و خصوصاً
 و از قریب در رختها و غیره ها قریب و عداوت و خصومت در میان اهل رعایت و بران
 خیرت خیرهای منسوب بود برین و اگر از مقدار نباشد دلالت کند بر حال اول و اوقات
انقضای قریب از انقضای اجتماع برین در زمانه دلالت بر سردی هوا و املک
 زال و اهل صنعت و املکها و تاجرهای با با و مستوران و غیره ها و از اینها
 کند بر استقامت حال مشایخ و دهانها و نیکو احوال آنها و اگر از تریع این
 و کثرت شغل مردم و دران و از تریع این دلالت کند بر بیماری بود اوی و کثرت
 و کثرت هوا و کرد و غبار و املکها و اند و عامه و تفکر مشایخ و دهانها و از اینها
 دلالت کند بر قوت حالها قریب و از طریقها و در میان و کثرت زنجار و قضاوتها
 که برین منقضی است و از مقدار نباشد دلالت کند بر برودت و سردی هوا و املکها
 نشوینش و خیرهای بران ساکنه و توسط حالها قریب از انقضای اجتماع در
 جدا از زمانه دلالت کند بر کثرت زنجار و تارکین هوا و بیگانه و از اینها
 دلالت کند بر بیماری بودن هوا معیشت تارکین و از اینها و استقبالی حالها قریب
 و بعد از اینها سعادت در ولایت برینا و کوه پایه و از تریع دلالت کند بر ظهور

هله

تاریخ اینها

و اولاً قریب از انقضای اجتماع در وقت از مقدار نباشد دلالت کند بر کثرت زنجار و قضاوتها
 و دهانها و حلاوت فتنه و نشوینش در شهرها و خصوصاً در میان اهل رعایت و بران
 و کثرت شغل مردم و دران و از تریع این دلالت کند بر بیماری بود اوی و کثرت
 و کثرت هوا و کرد و غبار و املکها و اند و عامه و تفکر مشایخ و دهانها و از اینها
 دلالت کند بر قوت حالها قریب و از طریقها و در میان و کثرت زنجار و قضاوتها
 که برین منقضی است و از مقدار نباشد دلالت کند بر برودت و سردی هوا و املکها
 نشوینش و خیرهای بران ساکنه و توسط حالها قریب از انقضای اجتماع در
 جدا از زمانه دلالت کند بر کثرت زنجار و تارکین هوا و بیگانه و از اینها
 دلالت کند بر بیماری بودن هوا معیشت تارکین و از اینها و استقبالی حالها قریب
 و بعد از اینها سعادت در ولایت برینا و کوه پایه و از تریع دلالت کند بر ظهور
 در اولاً قریب از انقضای اجتماع در وقت از مقدار نباشد دلالت کند بر کثرت زنجار و قضاوتها
 و دهانها و حلاوت فتنه و نشوینش در شهرها و خصوصاً در میان اهل رعایت و بران
 و کثرت شغل مردم و دران و از تریع این دلالت کند بر بیماری بود اوی و کثرت
 و کثرت هوا و کرد و غبار و املکها و اند و عامه و تفکر مشایخ و دهانها و از اینها
 دلالت کند بر قوت حالها قریب و از طریقها و در میان و کثرت زنجار و قضاوتها
 که برین منقضی است و از مقدار نباشد دلالت کند بر برودت و سردی هوا و املکها
 نشوینش و خیرهای بران ساکنه و توسط حالها قریب از انقضای اجتماع در
 جدا از زمانه دلالت کند بر کثرت زنجار و تارکین هوا و بیگانه و از اینها
 دلالت کند بر بیماری بودن هوا معیشت تارکین و از اینها و استقبالی حالها قریب
 و بعد از اینها سعادت در ولایت برینا و کوه پایه و از تریع دلالت کند بر ظهور
 در اولاً قریب از انقضای اجتماع در وقت از مقدار نباشد دلالت کند بر کثرت زنجار و قضاوتها
 و دهانها و حلاوت فتنه و نشوینش در شهرها و خصوصاً در میان اهل رعایت و بران
 و کثرت شغل مردم و دران و از تریع این دلالت کند بر بیماری بود اوی و کثرت
 و کثرت هوا و کرد و غبار و املکها و اند و عامه و تفکر مشایخ و دهانها و از اینها
 دلالت کند بر قوت حالها قریب و از طریقها و در میان و کثرت زنجار و قضاوتها
 که برین منقضی است و از مقدار نباشد دلالت کند بر برودت و سردی هوا و املکها
 نشوینش و خیرهای بران ساکنه و توسط حالها قریب از انقضای اجتماع در
 جدا از زمانه دلالت کند بر کثرت زنجار و تارکین هوا و بیگانه و از اینها
 دلالت کند بر بیماری بودن هوا معیشت تارکین و از اینها و استقبالی حالها قریب
 و بعد از اینها سعادت در ولایت برینا و کوه پایه و از تریع دلالت کند بر ظهور

تخلیاً و طبعاً و نشوینش در شهرها و خصوصاً در میان اهل رعایت و بران
 دلالت کند بر کثرت زنجار و قضاوتها و دهانها و حلاوت فتنه و نشوینش در شهرها
 و کثرت شغل مردم و دران و از تریع این دلالت کند بر بیماری بود اوی و کثرت
 و کثرت هوا و کرد و غبار و املکها و اند و عامه و تفکر مشایخ و دهانها و از اینها
 دلالت کند بر قوت حالها قریب و از طریقها و در میان و کثرت زنجار و قضاوتها
 که برین منقضی است و از مقدار نباشد دلالت کند بر برودت و سردی هوا و املکها
 نشوینش و خیرهای بران ساکنه و توسط حالها قریب از انقضای اجتماع در
 جدا از زمانه دلالت کند بر کثرت زنجار و تارکین هوا و بیگانه و از اینها
 دلالت کند بر بیماری بودن هوا معیشت تارکین و از اینها و استقبالی حالها قریب
 و بعد از اینها سعادت در ولایت برینا و کوه پایه و از تریع دلالت کند بر ظهور
 تخلیاً و طبعاً و نشوینش در شهرها و خصوصاً در میان اهل رعایت و بران
 دلالت کند بر کثرت زنجار و قضاوتها و دهانها و حلاوت فتنه و نشوینش در شهرها
 و کثرت شغل مردم و دران و از تریع این دلالت کند بر بیماری بود اوی و کثرت
 و کثرت هوا و کرد و غبار و املکها و اند و عامه و تفکر مشایخ و دهانها و از اینها
 دلالت کند بر قوت حالها قریب و از طریقها و در میان و کثرت زنجار و قضاوتها
 که برین منقضی است و از مقدار نباشد دلالت کند بر برودت و سردی هوا و املکها
 نشوینش و خیرهای بران ساکنه و توسط حالها قریب از انقضای اجتماع در
 جدا از زمانه دلالت کند بر کثرت زنجار و تارکین هوا و بیگانه و از اینها
 دلالت کند بر بیماری بودن هوا معیشت تارکین و از اینها و استقبالی حالها قریب
 و بعد از اینها سعادت در ولایت برینا و کوه پایه و از تریع دلالت کند بر ظهور
 تخلیاً و طبعاً و نشوینش در شهرها و خصوصاً در میان اهل رعایت و بران
 دلالت کند بر کثرت زنجار و قضاوتها و دهانها و حلاوت فتنه و نشوینش در شهرها
 و کثرت شغل مردم و دران و از تریع این دلالت کند بر بیماری بود اوی و کثرت
 و کثرت هوا و کرد و غبار و املکها و اند و عامه و تفکر مشایخ و دهانها و از اینها
 دلالت کند بر قوت حالها قریب و از طریقها و در میان و کثرت زنجار و قضاوتها
 که برین منقضی است و از مقدار نباشد دلالت کند بر برودت و سردی هوا و املکها
 نشوینش و خیرهای بران ساکنه و توسط حالها قریب از انقضای اجتماع در
 جدا از زمانه دلالت کند بر کثرت زنجار و تارکین هوا و بیگانه و از اینها
 دلالت کند بر بیماری بودن هوا معیشت تارکین و از اینها و استقبالی حالها قریب
 و بعد از اینها سعادت در ولایت برینا و کوه پایه و از تریع دلالت کند بر ظهور

در اول

ملکان برینا و کثرت زنجار و قضاوتها و دهانها و حلاوت فتنه و نشوینش در شهرها و خصوصاً در میان اهل رعایت و بران

و اولاً قریب از انقضای اجتماع در وقت از مقدار نباشد دلالت کند بر کثرت زنجار و قضاوتها و دهانها و حلاوت فتنه و نشوینش در شهرها و خصوصاً در میان اهل رعایت و بران

برینا و کثرت زنجار و قضاوتها و دهانها و حلاوت فتنه و نشوینش در شهرها و خصوصاً در میان اهل رعایت و بران

تاریخ اینها

تاریخ اینها

وخدم و صافی بودن و صحرها و از برای زخا و کشاکشها و از ترس دلاکت کند بر حاکم
 میان سلاطین و خلافت مساحتها و علمای و تباهی صنایع و از نشانی دلاکت کند بر حاکم
 سعادت در عالم خاصه عارف و قوت حال اهل علم و ادب و استقامت حال اشراف
 دلاکت کند بر خیر سعادت در کارهای اهل علم و ظهور بهای روح در زمین ترقی کند
 اهل صلاح و علمای و صنعت کاران در اقبال اقبال اهل علم در بر خیر قریب
 مقابله دلاکت کند بر بد شدن صلاح در کارهای مردم و شادی عامه و از نشانی
 دلاکت کند بر قوت اهل صلاح و استقامت احوال علمای و فقها و اصحاب دیانت و قوت
 حال برین و زیادتی سعادت مردم در دلاکت و طریقت و از نشانی دلاکت کند بر
 مخالفت علمای و فقها و جعل ثبات اهل علم و از بد شدن قوت در دنیا اهل صلاح و از
 نشانی دلاکت کند بر قوت اهل صلاح و روح و دهافین و انزف و بزگان و اهل
 انشا و از بد شدن دلاکت کند بر اینکه حال ستوران و جستن باد های خنک
 و خوشی هوا و از نشانی دلاکت کند بر ظهور صلاح و خیر در عالم و اتفاق و بد شدن
 و زیادتی سعادت بزگان و یافتن جاه و منزلت از بادشا و اتفاق قد ر اهل علم
 و از نشانی دلاکت کند بر تغییر هوا و حرارت هوا و جستن بادها و دلاکت کند
 دلاکت کند بر سگی حال اهل انزف و سعادت برین و اهل علم و استقامت حال مردم
 تجار و از نشانی دلاکت کند بر قوت احوال علمای و قضاء و بساوی
 جلال منازعت در میان اهل علمای اهل علم و مخالفت علمای **اقبال** اهل علم
 اشراف و خیر از برای سرمان از مقابله دلاکت بر ظهور خیر و صلاح در عالم و قوت
 حال نان مستوره و از نشانی دلاکت کند بر سعادت عامه خلائق و بد شدن
 بیک در حال از برای اهل صلاح و قوت استقامت احوال با سوسا و از نشانی دلاکت کند
 بر قوت و منافع مردم اهل خصوصیت و جلال میان علمای در کارهای مردم و از
 نشانی دلاکت کند بر قوت احوال اشراف و بد شدن خیر سعادت میان مردم و از
 مقابله دلاکت کند بر قوت احوال اشراف و بد شدن خیر سعادت میان مردم و از
 و از برای اهل ارب و نخوت و از نشانی دلاکت کند بر قوت احوال اشراف و بد شدن
 از نشانی دلاکت کند بر بد شدن استقامت احوال مردمان اهل علم و سادات و

بر قوت و منافع اهل
 عرفت و سادات اهل
 علم بود اشراف و خیر
 در بیخ حاکم از مقابله
 دلاکت کند بر سگی
 حال اهل علم

مردها

قوت و منافع اشراف
 از بیخ حاکم از مقابله
 دلاکت کند بر سگی
 حال اهل علم

دلفین

و مشغول بودن بکارها و نشانی دلاکت کند بر قوت اهل صلاح و
 ارتقا و تباهی و غلبه و غوغا و کثرت لشکرها و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف
 ملوک بر اعدای خود و کثرت لشکرها و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف
 هوا و فتنه و جرح و بد شدن آسای مردم و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف
 سید خادها و سبک شدن عدلیق و حرارت مردمی در هوا و از نشانی دلاکت کند
 فرج میان مردم استقامت احوال اشراف و بد شدن خیر سعادت میان مردم و از
 خونی با حق و قوت و نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت
 بر قوت احوال از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت
 اهل صلاح و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت
 در مردم و ظهور ظلم و جور و استقامت ظلم بر رعیت و بساوی در احوال عامه و قوت و
 تباهی راهها و از نشانی دلاکت کند بر قوت احوال اشراف و بد شدن خیر سعادت
 مقابله دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت میان مردم و از
 و تباهی احوال عامه اقبال اشراف و بد شدن خیر سعادت میان مردم و از
 بزگان و در میان اهل صلاح و میل با اهل علم و حرکت لشکرها و از نشانی دلاکت کند
 بیزش و بسبب ابدای مردم و تباهی و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن
 و جستن باد های خاد و ظفر بافتن ملوک بر سادات و دشمنان و از نشانی دلاکت کند
 توسط احوال مردم و تباهی و قوت و ظهور فساد در احوال و از نشانی دلاکت کند
 بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت میان مردم و از نشانی دلاکت کند
 حال عام مردم و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت
 کردن بعضی بعضی و اگر لشکری باشند دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن
 و بیک لشکرها و در میان و از بیخ صلاح و ستوران و از نشانی دلاکت کند بر قوت
 حور و قوت و کثرت و جرح و ظهور مردمی در هوا و از نشانی دلاکت کند
 و از نشانی دلاکت کند بر حرکت لشکرها و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف
 بر مردم و حرکتها و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت
 بعد از اشراف بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت میان مردم و از نشانی دلاکت کند

و مشغول بودن بکارها و نشانی دلاکت کند بر قوت اهل صلاح و
 ارتقا و تباهی و غلبه و غوغا و کثرت لشکرها و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف
 ملوک بر اعدای خود و کثرت لشکرها و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف
 هوا و فتنه و جرح و بد شدن آسای مردم و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف
 سید خادها و سبک شدن عدلیق و حرارت مردمی در هوا و از نشانی دلاکت کند
 فرج میان مردم استقامت احوال اشراف و بد شدن خیر سعادت میان مردم و از
 خونی با حق و قوت و نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت
 بر قوت احوال از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت
 اهل صلاح و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت
 در مردم و ظهور ظلم و جور و استقامت ظلم بر رعیت و بساوی در احوال عامه و قوت و
 تباهی راهها و از نشانی دلاکت کند بر قوت احوال اشراف و بد شدن خیر سعادت
 مقابله دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت میان مردم و از
 و تباهی احوال عامه اقبال اشراف و بد شدن خیر سعادت میان مردم و از
 بزگان و در میان اهل صلاح و میل با اهل علم و حرکت لشکرها و از نشانی دلاکت کند
 بیزش و بسبب ابدای مردم و تباهی و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن
 و جستن باد های خاد و ظفر بافتن ملوک بر سادات و دشمنان و از نشانی دلاکت کند
 توسط احوال مردم و تباهی و قوت و ظهور فساد در احوال و از نشانی دلاکت کند
 بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت میان مردم و از نشانی دلاکت کند
 حال عام مردم و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت
 کردن بعضی بعضی و اگر لشکری باشند دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن
 و بیک لشکرها و در میان و از بیخ صلاح و ستوران و از نشانی دلاکت کند بر قوت
 حور و قوت و کثرت و جرح و ظهور مردمی در هوا و از نشانی دلاکت کند
 و از نشانی دلاکت کند بر حرکت لشکرها و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف
 بر مردم و حرکتها و از نشانی دلاکت کند بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت
 بعد از اشراف بر قوت اشراف و بد شدن خیر سعادت میان مردم و از نشانی دلاکت کند

بر خور و بر ش و مناس
 در حاکم استقامت

بر بساوی قوت و نشانی
 و خور و مناس و
 سراج و ضار و از نشانی
 استقامت احوال اشراف

دلفین

مکری و خشکی و حین باغاکم و از زبانی نضا و از زرع دلال کند بر اینها و از طرف
 خاله و چانه و بی روی هوا و از تنگدلی لالت کند بر بیک حال اهل صلاح و خوش خلقی و کوفی نضا
 اتصال فرجه از اضطرار و زرع در بی سینه از مقارنه دلال کنند بر شکم و ریختن و زنجیر میان
 عامه مردمان زبانی راهها و نکست یعنی از اهل زرع و نسا و نیک احوال عامه و از زرع دلاله
 کند بر اخترق زبانه ها و بیخ و میوه و قنده و شوش و در لاتی کرسن سینه
 بائند و از تنگدلی لالت کند بر قطره نکت میان هارفا و استقامت احوال اهل صلاح و
 سلایمی عامه در نما و از مقابله دلال کنند بر فضا حال لشکران و سرسنگ و جویس اهل
 علا و فصل سیمانکما و اهل تیمم اتصال فرجه از اضطرار و زرع در بی سینه دلال کنند بر
 میغانه زنجیر هوا و از تنگدلی لالت کند بر قطره سرخی در هوا و نیک احوال بزکان
 و سادات و از زبانی نضا و از زرع دلال کنند بر شکم قنده و منازعت میان در سادات
 و جستن با دها کبیر و از تنگدلی لالت کند بر قوت حال اهل صلاح و حرکت لشکران
 و قطره جود لایبا ارجیف و از مقابله دلال کنند بر فضا راهها و حرکت لشکرها و نسیبا
 قنده و سخنان در دفع اتصال فرجه از اضطرار و زرع از بیح عقرب از مقابله دلال کنند
 بر قوت حال لشکران از اهل صلاح و از تنگدلی لالت کند بر قطره شوش میان عامه و زرع
 در هوا و نیمی راهها و زنجیر خوضا و بدین آمدن محبوب و قنده میان عامه و از زرع دلال کنند
 بر قوت ارباب فضا و بدی راهها و قنده و شوش و غلبه یوغا و از تنگدلی لالت کند بر
 هوا بکری و خشکی و حرکت اهل صلاح و جستن با دها و از مقابله دلال کنند بر قطره قنده
 در بلاد و قزاق و محافت و جود میان ارباب صلاح و لشکران و شکتی کشفها و تباهی
 حیوان آقی اتصال فرجه از اضطرار و زرع از بیح قوس از مقابله دلال کنند بر ریختن خون
 و فضا حال لشکران و از زرع دلال کنند بر قوت قنده و جود میان اهل صلاح و زرع
 در باهما و از تنگدلی لالت کند بر قوت اهل ارباب و نیک حال لشکران و زنجیر و قطره سرخی
 در هوا و از مقابله دلال کنند بر قطره جود و قنده و خون و جستن و قوت اهل زرع
 و نایبیز راهها اتصال فرجه از اضطرار و زرع از بیح جود میان اهل صلاح و زرع
 قوت حال لشکران و فضا راهها و بدی حال عامه و نکست مردم از اهل صلاح و لشکران
 و ماضف و شویع تباهی حال عامه و آت مردم از نسیبا خیا و از تنگدلی لالت کند

بر سر و او جستن با دها و جوی و بدین اشدان و در قنده و از زرع دلال کنند بر سرخی هوا
 و ناضف میان عامه و اهل صلاح و هیوور و جاب و از تنگدلی لالت کند بر مخالفت اهل صلاح
 و قطره باقی بر اعدا و از مقابله دلال کنند بر جستن با دهای مخالفت و زرع میان سیاه
 و زرع و خون سیاهها و فضا قطره و شویع و قنده میان اتصال فرجه از اضطرار و زرع در
 بیج دلاله از مقارنه دلال کنند بر زبانه جستن و منازعت و ریختن خون در بدین بلاد
 کرم بر و از تنگدلی لالت کند بر قطره سرخی در هوا و جستن با دها و بدین آمدن شکتی
 در کلها سرخانه و از زرع دلال کنند بر مخالفت لشکران و سرسنگ و بدین آمدن فرج
 جود در خاطر با و از تنگدلی لالت کند بر قوت اهل صلاح و لشکران و استقامت اهل
 عامه در فضا و جستن با دهای جوی و میله بکری و خشکی از مقابله دلال کنند بر سرخی
 خال کنگد لالت بلاد میان عامه مردم اتصال فرجه از اضطرار و زرع از بیح جود میان
 دلال کنند بر بدین آمدن فضا در عامه و ریخته شدن خون در بدین فضا و از تنگدلی
 دلال کنند بر قوت سر و فضا و جاب و دلاله و قنده و نیک شدن کادم و از زرع دلال کنند
 بر زرع و قنده و خون و جستن و شوش و جود میان اهل صلاح و از تنگدلی لالت کند بر
 صلح در نسیبا خیا و اهل جود و نیک شدن کارها و از مقابله دلال کنند بر نیمی راهها
 و نیک زمان خاصه یون مغربه اتصال فرجه از اضطرار از اتصاف استقبال زهر در بیح
 حمل از مقابله دلال کنند بر شادی میزی در سید و مریه هول و لذات و بدین آمدن
 عشق و دوستی در میان مردم و از تنگدلی لالت کند بر جویی و مایل بر طوبت و جستن
 با دها و از زبانی نضا و نیک حال عامه و از زرع دلال کنند بر فضا هوا و جاب و نیک
 طره و مخالفت میان ایشان و از تنگدلی لالت کند بر فضا احوال زنان و مریه هول و نیک
 و مخالفت میان اهل علم و نهد بر اهلان بخشیمه خمانده که اوست و زرع و قنده
 بعد از اضطرار از اجتماع و استقبال زرع سفلیین شکتی از اهل ارباب و نیک
 عطیچه در وقت اجتماع و صفع سفلیین از شدت خالی شکتی از اهل ارباب و نیک
 باشند با در طرف صحیح با در مخالفان در حق و از جود فضا از موضع اجتماع منفرد
 شود تا از شدت سدین ایشان نکلند و از بیح نواهند رسدین بر جود از اضطرار
 پسندین سبب باشند از بیح و در شوش و قنده بر این آنگاه موضع سدین در بیح

احوال اهل صلح
 و جستن با دها و جوی
 کد بر فضا راهها و کبری
 صواد حرکت

اقرب بر موضع اجتماع از شق اول و در شوش و مرقار ایشان سبب که لا جحی و در
 استقبال فرجه از اضطرار و زرع و تلت سفلیین فزاند سید اما نسیب که مچوشت
 عن است نسیب قیاس از بیح در اجتماع لقمه و این با نکه تامه از بیح و تا و بیخ
 اکا بر جهنم از قیاس و در باشد و لکست کوی که شاید در اربابش از اضطرار
 قمر از اتصاف و جمع از اجتماع بود با بیحی که مستعد و بیرونه باشد جویس
 بود متواتر بود که در طرف صحیح بر باطل نظر رسیده باشد و بعد سواد رجال غیر
 چنانچه در بیح یا بیرون در فضیلت فرجه از اضطرار و زرع و اجتماع از اضطرار
 زود کند شد باشد و متوجه زرع بود اما در عطا ای معنی در معظم مجموعه
 شکتی در جویس که بر ذریع حق نیست لکدر و از مردم مکتب که بعد سواد رجال
 هلال دران بلاد از بیح و در جهت نجا و زمینکند و چون جستن باشد در حال روان
 از اضطرار و زرع و از شدت زرع باشد لکن بعضی بر بیح خاصه در جود نانی
 بر ذریع حق نیست چون ارباب در اجتماع این تبیه تحقیق بد بود و در ماضف
 کانیست هر چند در استقبال متوجه باشد اتصال فرجه از اضطرار و زرع در بیح
 زود دلال کنند بر قطره رشادی و نشاط در میان مردم و نیک حال عامه و نیک حال
 با دها و از زبانی نضا و از تنگدلی لالت کند بر نیک حال زنان و جاب و نیک
 و زینت و بیدارم زود زبانه های لطیف و پاکیزه و از زرع دلال کنند بر فضا حال زنان
 و نیک و اعتدال هوا و از زبانی نضا و بدین آمدن شکتی و سعادت دکارهای مردمان
 و از تنگدلی لالت کند بر نسیب خا و طرب و شادی در میان عامه و نیک احوال ایشان
 و جستن با دها و آمدن بارانها و مایل بودن هوا بر طوبت و رسدین خنهای نضا
 و از مقابله دلال کنند بر قوت احوال زنان و بدین آمدن و از زرع قله و نجا و نکران
 و از تنگدلی لالت کند بر قطره هوا و طرب و شادی در عامه مردم و شکتی
 بشا و شادکامی و آمدن باران و سعد و بوق و نکر و نکر و نکر و نکر و نکر
 دلال کنند بر فضا حال زنان و خصوص شکتی و از بیح و از تنگدلی لالت کند
 مردم بشا و شادی و تغییر هوا و جستن با دهای مخالفت و نسیبا خیا و از بیح
 و از مقابله دلال کنند بر مشغول بودن مردم بجهت و طرب اتصال فرجه از اضطرار

بهره و در بیح سلطان از مقابله دلال کنند بر نیک حال هوا و فضا و حال زنان و ارباب
 مراهی و از تنگدلی لالت کند بر نیک حال بویها و نباتات صیفیه و اعتدال هوا و ارباب
 در موضع مستعد و از زبانی نضا و از زرع دلال کنند بر نسیب ایشان و جاب و نسیب
 خال زنان و از تنگدلی لالت کند بر نسیب خا و طرب و مشغول عامه در نجا و بدین
 هوا بر طوبت و آمدن نکر در مواضع مستعد از مقابله دلال کنند بر فضا حال
 مردمان و مایل شدن هوا بظلمت و ظهور رخسار الاضطرار و از اضطرار زهر
 در بیح اسد اتصال فرجه از اضطرار و زرع و نکران و از تنگدلی لالت کند
 بر حصول ارباب ملک و کاکا بر اختیار دولت و از اضطرار و از زرع دلال کنند بر هله
 زنان کاکا بر قطره فضا هاد احوال آنان و ارباب و نسیب و از تنگدلی لالت کند بر
 شادی ایشان و طرب و بعضی از زمانه بدها و از مقابله دلال کنند بر خروج اعدا و مایل
 و عدالت ایشان از انظار و اهل شکتی و بعد از اضطرار و زرع در بیح سنده از مقابله
 دلال کنند بر فضا بودن احوال آنان و از تنگدلی لالت کند بر فضا بودن احوال هوا
 و مایل شدن بر طوبت و بیرونه در مکان مستعد و نیک حال اهل طرب و از زرع
 دلال کنند بر جستن با دهای خندا و مخالفت میان شکتی و از زبانی نضا و
 از تنگدلی لالت کند بر قوت حال زنان خاصه نکران و مایل شدن هوا بکبری و از بیح
 مقابله دلال کنند بر جستن با دهای خفت و ظهور فضا در میان عامه و نیک حال
 زهر و در بیح میزان دلال کنند بر نیک حال زنان و جستن با دها و نکران و از تنگدلی
 دلال کنند بر قطره نشاط و طرب و زمام مردم بر قوت احوال زنان و موافقت از بیح
 و نکران و از زرع دلال کنند بر صد آمدن عداوت و منازعت میان از بیح
 دشواری کارهای ایشان و میانه بودن احوال اهل طرب و از تنگدلی لالت کند بر قوت
 احوال زنان و اهل طرب و عزت ملبوسه و نسیب ارجیف میان عامه و از مقابله دلال
 کند بر نسیب اهل طرب و فضا احوال زنان هر چه از اضطرار زهر و در بیح خنهای
 مغارنه دلال کنند بر بوسه و از تنگدلی لالت کند بر قطره نشاط و شادی و نسیب
 و از زرع دلال کنند بر نکران و نکران و نکران و نکران و نکران و نکران
 تلخیص دلال کنند بر قوت اهل صلاح و منافی و نیکو کارهای حامد و مایل بودن هوا

احوال اهل صلح
 و جستن با دها و جوی
 کد بر فضا راهها و کبری
 صواد حرکت

احوال اهل صلح
 و جستن با دها و جوی
 کد بر فضا راهها و کبری
 صواد حرکت

احوال اهل صلح
 و جستن با دها و جوی
 کد بر فضا راهها و کبری
 صواد حرکت

احوال اهل صلح
 و جستن با دها و جوی
 کد بر فضا راهها و کبری
 صواد حرکت

اجتماع واستقبال اجتماع... در وقت مقدم بودن

و کار بر باد و در وقت فوت که آنست که در وقت استعجال و در وقت استعجال و در وقت استعجال

اجتماع استعجال و در وقت استعجال و در وقت استعجال

دلیل این است که در وقت استعجال و در وقت استعجال

در وقت استعجال و در وقت استعجال

نمودارها را تقسیم بکند... و در وقت استعجال و در وقت استعجال

السبی

دلیل این است که در وقت استعجال و در وقت استعجال

الاجتماع... و در وقت استعجال و در وقت استعجال

دلیل این است که در وقت استعجال و در وقت استعجال

نمودارها را تقسیم بکند... و در وقت استعجال و در وقت استعجال

السبی

دلیل این است که در وقت استعجال و در وقت استعجال

خانها و جنبهها و فتنه و کشتکوی در میان ازواج و شکوه توانگران از ارباب توفیق
 و نقصان و خصلت بخار و نباتات عمادات عالیله مستحکم و غیر عظمت فریادها
 و حد و سر و فتنه در زمین مغرب و جنوبی فندان بزرگ و غرور و ولایت و محو و بعضی
 و زیاده شدن شرف و محو و طب صنایع و حسن حال زرباع و اهل فراحت و ترقی ارباب
 بیوتات قدامیه و رؤسا و ولایات و رسیدن ایشان بشرف و بزرگی و اگر در طرفین
 بود با داهای مضطرب و زود و بیخبرها و کارهای که شود و اگر در طرف جنوبی بود و با
 مردم مستظرف بود در حواله حلد و بروج حضرت دلاله کند بر نفس آنها و مخاطره کشیدها
 و خشک شدن جنبهها و قله حیوانات آبی و بسیاری بیماری و امراض مضره طبعیه
 در مردم مستعد در جوانان و کویند و عجز و بوج منانه و اسقاط لبت و مضرت
 از اعدا و کثرت برق و بارندگی و سرما و بخت بند در وقت و قبای کشش و زرع و بیماری
 در مملکت خراسان و سفله و اما و اضطراب و برهنه در یکی مردم و وزیدن داهای خند
 ناخوش و ظهور خنجرهای از پیشتر در زمین مغرب و قطع کاروانها و نا امنی راهها
 و سلطنتی که آن سواد عراق و قلع بابل و سرکهای امرای و کربان و شوش در دادر
 با بجان و نماندن آن و اگر پیش شمالی بود شکست کربا و کثرت در جنت بود و اگر جنوبی
 بود شکست بازان و غم باشد و الله عالم علول و در بروج قوس دلاله کند بکثرت ایشان
 پادشاه و سلطین با مماند و اطاعت رعایا در دفع اغادی و اهل بغیان و ظهور
 در زمین مشرق و موت بزرگی در ولایه عراق و وقوع در جنت و سرمای و نقصان
 معادن و اسقاط کوهها و مستوران و شکست خلافتان بر میانگان و اوقات غلبه و قسطنطنیه
 و زبیری بزرگ و نسبت به باب مناهش یمنیه و حلدت امرا و طاعون اکثر بزرگان
 و کثرت قتال در ناحیه مشرق و شکست حصاران حلدت و وقوع عجز در زمان سیما
 خوانین و مغرب و نفوذ سلطنت ظهور و ظهور ملک و اعتدال هوا و سلامتی مسافران و غزایا و
 اهل سفران و سلامتی و اصلاح حال سگان اما کوه بر خیزه و بزارات متراکم و اگر عرض شمالی
 بود با داهای بسیار و اگر جنوبی بود احوال مردم مغلوبه و در هر جا باشد جنون
 در بروج حلدت دلاله کند بر فتنه در زمین هند و آشوب و بخت رودی در ولایت
 کبک و بختیوانان و برف و جلید و ضرایب و کثرت سرما و بخت بند و مسدود شدن

کویوها و در آنها و راهها که اشارت الیه بطریق و صحیح تحقیق التوسی و آفت شایع
 و راستی و عدل پادشاه و خشنودی رعایا و اسایش و ولایت خلق و فرخ نعمت
 و بالاکثریت که اهل قلع و کوه نشینان و ارباب بیوتات قدامیه و بسیار را که
 دلتزله ستمانه نعل در بروج متصل بر خطا و بظن اعداوت و فتنه ارتقاات غایت
 و ظهور جنون و نالینویا و تسلط اجلائی بر اشراف و اکار در غلبه کردن مجال
 عوام و کثرت حیانت و عنان و پوست یافتن عیب و بیخبرها و وقت حواشینیان و
 ولع با دار استور و کوی بیات شمال بود تا اج اکرم کوی در مزاج هوا اصلاح آید و سرما
 یابد و اگر در جانب جنوبی بود سردی هوا و زود و جنید در صراط بود و بزرگان حکام
 منزه هر حکیم و اهل صدا بلبل و ایشو جاسه که در هر دو وجهی حکم و کثرت برف
 سرما و از طریق شکوید و در فصل در بروج دلاله کند بر فتنه و حجب غلظت
 ایشان و فندان پادشاهی و موت سران سپاه و تشوش در ولایت طهران و کربان
 حیوانات و استیلا و قوت احسام و ایمان و ارباب خانانهای فدع و بروج
 با دار استور و بیخبرها و خوف از قوا و اخبار و خروج مردم از مکان و اوطان و اوقات
 و صدیقت ریاح خافیه و غریبه و آمدن باران و سیول مضره و وقوع دلتزله و آمدن
 ملک و باران هر دو بوج شوها و مظهر علییه و فساد حال اصحاب بروج و موت و مردود
 بزرگی و نقصان غلات و کویند در بعضی جاها تنگی محصولات بود و اگر در جانب شمال
 بود اکثر بزرگان کویند شوها تلف شود و فجاج الدین اکرم کوی با آن نسبت آید و
 سخت شود و اگر در جانب جنوبی کثرت ابرو باران باشد و فجاج الدین اکرم کوی رود
 خلفها و جنبهها تقصا بزرگ در حواله فصل در بروج حوت دلاله کند بر شروع فتنه و آشوب
 در طهران و سواحل و نقصان آنها و کویند در فصل سیول غریبه بود و خطا و امان و در
 جنبه و بیماری بود بزرگ و نا امنی و کثرت و وقوع دعاوی سکن در میان مردم و کثرت
 نقصان و خیانت باین سبب شکست کربا و شکست سرما و ظهور موعظ طاعتی و خشنویا
 هر کدام در وقت خور و در هر دو بروج و صدیقت امراض در باری و اسافل بدن منافع
 و وضع و رک و عنق التماس و در باری و مبلدان حکام در میان مردم و کثرت آفت
 و خوف و طهر خلق حضور و کار بر اشراف و ولایه از قوا و اخبار از اجتناب و مزینها

۷۸

و اگر در طرف شمال بود کثرت بوج سرمای بود و اگر در طرف جنوب بود و غیر امطار
 و قوت غلظت و بار بود و هر س کویند کثرت سرما و بزرگی و در هوا و بسیاری
 کرد و بسیار و فجاج الدین اکرم کویند کثرت جنبهها و اوقات سردی و بخار کرده
 در حکام مشرقی از بروج حلال مشرق و در بروج حلدت دلاله کند بزرگی حال باران
 و اگر در بروج جنوبی بود در حواله فصل در بروج حلدت دلاله کند بزرگی حال باران
 که در صنایع و در بروج حلدت معادن و قوت حال معادن و شادی ایشان و در
 حال اهل مشرق و طبعی و طبع ایشان و فجاج الدین اکرم کوی و در بروج حلدت معادن
 ایشان عادل و سلامتی و کثرت بروج و غرور و غرور و ظهور مساطی غنیم
 ظلم و بزاران معادن ایشان و انقضای بسیاری معروف و غرور و غرور و غرور و غرور
 و بکر معال و صدق و فضل ازان دست هد و کوهها و ارباب فصل و سرما و باران
 خاندن و در فکی کثرت و در زمین خراسان ظاهرو و میانه ایشان جمع که در بروج شمال
 ایشان بود بزرگ و دست هد و دانشمند بود بوز این جنکان کویند که چون
 هر دو جنبه سردی برده یعنی حال آید بارغانی بیانی و در مقام بیار و اگر در
 نسبت به بوج جنبهها و جاهها باشد و در تابستان با دجه و بیماری هر سرد
 در دسر و هوای کوی و کشت و کار زمین نرم بهتر از کوهستان آید و در میان مردم
 بیت و بدکله و سولت و بقره طبع حکیم قبال که بستم از اجزاء صغیر و صلب کوی
 از بروج خراسان و فاهیت مردم و کثرت خیر باشد و شاید که باران در موسم صبا
 غله را بشو آورد و اگر در جانب شمال بود شدت کوما بود و کثرت سموم و هر سرد
 مزاج هوا نیکو شود و اگر در جانب جنوبی بود سرما سخت باشد و هر سرد کویند هوا متقلب
 الاحوال کرد و در بروج حلدت دلاله کند بر فتنه و سلامتی مستوران و
 مزاجها و فندان ناهای خیر مثل مساجد و معابد و صوامع و بسیاری کشت و زرع
 و از بروج غله و قوت حال زنان و اهل ثقه و بد حال عظمت و اشراف و هلاک
 بعضی از ایشان و حدوت رمد و شدت بر و کثرت برف و بزاران در وقت وقوع
 دلتزله در باران مستان بلا طقه شوها و کثرت برف و مزاجی طبع و خطر جنبهها
 و صلح بیابان مردم و متراکم کردن عوام و ارسال خنجر و هلاک با بکد بکر و طبلان اخبار

اراجعت و ناهای عوام و کثرت قوا و تسلط حیوانات و از بروج حلدت دلاله کند
 و استحکام مردم و موثوق و فرخ پادشاه و وقت نظریاتین و حلد و بوز زمین بزرگان
 کویند چون هر بزمی مشرقی بوی کویند قوا کویند در زمستان بسیاری سرما باشد و
 جنت میان مردم بید و بیماری هر سرد و کشت و کار در زمین نرم بهتر از زمین کوهستان
 آید و کندم و اگر کثرت رسد اما سبب این و بی زبان باشد و مزاج کوشند و پادشاه بزرگ
 راه حکام زار رسد و در بروج حلدت کوی و قوت و غلبه و اشتداد بود و در بروج حلدت
 بد فاجداری اشتغال ایشان و اگر در جانب شمال هر دو بروج مزاج هوا باشد و فجاج الدین
 اکرم کویند تیرگی در هوا بود و اگر در جانب جنوب بود قوت استخوان هوا بود و اگر
 ناج اکرم کوی باران بسیار آید و آب جنبهها متراکم کرد در حواله مشرقی در بروج حلدت
 بروجی هوا و تری و تندستی مردم و سلامتی ایشان و اتمام و اندوه نقصان و اشراف
 و علم و بسیاری اروسند و شفقت و عطوفت امن و سکونت در میان مردم و قوت
 حال اهل قلع و قمار و معوری خزاین و بیوتات پادشاه و ارسال سل و ارسال ایشان از امان
 و شیوع حلدت مد و کربان در میان خلق ستمایان و اطفال و زنان و حدوت سرما و کثرت
 و زود طلوع و فتنه و نقصان صبا و کویند زیادت شود و فتنهها مخلصه در جانب مغرب
 و بوز هر حکیم کوی که چون هر دو جنبه سردی بود و بیکرین بود آید با کوی و زود از امان
 جنوبی مغرب تمام سال اما حکام بزرگان و زمستان بدست بود و بسیار در خلق خشنویا
 بود و از دشت هر شود و در تابستان با دصلان از بروج حلدت و درختان از آفت هر سرد و در
 طبع کویند بیماری در میان مردم از حرارت عارض کرد اما چون هوا سرد کرد روی در
 نقصان هند و بالکلیه دفع شود و دعا را در دفع آفات اثر بسیار بود و اگر تپال بود با داهای
 معتدل وزد و اگر در بروج جنوبی بود کرمای تابستان سخت خشنکی هوا و هیولت عوام
 حلال مشرقی در بروج حلدت دلاله کند بر قوت حال و بزار و اعیان و بارغانی تا فوج و از
 نعمت و ایشو راهها و کثرت سرد و خور در اعلا خاصه در زمین عراق و فاجداری بخار
 زرع و کشت و قلع در ساحل دریا و حدوت امراض و صدر و کثرت معال و موت
 و جوشش در دلتزله ها لیکن بسیار مضمونی شوی شود و حصول ارباب غلبه و جمعیت اموال
 در خزاین و بیوتات پادشاه و حسن اطاعت غایا و بیکج حال اسافلین در با و اسافلین

۷۹

گشتنجا و جد و پنهانهای عظیم و کثرتی در سرمای باخراط و مهیب هم هر کدام
 وقت خود اکثر در ناحیه مشرق و سلامت مردم در کوهستان و بوندره چمن بچکان
 کوید چون هر روز یعنی شهری بسوی خردک یعنی سلطان ایله کام در ستاد در طرف آفتاب
 فرزند و دست چنک بیشتر از ناحیه سرما باشد و تار دیوها و یاد دایه و دنا هیا
 و حدود و بر فهای سود مند در کوهستان و بسیاری تیرن و سلسله فلهها و کوه
 کوید بنکی معیشت مردم بود و مریه باشند و کثرت حرارت و خواب و شور و دلده هالان
 مردم حاضر کرد از نغول اماره احترام و احترام لایم بود الاله که کوه و او کرد باستان
 بود سختی کرنا و بسیاری هم بود در جانب جنوب نیز همان باشد و تاج الیرن او کرد
 در طایفه شمال هوای نوس که در و در طرف شرقی بود در طایفه جنوبی تراز هم بود
 و باد های معتدل و در طول مشرقی در بوج اولی لکن در بعضی حال پادشاه و سلاطین
 و بعضی باغ و اندوه رسد و کثرت نفوذ و نیکو حال صرافان و صرافان و معموری خیزان
 و ستم و جور بر رعیت و حرارت هوا در تابستان و عزت زرد سیم و اطاعت ملوک
 و فرماندهان اهل عبادت و زاهدان و خرم خواران و در خارج مشرق و بجماری
 از نخلت و سرفه و حد و پنهانهای با نیک ادر کثرت تری و اما در و دست و
 پای موت مردم صاحب عزت و شرف و بارهای تند که در دست است و غلوی سبب
 ضاره و کثرت باران بهار و بزرگدگان و حد و پنهان و در کوه و بسیاری کوه و پنهان
 و کوفند و و فو نغیت و اعتدال هوا و بوندره چمن بچکان کوید که چون هر روز
 یعنی شهری بسوی یعنی اسلاید سرما سخت باشد و باد های تند و در دنیا که در
 را آسید سانه و تابستان مانند هار که در زبان رو که هوای گرم و آذ و غایت
 گوید و بجماری و سرفه و زکام هم رسد و ذوق طایفه حکم کوید کندی که در طایفه
 و در فن بسیار باشد مردم در خوردن و اشامیدن افزون کنند و غرس و بیوند
 بسیار مانند و در تابستان بجماری موت حاضر مردم شود و در باد و صدقه و اشفا
 باید نمود و اگر در جانب شمال بود هر مس کوید کثرت کثرت ریا بود و تاج الیرن
 اگر کوید در حد و پنهان شود و اگر در جانب جنوب بود هر مس کوید در طایفه هوا بود و احمد
 عبد الجلیل و تاج اکرم حکم خشکی و کمی باران کرده اند حلول مشرقی در بجم
 سلسله

و جوهر سرد و سردی
 و صواب است در وقت سردی
 از طریق سردی و هوای
 تابستان کوه سردی
 یا نیت و نزلت را در کوه
 صوا ۳

کاره بسیار و و بار کرده اند و صاحبی بیدر چشم و زکام و نخلت و تاج اکرم
 مشرقی در بجم غربی دلاله کند بر فته و آشوب و جور و ستم زکام و سبب الیران
 و جوان و طبع طرف و کثرت ادها و تندر و بارانهای مصلد بی قطع و عفت طعام و تاز
 مالها و بیست و عبادت عظمای عوید در فیه انقادن لنگریان و ضرب و ستم
 در سانس جبال اما سخت جلالت بود هر یک که ره و اکنت و سلامتی در جمع خاصه
 کند و خوبی روز و اخبار و غرس پیوندان و موافقت آواج و کثرت عفت زمان و حکم
 لشکری بچکان در فلایت شام و از این در فلایت مغرب و استراحت ایشان از فته و
 و توبه نمودن اینصافی و حسن و ولایت فارس و تهریز و کج خبرت لافض و کواری و مقل
 در مکتب قطبیه و در و در کنار ساده بر ملوک و سلاطین و امکان زلزله با وجود
 فریب یک و بوندره چمن بچکان کوید که چون هر روز یعنی شهری بسوی خردک یعنی
 سلطان ایله کام در ستاد در طرف آفتاب فرزند و دست چنک بیشتر از ناحیه سرما
 باشد و تار دیوها و یاد دایه و دنا هیا و حدود و بر فهای سود مند در کوهستان
 و بسیاری تیرن و سلسله فلهها و کوه کوید بنکی معیشت مردم بود و مریه
 باشند و کثرت حرارت و خواب و شور و دلده هالان مردم حاضر کرد از نغول اماره
 احترام و احترام لایم بود الاله که کوه و او کرد باستان بود سختی کرنا
 و بسیاری هم بود در جانب جنوب نیز همان باشد و تاج الیرن او کرد در طایفه
 شمال هوای نوس که در و در طرف شرقی بود در طایفه جنوبی تراز هم بود و باد
 های معتدل و در طول مشرقی در بوج اولی لکن در بعضی حال پادشاه و سلاطین
 و بعضی باغ و اندوه رسد و کثرت نفوذ و نیکو حال صرافان و صرافان و معموری
 خیزان و ستم و جور بر رعیت و حرارت هوا در تابستان و عزت زرد سیم و اطاعت
 ملوک و فرماندهان اهل عبادت و زاهدان و خرم خواران و در خارج مشرق و بجماری
 از نخلت و سرفه و حد و پنهانهای با نیک ادر کثرت تری و اما در و دست و پای
 موت مردم صاحب عزت و شرف و بارهای تند که در دست است و غلوی سبب ضاره
 و کثرت باران بهار و بزرگدگان و حد و پنهان و در کوه و بسیاری کوه و پنهان
 و کوفند و و فو نغیت و اعتدال هوا و بوندره چمن بچکان کوید که چون هر روز
 یعنی شهری بسوی یعنی اسلاید سرما سخت باشد و باد های تند و در دنیا که در
 را آسید سانه و تابستان مانند هار که در زبان رو که هوای گرم و آذ و غایت
 گوید و بجماری و سرفه و زکام هم رسد و ذوق طایفه حکم کوید کندی که در طایفه
 و در فن بسیار باشد مردم در خوردن و اشامیدن افزون کنند و غرس و بیوند
 بسیار مانند و در تابستان بجماری موت حاضر مردم شود و در باد و صدقه و اشفا
 باید نمود و اگر در جانب شمال بود هر مس کوید کثرت کثرت ریا بود و تاج الیرن
 اگر کوید در حد و پنهان شود و اگر در جانب جنوب بود هر مس کوید در طایفه هوا بود و احمد
 عبد الجلیل و تاج اکرم حکم خشکی و کمی باران کرده اند حلول مشرقی در بجم
 سلسله

در کثرت حرارت تابستان و بسیاری میوهها و بعضی از کاه و بختار اطاعت عاون حاضر
 در فلایت مشرق و جنوب بچکان کوید و در درویش باشد و در بجم بچکان کوید چون هر روز
 یعنی شهری بسوی سلطان ایله کام در ستاد در طرف آفتاب فرزند و دست چنک بیشتر
 از ناحیه سرما باشد و تار دیوها و یاد دایه و دنا هیا و حدود و بر فهای سود مند
 در کوهستان و بسیاری تیرن و سلسله فلهها و کوه کوید بنکی معیشت مردم بود
 و مریه باشند و کثرت حرارت و خواب و شور و دلده هالان مردم حاضر کرد از نغول
 اماره احترام و احترام لایم بود الاله که کوه و او کرد باستان بود سختی کرنا
 و بسیاری هم بود در جانب جنوب نیز همان باشد و تاج الیرن او کرد در طایفه
 شمال هوای نوس که در و در طرف شرقی بود در طایفه جنوبی تراز هم بود و باد
 های معتدل و در طول مشرقی در بوج اولی لکن در بعضی حال پادشاه و سلاطین
 و بعضی باغ و اندوه رسد و کثرت نفوذ و نیکو حال صرافان و صرافان و معموری
 خیزان و ستم و جور بر رعیت و حرارت هوا در تابستان و عزت زرد سیم و اطاعت
 ملوک و فرماندهان اهل عبادت و زاهدان و خرم خواران و در خارج مشرق و بجماری
 از نخلت و سرفه و حد و پنهانهای با نیک ادر کثرت تری و اما در و دست و پای
 موت مردم صاحب عزت و شرف و بارهای تند که در دست است و غلوی سبب ضاره
 و کثرت باران بهار و بزرگدگان و حد و پنهان و در کوه و بسیاری کوه و پنهان
 و کوفند و و فو نغیت و اعتدال هوا و بوندره چمن بچکان کوید که چون هر روز
 یعنی شهری بسوی یعنی اسلاید سرما سخت باشد و باد های تند و در دنیا که در
 را آسید سانه و تابستان مانند هار که در زبان رو که هوای گرم و آذ و غایت
 گوید و بجماری و سرفه و زکام هم رسد و ذوق طایفه حکم کوید کندی که در طایفه
 و در فن بسیار باشد مردم در خوردن و اشامیدن افزون کنند و غرس و بیوند
 بسیار مانند و در تابستان بجماری موت حاضر مردم شود و در باد و صدقه و اشفا
 باید نمود و اگر در جانب شمال بود هر مس کوید کثرت کثرت ریا بود و تاج الیرن
 اگر کوید در حد و پنهان شود و اگر در جانب جنوب بود هر مس کوید در طایفه هوا بود و احمد
 عبد الجلیل و تاج اکرم حکم خشکی و کمی باران کرده اند حلول مشرقی در بجم
 سلسله

هوای تابستان کوه سردی
 یا نیت و نزلت را در کوه
 صوا ۳

و تلف و سقط شدن سباع و طیور و نقصان کرم و کثرت برف باران و رشتنا و جویب
 صیاد و صیغ و فساد نزع از کثرت اطبار و اضطراب اسعاد و نیکی احوال از احوال و
 خاندانهای قدیم در زمان و فتنه در همین طبرستان و بوزرجهستان و نجف آباد
 چون هر چه یعنی شتری سوی کوه ایزاف و فراخی بود و در اینجا کشته شد و شتر
 بسیار بود اول آن مستان مرده بود و آب بسیار بود و باها را برینجا خیز و با یکی هم
 مانند مستان بود و با حیوانات بسیار و باران بسیار آنجا آنکه بریانی کند و در
 کوبید و هبوج ریاخ خرفی بسیار بود و اینجا و انار نقصان رساند و کوه و زمین را
 بیماری رسد و آفت و جوش و بویزه آمد و در دریاها آفت و آشوب نمود و صاعقه زدن
 و فغان بکار عظما بود و اگر در طرف شمالی بود خشکی هوا بود و اگر در طرف جنوبی بود
 میغ و کدورت هوا باشد و بعد و برفی حلول شتری در برف حوت دلاله کند بر
 قوت حال ساداه و علما و انشوف و سلامتی کشتها و کثرت زراعت و تجارت و تنگ
 مردم و سلامتی مسافران دریا و با راههای نافع و فرج و مرز و پادشاهان و نقل و حرکت
 ایشان با طرف و اگر کم کردن درین عطا و سادات و علما و نقیر و بیاطفه و
 عزت و صلوات و در حد و عفاف زنان و حسن مزاج هوا و هبوج ریاخ باز
 در بار و شکر کما در استان و خویزه و در خزان و کثرت بارندگی و اول سنا
 و بسیاری با دها در وسط و حد و برف در کوه و غنچه و خر و خر و خر در عارف
 و در آن در برف و خویزه و ولایت شام و فتح در بعضی از بلاد فزنت و کثرت و اجاع
 و بوزرجهستان و بوزرجهستان و بوزرجهستان و بوزرجهستان و بوزرجهستان
 آید در احوال مستان بسیار بود و در سیاهه پادشاهان و در اولیایان باران
 و برف بود و در زمان بار بار حال بد کن و در برف طمس کوبید که انکور و مسایر بود
 سالم ماند و امکان از لاله بود و اگر در طرف شمالی بود هبوج ریاخ مضمین بود
 بود و تاج الدین اگر کوبید آب چشمها و در دریا زیاد شود و اگر در طرف
 جنوب بود در برف و باران بسیار آید **مفصل سوم** در غول ارضی بزرگی
 حلول ترنج در برف دلالت کند بر عزت لشکریان و اهل جنود و اصحاب جبل و ترنج

اهل آنجا و بخورد و حد و کثرت جو و غله و از قباع اسما و از این جواهر نارینه و
 در ولایت عراق و بوزرجهستان و کثرت در درخت سیمین در ولایت کوه و در کوه
 خشک و باد های تند و قیمت آتش جف و نیم و در سوم و غنایه باد شاه و
 و سلامتی با امر و سیاهه میان و در آنجا کما در استان سیمین استقامت آن
 و در طعام و نیکی حال شود و حرکت بسیار و اتفاق بسبب زمین و مذهب و در
 کما در برفان باد شاه و از قباع مرآت ایشان و تقصیرها و خروج خواجه بر زمانها
 عمالک و حد و کثرت موت نجا و بیات عنده خصوصا در برف و عقوبت و خوار
 آنکه و کثرت قطان طرف و شوابع و وقوع حریق و طاعون و قتال در برف است
 و هبوج عموم در بودی و مانی و اگر در برف شمال بود و حرارت و پوست هوا بود
 و اگر در برف جنوب بود هر چه کوبید و درت هوا باشد و حساب کسی کوبید استراج هوا بود
 فدا اطار بود و احمد عبد الجلیل کوبید خوشی هوا بود و تاج الدین اگر کوبید در برف
 رعد بجه و کوبید جمع کوا که در جانب شمال قویتر باشند از جانب جنوب و معلم
 طالبی کوبید که در برف برعکس است و او بیشتر در سبب کوبید که طبع ترنج خیز
 موقوف بیعت طرف جنوب و چون بان جهه انتقال کند حرارت او قویتر میشود
 چون حرارت قوی کرد و بیخون زیاد شود حلول ترنج در برف نور دلالت
 کند بر آنکه اهل سلاح و قتال در جانب مغرب و شمال و خلاف در جانب عجب
 و فقدان شخصی عظیم ایشان در ولایت شام اما حیوانات کوچک بسیار است
 بزای املاک و عیالات و غله و طعام و رعد و برف و ضباب در وقت و شرف
 عله دهل و کزاد در میان مردم و ناسازگاری از اوج و قصد و ضرر در میان
 و وقوع برف در قتل در زمان و اسقاط و کجای از آن و سیاهه و زرد ایشان
 نزد پادشاه و از بزرگان و سرداران خود شکوه نمودن و در کارها کاهلی و بی خبری
 کنند و در خد مات تقصیرت نمایند و در قسمتین و همان و بجز و نهانند
 و هرا جور و جان بسیار باشد و بیماری را با کوبد و وقوع باید و کثرت کرد و
 بود و اگر در جانب شمال بود حصه و حدی ظاهر تاج الدین اگر کوبید باران
 بسیار آید و بعد از کباب بود و اگر جنوبی بود هوا متعفن بد شود و تاج الدین اگر کم

تخت

ترنج

کوبید باران شمال و زیاد کرد و حلول ترنج در برف نور دلاله کند بر احوال و بقی اهل
 نیز از اساطیر و حکام و خیم و ستمیزه در میان مردم و خصوصیت و مینا از غت
 و فتنه و مجادله و بیطرب و داد و خواستن از درگاه ملوک و فرماندهان و جنت
 با دهای کم و در دریا در جانب شمال و طغیان و مفلسان انار در آن حال گرفتار
 شوند و نقل برند و بیماری بسبب طغیان و غلیظ خون و کثرت حرارت و وقوع حصه
 و درد گوش و در اطراف و نمان از ریه و صاعقه و مکر و تر و بر و حساب و فکر
 و اندیشه کتاب اهل فخر و بزم و خرم خاصه سکان سفاین و ظهور و در
 در هوا و کثرت حرارت ارض و حد و کثرت شیب و بیدار خاصه ترنج ظاهر بود
 و در خطر در بعد اوت مژگ این امر باشد و اگر شمالی عرض بود از لاله آفت
 سیمین که شواهد موجود باشد و تاج الدین اگر کوبید باران بسیار آید و اگر جنوبی
 العرض بود کرمی در برفی هوا بود و تاج الدین اگر کوبید باران بسیار آید و اگر جنوبی
 شود حلول ترنج در برف سلطان دلاله کند بر عزت و کثرت و آشوب میان
 دو طایفه از جانب شرق و مغرب و بسیاری غیب و عادت و ضرر سیاهه ان
 بیکدیگر و کوی طاعت ایشان بلوک و سلامتی و میل حکام بجز و ستم خواست از با
 و مسار در رؤسا و بیچاره غول پادشاه از کانی بکافی و ناسازی سلاطین
 و فرماندهان و کثرت زدی و قطان طریق و شیوع مذهب و جنبه حلق و کثرت
 موت در مویشی آنکه در کوهستانها و عاری و تلف استبا و ویرانی مساجد و
 معابد و بیزه شدن رودخانه و فرقه کشتها و نقصان آنها و تغییر هوا و شکر
 از باغ و آنکه باران و مرصی در ولایت فرغانه و کاشغر و اگر در جانب شمال بود تا
 تاریکی و گرمی هوا بود و تاج الدین اگر کوبید آب چشمها و رودخانه که شود و مری
 سخت بود در وقت در جانب جنوب مثل شمال بود و تاج الدین اگر کوبید
 میوه یا بادقت رساند در وقت حلول ترنج در برف اسد دلالت کند بر کثرت
 حرارت و انور و قتل در برف و شرق و ترکستان و سفلی در ماه و در برف
 بر عیب و خوشحال در آن اهل سجدها و سیاهه و از آن و حضرت از سباع
 و در لب و حجاب ملوک و سلاطین و حرارت هوا و باد های کرم و بیس هوا در وقت

و از قباع ابرهای سرخ و مری که کوبدگان و در در شکر و هلاک ستورک و عزت طعام
 شکر در طرف مشرق و کثرت برف در در آنجا و بقیه خاله از آن و در آنجا و اکثر
 طرف شمال بود ابرهای موم جملد و تاج الدین اگر کوبید سلامتی کیا هها و کشته رها
 بود با دهای موم و جملد و اگر در برف جنوب بود هر چه کوبید رطوبت و اندک بود و لقی
 کوه بگری و خشکی هوا کوبید که در در استان باران برف در برف زیاد و معهود
 کما در برف کما در برف کما در برف کما در برف کما در برف کما در برف کما در برف
 المفسر القوی تقدیرم حلول ترنج در برف سبب دلاله کند بر عزت خالی و بخت و بخت
 کثرت از جهت و نظایر و اهل بازار و بسیار طعام و غنایه و خوار و اجاس
 و غیب و هوا و در در بزم و ناله با وجود شواهد و فزین و کثرت تال و سفلی و کما
 در ولایت حجاز و یمن و عقبه ها بین و اصحاب لاحت و ترقی بعضی اهل تلم و برف
 در زمان سیزاد و شیروکان و خر و خر و خر و سقوط بعضی از اعجاز در وجه
 و آفت بعضی نباتات و کسب مستوفیان و و کلاه و غول باران و فتنه هوا و کثرت
 فکر و خلد که در زمان و بسیاری شیوع فخر و استعمال نباتات و حد و برف باران
 بجز وقت و بدی و قساست عمال و کار داران در مملکت مصر و شام و اگر در
 جانب شمال بود اندک باران بود و تاج الدین اگر کوبید جستن با دهای بود و سلامتی
 کشته بود و اگر در جانب جنوب بود تباهی هوا بود هر چه کوبید کثرت ریاخ بود
 و تاج اگر کوبید کما سخت بود در وقت ترنج در برف میزان دلاله کند بر آنکه
 سران قوا اهل سلاح و تفاوت از خفا و خشکی هوا و باد های کرم و ظهور در
 و کثرت از جهت و حد و طواعین بسیار و ناحیه جنوب و غله اطار و خالصه
 و کثرت غنوم و ریاخ و ضایع ظهور شرف و فتنه در میان مردم و بسیار آید
 ظلم حکام و فسق و فجور و اخلاص حرام و ناسازی آن با مردان و آفت در بزم
 و ظاهر شدن اشیا مکتوم و منفعت کبار و عظم از ملوک و قتل بکار سلاطین
 و توانگران و وقوع قتلها و حرارت هوا و جستن با دهای کرم در وقت و
 و خروج نقصان از لشکریان و رخصل اعشار در شهرها و بسیاری حرب و
 فتنه میان پادشاهان و خروج خواجه در آن حد و در مرشدین و خاندان

خداوندان سلاح و غیر هوا و صفت و آفت جوانان از خون شکم اگر در ریاضت نشاء
بود با جهد و اگر در ریاضت خوب بود عفو نشاء در هیچ عقرب دلاله کند
بر قوت حال لشکران و اهل حرب و فتنه در ادب ایمان و حرکه سبب و نقلها
ناگاه و خصوصه ارتکاب و سبب ایمان و کثرت زنی و قطع طریق و غایت در زاری
و بیوادی و اطراب از مشرق و ظهور شهر مکر در عالم و جنگ و جدلی و عداوت
و ستیزه در میان نرم و عجز و ستم بر عیال و بسیاری فرسودگی و روح با ناز
اسلمه و تازه شدن خصوصتا قدیم و بیماریهای عمومی و بسیاری در چشم
ستما در جوانان و حلاوت طاعون و فزون موت خاصه در ناحیه شمال و
تبا شدن زراعه اشجار و شدت و عسرت در خلاقیق و اضرائطام و شللی
و موت تمام حمله و اسقاط اجته و شدت بر در بهار و خزان و بارانها
قوی و وقوع قطره باران خاصه از فضا زرع و نجات معده و مثانه و حلاوت
جراخها و بادان شدن خزان و بیوات باد شاه و اتمام و اکرام در خوشی
و اگر در ریاضت شمال بود خشکی هوا و غلبه بود و اگر در ریاضت جنوب بود اعتدال هوا
بود و کثرت طوبی باشد حلالی در هیچ در هیچ قوس دلاله کند بر تله آهلی
و خشکی هوا و سرما در زمستان و فضا اشجار و بسیاری در دهان خصوص
زیت و خواست از ریاضت آفت اکابر و ریخ ستور و قتال ملک در دلاله
مغرب و اریسنه و بیماری سرفه و ناکام و در چشم و کثرت و طاعون و
ازدم و صفرا بیشتر در حواصل و وقوع و باد در داب و ظهور مکر و خلدیعه
در مردم و بدوی حکام نسبت بر رعیت و میدادی کردن و مکر و سفندلیت
و کثرت باد و رحمت و زبدا و قضاء و تفرقه لشکران و آفت چهار با بیان
هوا در ریاضت اکثر در سواحل و غیر اشجار و اگر در ریاضت شمال بود بادها
و زدن و تاچ آیدن اگر مکرید هوا خوش کند و اگر در ریاضت جنوب بود
سفر و تفرقه اشیا باشد و تجارت فزاید و منافع بسیار باشد حلالی در هیچ در هیچ
جدلی دلاله کند بر اعتدال هوا و آسودن غلبه خشکی و عله و قله میوهها
و عزت الخرب و محوم و در نوم و آفت کوفسندان کوهی و نقصان شدت زرع

و کثرت

و نجات مزراعت و رعایا از لشکران و قوت حال امر و ارباب تر فساد در بلاد
و کثرت جوانان و فتنه در زمین هند و حوث قتال میان اهل شرق و جنوب
فرزین یکی از ملوک بزرگ و بسیاری مشایخ و اخبار اوقات بسبب شاه و حکام
ریخ در روستاها و ریخ و ریخ شاه اگر در ریاضت شمال بود فساد اجزاء
بدی هوا و زرع آمدن بی باشد و عداوت مردم و اگر در ریاضت جنوب بود ناراحتی
هوا باشد و باقی حال مثل ریاضت شمال بود فتنه در زمین هند و حوث قتال
ملاط حکام و انشاز و فضا حال او باش و کثرت فتنه خور و زیدی و خیانت
و عفو نشاء و ظهور یکبار علامت نماید اما در وجود شواهد و بیماری بزرگ
و خاندانهای قدیم و تفرقه صیقلش میان از لشکران و اخبار مختلف و قتل
موت بزرگ در بلاد مشرق و کثرت شداید و بلا بادان طرفی سبب استیلائی
اراضی حاد و فتنه در زمین روم و ترک و هند و کثرت ظلم در ولایت
فارس و طرف اهل اقلیم سابع بر عدا و سفندل آن در بلاد منسوبه بلو و قلات
طعام و شراب در سواحل و مواضع دریا کثرت آن در بلاد منسوبه بلو و قلات
در وقت گرم افتادن روان و اگر در ریاضت شمال بود بیشتر هوا باشد و تاچ آیدن
اگر مکرید برف و بارندگی و غلبه بود و اگر در ریاضت جنوب بود تارکی هوا و کثرت
از باد حلالی در هیچ در هیچ حوث دلاله کند بر حرم بحران کار داران ملوک
اندره رعب از قتل حکام و بیرون رفتن ملان از دست فرمندان
روان کوهی و حلالی کباب و قطع عظام از ریاضت خود و عزت زکات ستران
و در چشم و موت بزرگان در ریاضت شمال و نقصان چشمها و بسیاری در نا
فوق و غیر حال اهل بویان و مکر و خلدیعه و زرع و ریاضت و خصوصت میان
و زبدا و امر و نقصان تجارتها و بیوت باح و فضا آنها و تفرقه قضاة و اهل
شرع و بیماری از خرابت در ناحیه جنوب و مغرب شاید که آنها بیاب
سویع نماید و اگر در ریاضت شمال بود کثرت راج ناقصه بود و اگر در ریاضت
جنوب بود کثرت مظار و ظهور بطن باشد اما کوه فتنه باشد در ریاضت
در احکام تحویل انشاب از ریخ بریخی میماند که چون تسلسل اول هر ریخ

صلاح حال عیال و عیالی
از عیال بر روی
حلالی در ریاضت شمال
کلاسه کند

کند ریخ و سلامتی مایی و صلاح حال رعیت و شفقت یافتن از ارباب شاه و کثرت
سعی مردم در صنایع و اگر ضی ناظر باشد حکم بر ضد و عکس باشد کلاسه حلالی در تاب
بیخ حلالی دلاله کند بر عدل و راستی ملوک و وقوع حال فرماندهان و اعتدال هوا
بارانهای غنی و زدن و کلاسه و فریح در خلاقیق و از ریاضت اطعمه و عد و بر طرف
سپیل باد شاه بسواری سفر و ملک بکری و تربیت بافتن امور لشکران از باد
و زرع قدر حمله سلاح و غلبه زهدی فقد و ظهور شخصی از ریاضت شرق حلالی
افتادگی در هیچ نور دلاله کند بر فضا با زارها و عزت طعام و غیر بر هوا
بسیاری عمارتها و آمدن باران و وزینان باد چون با ریخ رسد رعد و
برق صاعقه باشد و حسن زراعت و غلات و سلامتی کا و کوه سفند
و بسیاری عدل و داد و سکونت مردم با بیخ و مساکن و اوطان و قوی بافتن
دوای خردی و فزون ستوران و خوبی حال و شکوفه حلالی در تاب در هیچ
دلاله کند بر کشا با زارها و بیماری کودکان از خصله و آب و قوت حال اولاد
و حراوت هوا و آمدن باران در مواضع مستحق و قوتها و در وقت
و کثرت حکام و امثله سلاطین و سلامتی ارتقاغات و اشیا و کثرت
ارسال مکاتبات و مراسلات میان ملوک و فرماندهان و بیرون آرا
و جدوی اخبار موخسته و بیکیا جابه و مکر و تعجب مواضع شهریه حلالی در تاب
در ریخ سلطان دلاله کند بر کثرت عظمت باد شاه و عزت اشرف و
اتفاق و عز بادشاهی و خوشحالی رعیت از ان و نیکی حال صاحبان و ریخ
خواجه بر بعضی از ملوک جانب شرق و شمال و سلامتی کشتیا و کرمی
و کثرت اهل و از ریاضت غلات و بیکیا منفعت ستاران و رواج کارایش
حلالی در تاب در هیچ اسله دلاله کند بر قوه حال ملوک و فرماندهان و عدل
ایشان نسبت بیضاقت و شدت کرمی و از ریاضت غلات و کثرت و قیمت زرع
طلا و مس و وقوع عاصفه در دلابه روم و کشا با زارها و از ریاضت زرخا
و بیکیا خربت و غلبه خون در ابدان و قوت حال فرمان و وضع امان
و از ریاضت هوا و اتفاق باد شاه از شهری شهر می و صلاح احوال

دوای

دوای و خوبی میوهها حلالی در تاب در هیچ سبب دلاله کثرت ارباب غلات و رونق
کار و فضلا و فساد خون در ابدان و خشکی هوا و سلامتی جوانان و از ریاضت
دوای بسیاری کثرت زرع و رعیت مردم بکسب علوم و شغولی عامه و
بسیار خوف بیم اهل قلم از سلاطین و رعیت باعمال و اشغال اساطینی بین
حسن حال تجارت و بسیاری زرد زرد سولان و رسیدن اشیا خوشی بدرگاه پاد
عزت کار و کوه سفند حلالی در تاب در هیچ میزان دلاله کند بر اعتدال هوا
از ریاضت زرخا و رواج با زارها و ملاله بزرگان و فراخی طعام و فوکه و عدل
ملوک و بیماری یکی از فرماندهان در مواضع شرق و قنات و زرع آنچه بکسل
و تران و فزوشند و نیکیو حال عامه و رعیت مردم بزنان و اهل طرف و بیبا
میوه و با حین و خوشحالی شعرا و رونق اهل بازار و افتادن مردم در رضی
بنات حلالی در تاب در هیچ عقرب دلاله کند بر کثرت بارندگی و
اضافی مردم و قوت حال مسندان و عدل و زمینان خلاقیق و رفتن بادها
و وقوع خصوصتها و منازعتها و شورید شدن احوالها و بیماری مکرید فزاید
و اندکی در چشمها و سردی هوا و بسیاری میوهها و شیرینها و آمدن و رفتن عمار
و فزول حکام و جو رستم سلاطین بر رعیت و فزونی و بیماریهای ناخوس
و ظهور چشم و زبول مطار و کثرت میاه خاصه که زهره نبردین
ریخ بود و فزودن بزرگی در بلاد مغرب حلالی در تاب در هیچ قوس دلاله
کند بر حسن رعد برق و سرما و قوت حال ملوک و سلاطین و میل
نرخا بکرانی و آمدن برینها و فزون ملوک و کشا با زارها و بافتن کلا
باهر و ریخ و تقوی و بیماریها و تبا کثرت غله و اناضافی خلاقیق
کند حلالی در تاب حلالی در تاب در هیچ جدی دلاله کند بر عزت طعام
خطی شدت سرما و برف و جدلی و رونق با زارها و عزت محوم و دم
و میدادی سلاطین و حکام و قوت حال رؤسا و بد حال حشامه
بیماری یکی از سرداران و پیشوایان حلالی در تاب در هیچ دلاله کند

دوای

بر سرها و برف و عجز طعام و دسوسه و وقوع ظلمت و وحشت حد و کما
 در میان مردم و تبااهی غلات و نباتات و کما و بیع برده و رواج بازار در
 و بیرون و قی طوحین حول آفتاب درج حوت دلاله کند بر تغییر هوا و شستن سرها
 و تیره شدن آنها و رعیت مردم عبادت و زراعت و پرستش آینه و بستن و زینت
 بارانهای نافع و رعده و برق و تکرار و سر و سرسبز و رفتن مردم منغل و عمل
 و رعیت خلایق بکار داری ملوک و فرماندهان و حرارت مزاج و زیا آفتاب
 هر چه که محو میگردد چون قوت بعد از استسار و اس موزع واحد دایما برین
 نفع است و در وقت تبالیه بی تفاوت و تغییر سزاوار است که احوال تغییر
 هوا و چگونگی نباتات و وضع و فضا فواکه و آثار و امثال آن در موسم سال قطع
 نظر از اسباب الهی بقا و تفاوت و تغییر برین نفع بودی اما چون وجود این
 معانی بقا و تفاوت حس و کثرت تغییر مختلف و این اختلاف نیز زیاد و مختلف
 متفاوت و هل این صناعت متقطعی است که در آن تفاوتها بسبب حرکت متنا
 ثرات کوکب است آفتاب بین دلاوات چنانکه معلوم اول اوسطها است
 در فصل بخار که از خود با نفعی اشرا در زمزمه و با بوشع در مدخل خود
 مقصود بر نادر کرده نما نظر تا اثر آفتاب است و پس مجرد از تاثیرات کوکب
 دیگر و متراج آن موقوف بر استی سلیقه و وجودت حد بر متراج است
 در احکام متداول هر چه از بری بری حول هر چه درج حلاله کند بر آمدن
 بارانهای نافع و سلامتی نباتات و حیوانات و اعتدال هوا و کوکب و زیا
 و فضا در بعضی مواضع و تراز هویت باج و حسن مزاج هوا و ملائکه خیرین
 و اهل طرب و نشاط در امر و لشکر و ان و بسیاری بر و کما با زار اینست
 و اگر در جانب شمال بود گرمی هوا باشد و اگر در جانب جنوب بود سردی
 باشد حول هر چه درج حلاله کند بر کثرت باران و اعتدالی و کثرت
 زمان و مطربان و بسیاری منالکت و موصلت و سلامتی نباتات و
 حیوانات و کونیند خورشید خوار بود و تفتوش در مردم و تکب زمان

تدریج و حصول تغییر در زمان
 از جهت تغییر در احوال

و اهل حکام در باران
 آفتاب بر سرها و عجز
 ایراد شده

در این فصل از تغییر در احوال
 و احوال در این فصل
 و احوال در این فصل

پایه

بادهای خنک همدم کوبید خشک هوا بود و اگر در جانب جنوب بود حکم هلال
 بود و کثرت و کوبید بسیاری است با بود هر مس کوبید صبه عارض شود حول
 هر چه درج عجز حلاله کند بر آمدن زمان و سردان و خصوصیت از وراج و روغن
 شکر داران و کثرت فسق و فجور و میل هوا بر سردی و نزول بارانهای بی
 منفعت و وزیدن بادها و اگر در جانب شمال بود خشک هوا باشد و اگر در
 جانب جنوب بود باران بی منفعت بسیار باشد حول هر چه درج قوس حلاله
 کند بر آمدن کوبید و خشک هوا و سلامتی ستودان و تغییر حال در جانب
 و کوبید بادهای خوش و زرد و هوامایل بر طوبت باشد و اگر در جانب شمال
 بود باران مقبول باشد و اگر در جانب جنوب بود کثرت طوبت و اشفتگی
 و غلظت هوا باشد حول هر چه درج حلاله کند بر فضا کثیفها و
 شدت سرما و عجز طعام و اوج بهار بر زمان و جستن بادها و بارانهای
 وحد و شد و بار بعضی مواضع و اگر در جانب شمال بود جستن بادها باشد و اگر
 در جانب جنوب بود بسیاری باران حول هر چه درج دلتو حلاله کند بر قوت
 حال مردم ساخر و ده و حکما و متوقف بر زمان و ناسازگاری از وراج و کثرت
 نشاط و بهرین و بارها و بارانهای قوی و بادهای قوت و خشک و حد
 عدل کجیل کوبید خوشی هوا بود و بادهای معتدل آید و بارانهای نافع و
 اگر در جانب شمال بود خط و قله باران باشد و اگر جنوبی بود هر مس
 کوبید کثرت غم بود و محدودیت کوبید و سجری کوبید بسیاری از آنها باشد
 و بارانها بار و حیضها و ان شود و مکی کوبید کثرت عموم بود حول هر چه
 درج حوت حلاله کند بر قوت حال جوانان و باران طرب و میل علم و افراط
 بزنان و اهل نشاط و بارانهای نافع و حرکت و افراط طوبت و حسن مزاج هوا
 و اگر در جانب شمال بود تراز هویت باج باشد و اگر در جانب جنوب بود
 باران بسیار آید و جاستیک کوبید نکت قوادع کثرت باشد و فصل
 در احکام متداول هر چه از بری بری حول هر چه درج حلاله کند بر آمدن
 چنانکه اکثری زاکا برضیح فرموده قالم امام هذه الصناعته البرکمن
 کبکوشیه

استان اهل در این
 جوی عو

کبکوشیه

کبکوشیه

خسکه هوا باشد و عطارد در برج سرطان دلاله کند برابر زیاد بلدان بی بفع
 در بعضی مواضع وحد وقت عد بوق و اعتدال هوا و غرق ششها و فتنه بد
 ناحیه شمال و حدیث فرج و زمانه میل اکثر اطفال و قلعه اطعمه و اشربه و فشا
 درختها و میوه خاصه در جانب مغرب و زانیی راهها در جانب و اگر در طرف
 شمال بود حرارت هوا و کثرت تبوم باشد و اگر در جانب جنوب بود خشکی همان
 بود عطارد در برج اسد دلاله کند بر خشک هوا و حرارت و فشا درخت و
 میوهها و اندکی غلّه و غوازش یافتن اهل دیوان و غمال و تجار و اهل بازاران
 پادشاه و حکام و رواج کارصا بقان و خرید و فروخت برضاعت و کثرت
 اسقام و وجاع از سرکه و زنجبیل و عسله مثنانه و موت شیما در جانب مغرب
 و بسایع و سقوط اشراق عظم از درجه اعتبا و اگر در جانب شمال بود
 ریاخ خازه شدتک باشد و اگر در جانب جنوب بود حسن طبع مزاج هوا بود
 عطارد در برج سنبله دلاله کند بر قوت حال فضلا و اهل وین و غزال
 و تجار و مردم بازار و صفای هوا و هیوای بسیار و کثرت طعام و تربیت یافتن
 تجار اهل دفا تر از مولود و رونق شعرا و اندما وحد وقت اوجاع عیون و وقوع
 بلا یا بر اهل جنوب و شدت کرم در جانب و اگر درجه شمال بود تبوم
 هوا باشد و اگر درجه جنوب بود اعتدال هوا عطارد در برج میزان
 دلاله کند بر رونق اطعمه و داد و ستد حکام و رونق اصحاب عیون و تقدان
 بگارد سلاطین و استمداد دقوانگران از در ویشان و گوشه نشندان
 و کثرت شدت ریاخ خرید و فروخت در میان اهل تر از رواج بازار
 آفتابه و البسه و اگر در جانب شمال بود هرگز کوبد کثرت تناسل
 و قلت مطار بود و سببی بکثرت میانه و ریاخ حکم نموده و موافقت
 حاسبه می کوبد و اگر در جانب جنوب بود هرگز کوبد فشا مزاج هوا
 مزاج باشد و موافقت با حاسبه کنی و سببی اعتدال هوا آفته عطارد
 در برج قحطیه دلاله کند بر سرما و ادهای خندان و مکر و فز در میان مردم
 و بی ضایق و غیبت خلایق و فتنه در جانب مغرب و شمال و خرید و فروخت

کثرت طول عطارد در برج
 هوای ابراج کرد آن
 و سبکی کواکب

اسد

بعایته و بارندگی و کد حرمت و تغییر هوا آورد و غرق و آفت سفایان و تحویر آدها
 باشد **میزان** در احکام انتقال از برج میزان به برج حمل در برج حمل دلاله کند
 و فرج پادشاه دادها و سلاطین و نان حامله و رسولان و مسافران و کثرت مطار
 امطار و وقت همدا و ادهای نقصان طعام و ترس مردم و اضطراب جنت و
 میان عوام **حلول** در برج قو دلاله کند بر آفت غله ستمانه جو و کثرت طعام و
 میوه و بسبب سبب ای ایمنی و فرج و ارزانی و صحت ابدان از امر این و کثرت مطار و
 بوق و شدت بر در وقت و بسبب ای طعام و میوه و بزرگ جستن خولین
حلول در برج جوزا دلاله کند بر کثرت طعام و در اماکن مستعان وحد و ضابطه
 در وقت و رواج بازارها و کثرت اخبار و آفت غله ستمانه حمل در برج
 سرطان دلاله کند بر حجه پادشاه و حکام و شادی عامه و اندکی باران و غلبه
 در زمان و آفت حیوانات و سلامتی مسافران و ارزانی ترخ حرکت رسولان
 فرج در برج اسد دلاله کند بر غرق خاطر کاروان پادشاه و سلاطین و دعا یا
 و انقضاء مهمات ایشان و کشتکوی خلایق و کثرت منافع و فواید عامه
 و انتقال پادشاه از مکانی بمکانی و بسبب ای موت و فوت و واب **حلول** در
 برج سنبله دلاله کند بر قوت حال هافین و کشتا در زمان و سلامتی
 حیوانات و حیوانات و بسبب ای آنها و رواج کسبکار اهل بازار و ارزانی
 ستود و حسن حال تجار و کثرت امطار در وقت و رونق طعام و میوه **حلول**
 فرج در برج میزان دلاله کند بر عدل پادشاه و عتقت زنان و کثرت محبت
 در رئیسان و اندام مردم و فرو بستگی کارها و فشا اطعمه و اشربه در
 وحد و فشا امراض و سخن در خلایق و ظهور جزایر ارض و در جنب از
 حرارت و طغیان خون **حلول** در برج عقرب دلاله کند بر کثرت اندام
 و منازعه فتنه و بسبب ای در زمان و تعطیل و تاخیر در کارها و بیماری
 و کثرت آنها وحد وقت بارندگی در وقت و شادمانی که مضرت بر باعث
 رساند **حلول** در برج قوس دلاله کند بر تغییر حال اکابر و بدی اقامت
 زنان و سخن خلایق و تغییر هوا و تحویر پادشاه و رنج مردم بارسا و ضعف

دیست

حال

حال و ابر و غیزت علما و عظام و نقصان حیوانات و ضرر بزبع و غلات **حلول** در
 برج جدی دلاله کند بر اندوه عامه و محبوس مردم و میرت رسولان و مسافران
 و بسبب ای در وقت و کوشش و طلاق و غرق میان از وراج و کثرت تناسل اغنام
 بسبب ای در وقت که در وقت **حلول** در برج دلو دلاله کند بر رونق مهمات و
 بادهای نفع و فطنت هوا و بدید آمدن سلاطین در وقت متباهی غله و وقوع باران
 در وقت و قلت فواید مردم **حلول** در برج حوت دلاله کند بر سلامتی بزرگان و
 ارزانی و بارندگی در وقت و فرج مردم و وقوع سوخا و تبوم و امر این خسته
 و سلامتی مردم از آن بزدی و ارزانی ترخا و جد وقت باران در وقت و متباهی
 حال طیب و خصوصاً آنچه در آب مسکن دارند و هه **حلول** در برج
 سنبله در برج میزان **حلول** در برج حمل دلاله کند بر رونق اشراق و طاعت
 حال عامه و فراوانی طعام و هیوای یکی از فرماندهان و تحویل دیگر و وقوع
 کارهای خفای و بسبب ای احبا و ترفیق و عزم مردم و بزرگ زاد کابل
 راج در برج قو دلاله کند بر قتل بزرگی در جانب شمال و کثرت اختلا و صیبا
 ملوک مغربه اهل یادی و ارزانی و بسبب ای موافقت و فواید **حلول** در
 در برج جوزا دلاله کند بر بیماری سلاطین و حکام از اید و رسیدگی و رسیدن
 آفات با ایشان و امکان نزله بملاحظه شواهد دیگر و ناسازی میان رفا
 و حکام و درازان ملک و کمی نباری و صفای هوا و بسبب ای بارندگی
 و وزیدان بادهای معتدل **حلول** در برج سرطان دلاله کند بر حسن حال
 سلاطین و حکام با رعیت جمع نمودن اموال با نخرج کردن و کثرت سود
 خیار و مزرودین و بسبب ای عادت و مروت و طوبه هوا و بارهای معتدل در وقت
 وحد و شهاب و کثرت ضیافت و شفققت رحمت در میان مردم **حلول** در
 در برج اسد دلاله کند بر آمدن باران بسبب ای در وقت و ارزانی طعام و صحت
 صاعقه و فتنه و میدادی و نظیر یافتن پادشاه بر زمین و بیگانه حال رعیت
 پادشاه و کثرت سرور و ظهور اشفا در هوا **حلول** در برج سنبله دلاله

برفنا در بزم و غلامت و افتادن کرد در میوهها و احتراق چیزها و تصرف ملوک در اراضی
یا در خواص و تنجی ساختن و زیارت نمودن و غیره بر کلمات و سلاطین خوب
غلامت و حد و تصرف تمام در مردم حلوان را در برج میزبان کلا که کند بر سر سلطانین
وین مکان و بعد ادبی ایشان بر عیبت و مطالبت نامقدور از مردم و غداوت خالها
و کونند قطع عضوها و کنگدن چشما بود و باندی بر لب زان در عیبت پادشا و سلاطین
با بنطافه و کثرت سرور و فرح در زمان شریف و صحت خلایق و بلند ی قدر یکی
از علما حلوان را در برج حفری کلا که کند بر حد و شفته و غداوت در ولایت مصر
و طایفه باست در مردم سفله و بخیه و کثرت ظلم و جور و شفته ظهور میخورد
و بسیاری زنبور و پشه و کنگدن در وقت و کثرت قرمح و دمایا غداوت در بران
و سواقی زان خاطر کویضایع ایشان و شفته در میان عویله را در برج قویس
کلا که کند بر طایفه کرامت قرب بر عیبت و زان و کثرت بر کوسفند و کاد و اسب
و سایر عیبت با بان نار کش که بچنگ و سر سلا در بند و جوارت همار وقت و انتقال
پادشا از آن مکان بکابن و سقوط بعضی از مغربان پادشا از درجه اعتبار و نیکی
خال طلبه علم و افتادن از برج برجهما و سوختن بعضی از آلات حرب و اشرفی
کلا است اسمهان و بعد از حلوان را در برج حفری کلا که کند بر اعتدال هوا و
نیکی در وقت و شادی بزیر کبان و خاندانهای قدیم و بلند ی کار ایشان
و نیکی کشته در بزم و نکبت بد اصلاان و ناکسان و عزت اهل دانش و ارتقاء
اسعار حلوان را در برج کلا که کند بر نیکی حال عوام الناس و رعایا
و خوش معیشت خلایق و بسیاری جرات و ترقی اشعار و نیکی حال رؤسا
و غدا و ندان ضیاع و عقار و سلاستی ابدان و بر کنگدن و قضاء و اهل بون و
قتل حلوان را در برج حفری کلا که کند بر کثرت اطهار نافع و استیلا ی
اشرف و ترقی صنف در بر بند خود و جمع شدن اموال بجزایر و بیوتات
و خلافت بسیار میان و سرشناسان و غیر آنها و جزایر کشتهها و فوت و فوت
صیادان و بسیاری ماهی و مرغانی و شادای پادشاها و **صلوات** و ترحم
دنیا در برج حفری کلا که کند بر نظر اهل طین و کثرت بیعت

نیز در بیان

و زبان رعیت از پادشاه و غلبه سفلکان و مرگ شکر و کوسفند و فساد دینا
و نقض از رسم و زبان در میان قلیه خلایق و کثرت خلایق و حد و شکر
در پشته عوام حلوان است برج کلا که کند بر عیبت مردم و وزیران با مردم و کثرت
و آفت میوهها و بسیاری حرکت مسافران بجانب شمال و جنوب و مرگ کبان و شکران
خلایق و کثرت مسافران بجانب شمال و جنوب و مرگ کبان و شکران
و نقض نما نجات و بزم زلزله و زبانی رسانیدن ملح حلوان در برج حفری کلا
کند بر جمع و جمع و فرغ و هلاک مردمان و خروج اهل طین بر سلطانین و حکام
و خون و امکان زلزله با وجود شواهد و آمدن باد های سخت چنانکه باینکه
و اشجار و قنوات ضربه رسانند و بیماری و جور و ستم و قطع دستها حلوان در
برج سلطان کلا که کند بر عیبت و کثرت مرغ و ماهی و غرق کشتهها و در عیبت
آبی و آفت و نکبت مردم و مرگ بسیاری و خورهای در مرغ و رفع داد و عدل و شیوع
جور و ستم و انکسار اجنبا و غلظت زانها و نکبت در بران و اهل قله و ضرر مردم
از آن بر کثرت شکر و غنچه و نقل و تحول پادشاه و سلاطین از پای عیبت حلوان
دین بر برج اسد کلا که کند بر اضطراب حال پادشاها و آفت بعضی از ایشان
و بیرون آمدن فر ما بکان و کثرت خوف و طعیان آنها و تباهی میوهها و نقصان
کشته در برج و امکان زلزله با مادا شواهد دیگر و نقض جویس و آفت سیاح
و مرگ کثرت قضا و حلوان در برج کلا که کند بر کثرت در باران
و خفگی سال و سختی مسرها و اندک حصص و آرت و تقاضات و سوختن کشته و
زنج و جرم میان دولت و خلافت میان مردم و غلظت کشتهها و افساد تقاضا
و کثرت باختن با سر کردن و تعصب در بون و مذنب و کثرت در چهار با بان و کثرت
حلوان در برج میزبان کلا که کند بر بنده و اراده دماغ و بطلان صاحب و جامع
عظیم و کثرت در باران و نقض زانها و نکبت در وقت و خوف از مسافران
و اداها و مرگها و امکان طواعین و جور و ستم سلاطین و نقل کثرت حلوان
در برج حفری کلا که کند بر کرده و مثنائه و جامع کند و مصلح الملک و کثرت زان

نیز در بیان

از اصل در شرح برین
در سلاطین و در عیبت

عیت وضع حل و بسیاری فساد میوهها از بر ما در وقت و تار کوهها و فساد حیوانات
آب و کوبیدن سیام و بر سام و غله سینه و زلزله و بر بزم و بیعت با پادشا و شادای پادشا
و سلاطین از کثرت فساد و در اید مردم زمین همان قطع طرق و طغیان در زمان بود
برج بدین سدفه عالم کرده و سرما و بارندگی میخورد در وقت چنانکه اکثر کثرت
چهار با بان اهل ک و سخط شوند و غم و تنگی ظهور رسد و طوحین معطل شود و عیبت
کرد مردم از بر ما صفت پسند تا حال اهلان و فواید غیر از موضع دیگر باشد طوری
دین بر برج حفری کلا که کند بر کثرت در کبان سیدم بر ابرو مانوس هوس و جور پادشاها
برج کرم ران موالی و کثرت در ولایت فارس و مرگ چهار با بان و اندک کثرت در زمان
و غرض بعضی اهل قله و شکل شدن و تربیت یافتن دونان و قوت نندکان و مولد در
تعمیر و انشدان حلوان در برج حفری کلا که کند بر بیماری و مرگ و وقوع زلزله
در بر بیعت و آینه و نیکی و بیعتی با مردم در وقت و در ضاعتی و اما مردم حلوان
دین بر برج حفری کلا که کند بر کثرت مطالب پادشاها از عیبت با غیر و در عیبت
سال سلاطین و خروج فر ما بکان و مقهور شدن و آفة از ما و سایر کثرت کبان
و کثرت شفته و آشوب جلوس و در برج حفری کلا که کند بر غرق کشتهها و
بسیار برف در وقت و غیر اینها و کثرت در زمانه از مملکت و در اول نشانی کثرت در زمانه
خود و سلاطین ایشان را که فر ما ندانند همان از مملکت و در اول نشانی کثرت در زمانه
و مناقشه در مردم و عیبت ظهور میخورد و ترقی و در خلافت و اید ایشان
آورد انقلاب چیز هر روز در دنیا است از بروج و دست بر مات در بلاد و امصاران
برج خاصه که جز هر روز بیاسعد باشد و حلوان اجدها در سینه نازی و کوسفند
حدیضه در زول و کله و در سینه اذنبه در کاب و کوسفند و کثرت و نقل بعضی
در شفته هوا و کلا که کند بر کثرت موت در آفتاب و جویس در سینه مانیه حله
آفت باشد از فصل کب و جوز هر از ارضها است از ذنب تنبیه حاشی که کوبد از فصل
در منزل بزم و زول کند بلال عرق سرد و زلیله کردن و اکثرین و کثرت در زمین
طاعون و موت یافتن و اکثرین و اقیق کثرت و قال و شعبه در زمین عاقوبی باید و اکثرین

نیز در بیان

حکم عمل و کثرت زان

چون کند در کبان و حیوانات و خشمناک و اکثر علویان اکلیل و قلبه شوله نزل کند و در
مشرفه طاعون و موت کثرت مردم شود و قتل از آن واقع شود و بلا و جلا و عام باشد
و ملوک و عظام قتل رسند مردم سفله قوت گیرند و بلند قدر شوند و اکثر عیبت
نیز طین نزل کند کوسفند و شتر را ضرر رسد و زان خامله آفت بینند و اکثرین
منظری کوبد پادشاه باد و ستان و اهل امانت خود عدل کند و بیعت پادشا بر سر بند
رسد و اکثرین زول بد بران کنند ملوک و عظام را ضرر رسد و اکثرین زول بر برج
اهل حال را شرف عظیم کثرت و با بان کثرت در سیاح و جویس و اموال و کثرت
مردم هم ضرر رسانند و اکثرین زول بر کثرت سفلان و حیوان مغزاید کرد و اکثرین
طریق کنند اهل شرق را ضرر رسد و اکثرین زول در میان ضرر رسد و اکثرین زول
بر بزم کنند از شتر بربود و اکثرین زول و بر فیه کنند ملوک ضرر رسد و اکثرین زول
بسیار کنند جلوس اطهار نافع باشد و اکثرین زول بر نیا ناکند کثرت ریا و قلع
در وقت و اکثرین زول بقلبتند بکان سواحل ضرر رسد و اکثرین زول بشوله کنند بکثرت
از مردم ضرر رسد ستمها جوانان و اکثرین زول و تعجب کند هیچ ریا باشد و اکثرین زول
بسیار کنند ضرر مردم باشد و اکثرین زول بسعد آید کنند میان ملوک و امر افشته
و شکر کشته در دست هدا و اکثرین زول بسعد بلع و بسعد سعید کنند صرع در میان
مردم حاضر شود و اکثرین زول بخر کنند علما ضرر رسد و نیز کوبد سعیدین زول
نیز طین کشته هیچ ریا باشد و در فر ما ملوک و بیعت ایشان را شرف کثرت
و در بران ریا خاصه و نزد و سنباع شکاری ن شود اکثر جویس باشد
و در چهره آرمینا را ضرر رسد و سنباع شکاری را ضرر رسد و در زمین مردم
شرف و در واقع شود و در صنف اهل بلدان و قرار ضرر رسد و اموال ایشان تلف
شود و هلاک و فساد خالقی باشد و در عیبت کثرت انظار از بزم بیفتد و در
سما انصاف مجرم و اهل ایدان را عطا رسد و کثرت اطهار و مردم بسیدول
مخوبه باشد و رباح عاصفه و نزد و در کابل کثرتی از مردم را ضرر رسد و بقتل زول
و در قلب ضرر خلایق باشد و در شوله در میان خلق قتل آفت و در بلاد کثرت زول
شود و مرض هر پستان رسد و در ابدت شوند و در زنج اهل و جاد و در زمان عرض

نیز در بیان

فهرست در شرح
مردم و سلاطین
و جویس با کثرت

کرد و در سعادت و در جوارح و در موت عارض شود و ضلوت کثیر هلاک شوند و در
عدالت در میان مردم شایع گردد و در هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود
شاکان سواحل از بر سر آمد **در احکام رجعت** باستقامت ظهورت
و قسطنطنیه و قریه کوکب خرم و آن مشتمل بر سه فصل است فصل اول در احکام رجعت
کوکب خرم در حال است که بعد از اخراج رجعت است چنانکه هر سه حکم در کتاب
مستند است و در هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود
بر دله و آن کان است قیام فلاک و بومش و در کتاب مختصر از سر آمد و در دله
امیر اذکان است قیام فلاک علی غایت آلام و کوه خیر او و شر او و آن کان را اجاع علی
و آن کان است قیام فلاک علی است قیامه و در موضع دیگر آن کتاب در هر دو طرف هرگز متولد
اذکان و قیامه نهیت نصف قریه و اذکان را جاع است قیامه کله و اینها را جاع
غزنی در کتاب کتب التعلیم گوید که کوکب در حال رجعت بمنزله بیماری است که
بسیخ و قسطنطنیه این رجعت است و قسطنطنیه آن اوقات و قسطنطنیه مستقیم است
چون وقت ابتدای بیماری بر وقت رجعت اول است چون وقت زاید بیماری
و وقت میان رجعت است چون وقت تمام آن وقت رجعت دوم است چون وقت تمام
اقامت برای استقامت چون وقت اخراج بیماری و مقابله علوی با قیامه
احزاب و مصلحین رجعت بمنزله روز جزا قوی است **در احکام رجعت** اول
که کوکب در میان مقام اول و نقطه خضیض مؤثر بود باشد و مراد از رجعت
آنکه میان خضیض و مقام نانی بوده باشد و در وقت حکم گوید که رجعت
الهاوتی اول من حرم رجعت کوکب المان بیاض مضمحل است رجعت و در
کوکب السلفیة الاول من حرم رجعت المان قیامه و آن قسطنطنیه قریه فی الشرق
رجعت الثانی من وقت و این فی الشرق المان بیاض مضمحل است رجعت
رجعت در هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود و در زمان
و بار بار خاندانهای قدیم و فرزند طغیان و لشکریان و در حرکت عساکر و انتقال
مردم از اوطان و خضیض از اوطان و اهل آنجا و موت غلغله و اواری کراوی
اهل حال **رجعت** در هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود و در زمان

توجه رجعت اول دوم

در وقت رجعت اول دوم

رجعت

و در وقت رجعت اول دوم هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود و در زمان
عدالت در میان مردم شایع گردد و در هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود
شاکان سواحل از بر سر آمد **در احکام رجعت** باستقامت ظهورت
و قسطنطنیه و قریه کوکب خرم و آن مشتمل بر سه فصل است فصل اول در احکام رجعت
کوکب خرم در حال است که بعد از اخراج رجعت است چنانکه هر سه حکم در کتاب
مستند است و در هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود
بر دله و آن کان است قیام فلاک و بومش و در کتاب مختصر از سر آمد و در دله
امیر اذکان است قیام فلاک علی غایت آلام و کوه خیر او و شر او و آن کان را اجاع علی
و آن کان است قیام فلاک علی است قیامه و در موضع دیگر آن کتاب در هر دو طرف هرگز متولد
اذکان و قیامه نهیت نصف قریه و اذکان را جاع است قیامه کله و اینها را جاع
غزنی در کتاب کتب التعلیم گوید که کوکب در حال رجعت بمنزله بیماری است که
بسیخ و قسطنطنیه این رجعت است و قسطنطنیه آن اوقات و قسطنطنیه مستقیم است
چون وقت ابتدای بیماری بر وقت رجعت اول است چون وقت زاید بیماری
و وقت میان رجعت است چون وقت تمام آن وقت رجعت دوم است چون وقت تمام
اقامت برای استقامت چون وقت اخراج بیماری و مقابله علوی با قیامه
احزاب و مصلحین رجعت بمنزله روز جزا قوی است **در احکام رجعت** اول
که کوکب در میان مقام اول و نقطه خضیض مؤثر بود باشد و مراد از رجعت
آنکه میان خضیض و مقام نانی بوده باشد و در وقت حکم گوید که رجعت
الهاوتی اول من حرم رجعت کوکب المان بیاض مضمحل است رجعت و در
کوکب السلفیة الاول من حرم رجعت المان قیامه و آن قسطنطنیه قریه فی الشرق
رجعت الثانی من وقت و این فی الشرق المان بیاض مضمحل است رجعت
رجعت در هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود و در زمان
و بار بار خاندانهای قدیم و فرزند طغیان و لشکریان و در حرکت عساکر و انتقال
مردم از اوطان و خضیض از اوطان و اهل آنجا و موت غلغله و اواری کراوی
اهل حال **رجعت** در هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود و در زمان

و در وقت رجعت اول دوم هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود و در زمان
عدالت در میان مردم شایع گردد و در هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود
شاکان سواحل از بر سر آمد **در احکام رجعت** باستقامت ظهورت
و قسطنطنیه و قریه کوکب خرم و آن مشتمل بر سه فصل است فصل اول در احکام رجعت
کوکب خرم در حال است که بعد از اخراج رجعت است چنانکه هر سه حکم در کتاب
مستند است و در هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود
بر دله و آن کان است قیام فلاک و بومش و در کتاب مختصر از سر آمد و در دله
امیر اذکان است قیام فلاک علی غایت آلام و کوه خیر او و شر او و آن کان را اجاع علی
و آن کان است قیام فلاک علی است قیامه و در موضع دیگر آن کتاب در هر دو طرف هرگز متولد
اذکان و قیامه نهیت نصف قریه و اذکان را جاع است قیامه کله و اینها را جاع
غزنی در کتاب کتب التعلیم گوید که کوکب در حال رجعت بمنزله بیماری است که
بسیخ و قسطنطنیه این رجعت است و قسطنطنیه آن اوقات و قسطنطنیه مستقیم است
چون وقت ابتدای بیماری بر وقت رجعت اول است چون وقت زاید بیماری
و وقت میان رجعت است چون وقت تمام آن وقت رجعت دوم است چون وقت تمام
اقامت برای استقامت چون وقت اخراج بیماری و مقابله علوی با قیامه
احزاب و مصلحین رجعت بمنزله روز جزا قوی است **در احکام رجعت** اول
که کوکب در میان مقام اول و نقطه خضیض مؤثر بود باشد و مراد از رجعت
آنکه میان خضیض و مقام نانی بوده باشد و در وقت حکم گوید که رجعت
الهاوتی اول من حرم رجعت کوکب المان بیاض مضمحل است رجعت و در
کوکب السلفیة الاول من حرم رجعت المان قیامه و آن قسطنطنیه قریه فی الشرق
رجعت الثانی من وقت و این فی الشرق المان بیاض مضمحل است رجعت
رجعت در هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود و در زمان
و بار بار خاندانهای قدیم و فرزند طغیان و لشکریان و در حرکت عساکر و انتقال
مردم از اوطان و خضیض از اوطان و اهل آنجا و موت غلغله و اواری کراوی
اهل حال **رجعت** در هر دو طرف هرگز متولد شود در وقت بلند رود و در زمان

کتابت حضرت

رجعت

و موت در زمان استراحت و سلامتی اهل سفاین و بلاد تحت اهل جبال و قلاع و
 و ملک ایران در تحت عطارد در برج حوت دلاله کند بر نکت و آفت بر سر که بر
 و مشهور بود را بیدار و چو می اهل شرف و سببای درین وقت و اندوه و کثرت خطا
 و غم و ضعف عظام و نزول باران و عدل و برقی و اندوه مقربان و سببای
 اراجیف و سخنان دروغ و تشویش و بیاری استقامت استقامه کو کوبند تا
 رده در تحت چنانکه استقامت زحل مطلقا دلیل بر استقامت احوال استانی
 و درها تیز و فقرا و انان و اردان و کرا و زخما و کثرت کسب فلاح
 و فرخ نیکان و طایفه کران و ایران و استقامت مشهوری دلاله کند بر فرخ
 و کار و بر خص طعم و بر سل و سایر مینانه ملک و عظمتا و نظر ارجح نظرین
 و زرا و اعیان و در وقت اول لایق و کثرت خیرات و طاعت استقامت در تحت خلاصه
 کند بر صلاح لشکریان و کثرت فریاد ایشان و مشورت حاجه پادشاه بشکو
 و حتم و عزت و بناغ اسلیه و اگر کثرت خیر و سعادت و حال امرا و سربان
 سبب و قوت نود و آب استقامت زهره دلاله کند بر رونق زنان
 و خواجه سرایان و اصحاب طرب و ادب از مایه و آثار و صلوات زمان فرخ
 در هر دو و در ام مرد و رشد و تز و خوابن معتلمه استقامت عطارد دلاله کند
 خالی از عتال و عزت و طایب و اهل بنجم و در وقتانها و کثرت الخانیات
 و نفس هوا و آمدن باران در وقت و طبع ظهور عوام **مصلح** در
 احکام خفا و ظهور کو کوبند متعین مراد از خفای کو کوبند در آمدن
 اوست در تحت شعاع افکار و همی که اصلا موع نشود در یکی از
 دو طرف شعاع آنکه او را ظاهر بوده باشد و مراد از ظهور او
 ظهور نیست که او را باشد در یکی از دو طرف شعاع آنکه در تحت الشعاع
 آفتاب خفا بوده باشد لیکن خفا آنکه ظهور خفای کو کوبند مختلف باشد
 بسبب اختلاف عرض بلاد و در هر موضع واحد نیز مختلف میشود بسبب کثرت
 و تفاوت عرض و بسبب اختلاف عرض شمالی و جنوبی و بسبب کثرت و تفاوت
 کثرت مطالع و مغایر اجزای بروج بنا بر این اهل احکام کلام مقدار

در تحت شعاع عطارد در برج حوت
 دلاله کند بر حوت امرا
 حاکمه و بسببای درین وقت
 و کثرت مشورت با اهل
 دست دهد با دفع بود

ببین

مقداری معین در هر کو کوبند منظور داشته اند از رخات سوا که چون سببه
 آفتاب و آن کو کوبان مقدار رسد کو کوبند در تحت شعاع عطارد در زمان استراحت
 و صلوات حکام بران خواهد اند خواهد که کو کوبند برین بوده باشد و خواه شخصی و هر چند منظور
 و غلبه اهل صاحب در خانه تقویت اوقات و روزه باشد نه مخصوص با این
 اندک هرگاه عزت و زهد در هفت رجه باشد چنانکه احتراق و همی بر او اطلاع
 نمیکند تحت الشعاع نیز اطلاع نکند و وجه مقرر کرده اند و در علمین با
 درجه و در برج حوت در هر دو درین مقدار در تحت شعاع آفتاب باشند و
 احکام تحت الشعاع را دلیل ضعف و جسم و مرض دانند چنانکه کو کوبند چون کو کوب
 شعاع آفتاب در این بینه شخصی بود که داخل زندان کردد یا بر چیزی نشود
 چون با احتراق سلسله بینه شخصی بود که هلاکت رسد و چون از استراحت
 خلاص شود استاد او بر جان کو کوبند بینه شخصی زندانی یا متواری باشد
 که برین آمدن را هیچ بجهت یعنی داده شود تا مابدا احکام خفای کو کوبند
 در برج انقی شراغول هر حکم احکام خفای در هر برج انقی عرفی و صل
 مطلقا دلاله کند بر خنات مغض مشایخ و رؤسا و اهل قلاع و ساکن جبال
 و کثرت سخاوت کثرت و ظلمت هوا و آمدن باران در وقت و حدت
 و هر در خلاص عالم و اهل حوت خفای در هر برج حمل
 در نشت اول برج ضعف و بطو اشیا باشد و در نشت ثانی قله امطار و استقامت
 هوا و قتل و در نشت سیم جمع و با خفای در هر برج فور در نشت اول برج زادت
 آفتاب باشد و تشویش مردم و در نشت اول کو کوبند و بسببای اراجیف در نشت
 ثانی قسط امور بود و در نشت سیم نکت غارت و در نشت اول و اوست عدل و نکت
 ظهور یا بد خفای در هر برج چون در نشت اول برج بگردد ملوک را
 مرضی طاری می شود و حال زمان بد کن در ستم در اماکن مفسد و در
 نشت ثان صدراع حال مردم بود و رواج اسواق و کثرت جمع و شری و در نشت

و در نشت ثالث موت بکل زفراندها بود یا کثرت از او بر طرف اصل خفای در نشت
 برج سرطان در نشت اول برج ضعف اهل حوت و ارباب سماعه باشد و نشت
 دوم در حوت و زکام و نزلات شایع گردد و در نشت سیم موت زمان بوج
 خفای در هر برج اسد در نشت اول برج مرض عارض مردم شود و در نشت ثانی زنا
 ملوک نماید شود و در نشت سیم شایع عارض شود خفای در هر برج سبب کثرت
 اول برج بلا کثرت را پادشاهان شود و در نشت ثانی موت بکل بروج و در نشت
 ثالث دلاله کند بر کثرت سخنان دروغ میانه و زرا و کتاب خفای در هر برج
 میزان در نشت اول برج پوست هوا و قتل اهل طار بود و در نشت ثانی سرما و خشت
 باشد و در نشت ثالث همیان خفای در هر برج عقب در نشت اول برج دلاله
 بر جسد کردن لشکریان و قتل سکون ایشان و در نشت دوم پادشاه راهبازی
 دست هد و در نشت سیم همیان خفای در هر برج قوس در نشت اول برج
 بلا و احزان لایق مردم شود و در نشت ثانی ضعف و بطو امور بود و در نشت
 ثالث کرا و طعام باشد خفای در هر برج جلدی در نشت اول برج قوت عدو و
 بر همی در دم باشد و در نشت ثانی نکت صعوبت و کثرت امواج باشد
 خفای در هر برج دلو در نشت اول برج کثرت ظهور بلاد بود و در نشت ثانی موت
 بران بود و در نشت ثالث مقرت عالم بود از کثرت رطوبت خفای در هر برج
 حوت در نشت اول جد و وف برین کام و نیز له بود و در نشت ثانی کثرت همی
 عسل شدن باشد و در نشت ثالث حرن و غم و لاق پادشاه عظیم الشان شود **کتاب**
 خفای مشهوری در هر برج انقی عرفی و مطلقا دلاله کند بر نکت کرا و خد
 دین و ناموس و اندوه و جز ترسایان و عیسویان و ظهور باران در وقت و
 کرد و غنا و حدت و جز و با خفای مشهوری در هر برج حمل در نشت اول برج ارض
 کثرت از طوبت عارض شود و در نشت ثانی موت بکل بروج استقامت اقام
 افتد و در نشت ثالث موت مردمی اصیل کثرت استقامت دست هد خفای مشهوری
 در هر برج فور در نشت اول برج حد و شامراض از طوبت اقامت و در نشت
 ثان موت بکل اهل طار پادشاه بود و در نشت ثالث موت مردمی بزرگوار

کرد

خای مرغ در برج اول برج خزان بادشاه غنظا کند و امواش برداشته
 و در نلت ثانی خج و نشاط کرمان باشد و مغز و مصباح بادشاه و در نلت
 سیوم ریاح عارضه جال شود و کثرت اسقاط عمل بود خای مرغ در برج فور
 در نلت اول برج امراض ساد بود و در نلت دوم اسقاط عمل زنان و در نلت
 سیوم فساد انکور و بیخون باشد خای مرغ در برج جوز در نلت اول برج مرغ
 بز بلطخ کرد و در نلت دوم انق در میان شهر می افتد و شاید که اموال بسیار آن
 سبب طاعون گردد و بخورد کتابی از آن پیشتر مانند و در نلت سوم زن بادشاه مغز
 و صاحب سبب شود خای مرغ در برج سرطان در نلت اول برج امراض
 لاقوم درم خاصه زنان شود و در نلت دوم مردم از حواصت بیمار کردند و در نلت
 سیوم جکر همان بود خای مرغ در برج اسد در نلت اول برج کدورت و مزاج بادشاه
 باشد و در نلت دوم و سوم قطع اسید و بیم از امور مکتوم نماید و بر
 بادشاه سوزی و سوز کند و حرکات شد یکن و حمل و سوز باشد خای مرغ
 در برج سنبله و در نلت اول این برج هم مزاج لاقوم خاصه از آن و در نلت
 شود و در نلت ثانی اسقاط جبال باشد و در نلت ثالث مزاج حواصت و آفت ایشان
 باشد خای مرغ در برج میزان در نلت اول برج بیوست هوا می خزان و نلت
 باران بود و در نلت دوم زمین ریح عارضه همان شود و در نلت سوم قوس استخوان
 و آفت راحت ایشان بود خای مرغ در برج عقرب در نلت اول راحت لشکر کرمان
 و سبب کون ایشان بود و در نلت دوم در جرم حرا رت عارضه آن انان کرد
 آن کثرت غلبان خون و در نلت سیوم بیماری باشد خای مرغ در برج
 قوس در نلت اول برج مضاد استعدا و در نلت دوم مزاج خاوه کرد خاصه
 در نیتا اصحاب بلاهی و لغایی و در نلت دوم اسقاط عمل و کثرت زواریان
 باشد و بسیار سوزی بر وقت جنبای هوا بود و در نلت سیوم معتاد بادشاه
 بر یکی از رؤسا با کتافه افشود خای مرغ در برج جدی در نلت اول
 برج موت یکی از غنظا التماس بود و در نلت دوم اوجیه میان لشکر کرمان
 بادشاه افتد و محروم و محروم کردند و در نلت سیوم کثرت اطوار و این باشد خای
 مرغ

شد

مرج در برج اول برج مضرت و خوف لاقوم میا شود سبب آنان
 خامله و در نلت ثانی منقذت لاقوم اهل سفاین شود و خوف خرف باشد و نلت
 ثالث یکی از اهل حرم بادشاه را آفت رسد خای مرغ در برج حوت در نلت اول برج
 نلت ثانی نوزاد آن بود و در نلت دوم امراض صعبه عارضه کرد و در نلت سیوم کثرت
 باوان باشد چون آفتاب از مقابله کو که عیون منصرف شود بسبب عارضه و در نلت
 ناییشان مقدار کرد در چنانکه هر شام ایشان را با فزونی فرجه میزند تا
 آنکه وقت شعاع آفتاب در آید بر هفت خای ایشان قبل اختراق در جانب
 مغز باشد بلا تفاوت حکام خای زهره در برج اشع خای زهره مطلقا کلا
 کند بر اندکی و با درودت در وقت و طلاق و ذراق از نواج و موم و آفت
 زمان و مطران و خسارت ایشان و بد حال خوابن معظمه خای زهره در برج
 حمل اگر در اول شب بود جور و کثرت عطا لیساند و اگر در آخر شب کثرت
 اراجعت و برهنه زردی مردم باشد خای زهره در برج فور اگر در اول شب بود
 سفر اشرف باشد با نقل ایشان از مکان بخان و اگر در آخر شب باشد خصوص
 بادشاه بسبب عکس نزاع کند و آن بادشاه اند و هکلین شود خای زهره در برج
 جوز اگر در اول شب بود مزاج خوشحالی لاقوم مردم شود و اگر در آخر شب بود مزاج
 و اندوه مردم رسد خای زهره در برج سرطان اگر در اول شب بود اندوه مزاج
 مردم بسبب غرایب و اطمینان امور می خزان و اگر در آخر شب بود اندوه مزاج
 و مزاج حال اصحاب کلا بایت بود و در نلت اول خای زهره در برج
 اسد در اول شب حرارت و غلظت هوا بود و در آخر شب شاد هوا
 بود خای زهره در برج سنبله در اول شب شرم خاصه عارضه مردم شود
 و در آخر شب بزن غلظت غلبه عارضه از این بود خای زهره در برج میزان در اول
 شب نماند مردم بافتد و در آخر شب بیماری زنان بود خای زهره در برج جوز
 در اول شب کثرت اشعای مکتوم بود و اضطراب مردم و کثرت اراجعت و در
 آخر شب کثرت فکر رؤسا بود خای زهره در برج قوس در اول شب موت
 یکی از اکابر و عظما باشد و در آخر شب کجر همان بود خای زهره در برج جوز

افق غربی تحت الشعاع آفتاب رسد و بعد از آن از آفتاب که شده
 در جانب شرق نمایان کردند پس بر باطل اظطر رسند و باقیل باقیل کثرت در جلی
 افق شرقی تحت الشعاع آفتاب رسد و بعد از آن نمایان شوند پس بر بیان ظاهر شد که سفلیین
 را خفا هم در طرف شرق دست تواند داد و هم در طرف مغرب و لهذا هر احکام
 خای ایشان را در هر طرف علیهم السلام نموده است ظاهر کو که کتب حقین
 در برج اشع احکام ظهور در سلطه دلاله کند بر عیون اقبال
 رؤسا و منافع و اهل فلاحت و غلامان و طایفه طالب ایشان اهل جلال و وقار
 و مازند خای قدیم و خوشحالی یوران و مردم سالیان و قوه بدین ایشان و بعضی
 طایفه مفرقا بد که زحل بر جمالی مثل کما بیت که از نوزده بلا کثرت است که اگر
 احدی را دید باشد که سبب کند و او را بکشد ظهور زحل در برج حمل دلاله کند بر کثرت
 حروب و فتن در زمین مشرق و قلت طعام و در نواحی مغرب و جنوب و کثرت
 حرص مردم بر شرف و خرابی و بسیاری خطا و از بر و حرامی و کثرت حرارت هوا
 در برت و قوت سباع و هوس کوبید که اگر در اول شب در جانب مشرق ظهور
 کند بزین لاقوم بادشاه کرده و این سبب راجحه در میان ایشان بهرین مراد ازین
 ظهور ظهور است سابقا بلکه عارضه است از نوزده کوبه که در اول شب کما طالع
 بشرط آنکه در طالع سابق از غلبه نوزده آفتاب برقی نبوده باشد و این از کواکب
 ستاره مخصوص علویه است ظهور زحل در برج فور دلاله کند بر کثرت
 باد و باران و فساد طعام در نواحی مغرب و سرما و عظم در نواحی مشرق و مغرب
 و بیماریها و زلزله و و شتر و تها هم عله خاصه در جانب مغرب و نقصان
 میوهها و هرس کوبید اگر در اول شب از جانب مشرق ظهور کند دلاله کند بر بارانها
 مضرت و خرفی اما کن ظهور زحل در برج جوز دلاله کند بر کثرت ایشان و در
 امکان سرما و فساد طعام و وقوع موت و در نواحی شمال و هوس کوبید که اگر
 اول شب در جانب مشرق ظهور کند که مرض لاقوم بادشاه کرده و باران کم
 بارد و فساد استعا بود ظهور زحل در برج سرطان دلاله کند بر کثرت میاه
 افق

در اول شعبه مرض و علل در هر روز زن باشد سبب آنان بهر و زنان
 بادشاه و در آخر شب نلت خای زهره در برج اول شب کون جو قله ریاح
 و در کثرت که همان بود خای زهره در برج حوت در اول شب مرض صعبه امراض
 عارضه کرد و در آخر شب که همان بود حکام خای عطارد در برج اشع
 خای عطارد مطلقا دلاله کند بر باران و نقصان کتابه ارباب جوان
 و معتز فان و مغربا باران و در باران اول سواق خای عطارد در برج حمل در اول
 شب زلزله در زمین مردم از حواصت حادث شود و در آخر شب قطع بیماری
 باشد از مردم و وقوع آن در واجب خای عطارد در برج فور در اول شب
 در بهای عارضه شود خای عطارد در برج جوز در اول شب نیت امراض بود
 و در آخر شب کما یستحق بود خای عطارد در برج سرطان در اول شب دلاله کند
 بر اضطراب از جن غامبه بود و در آخر شب حرارت هوا باشد خای عطارد در برج
 اسد در اول شب شفا هوا باشد و کثرت غم و جزین و در آخر شب میانه بادشاه
 و ملاذمان و کار داران کدورت و نشت کثرت و سفری سخت روی نماید
 خای عطارد در برج سنبله در اول شب بیماری عارضه بادشاه کرده و در آخر
 شب بیماری عارضه یکی از اهل حرم بادشاه کرده یا نوزده خای عطارد در
 برج میزان در اول شب لاقوم عارضه مردم کرده و در آخر شب کدورت هوا باشد
 خای عطارد در برج عقرب در اول شب اجزان و اضطراب بادشاه و عقاب
 اجلا و فرود او باشد و در آخر شب منبله خای عطارد در برج قوس در اول
 شب کون قواد لشکر کرمان باشد و در آخر شب قطع کتاب بود بارون صخر خای
 عطارد در برج دل در اول شب کون در اشع بود و در آخر شب نفع دیا مکتوم
 باشد خای عطارد در برج حوت در اول شب کثرت باران و غم و در نلت
 و در آخر شب کثرت رعد و برق و بارانهای غبار نازک بود سبب کون مرکب
 سفلیین دایما تقریباً متقارن آفتاب باشند بعد از آنکه در احوال بود
 و این بود و کوبید محرق کردند از جانب مغرب نمایان شوند پس بر باطل اظطر رسند
 و در آنجا با سافل ندو میسر کرده اند و در نوزده متقابل آفتاب شوند مادام جلی

آخر

در

افق

و شدت برد و ریاح و عقاوت بزخما و فشا مطعومات و کی و زینت و غیر
 حبوب و کثرت بخار و عقاوت و خون بختن درجه مشرق و عقاوت مغاری عام
 اکثر از سره و در سینه و هر مس کوبد اگر از جانب مشرق در اول شیطا هر کرد
 کثرت از آن باشد در مواضع مستعد ظهور بر بروج اسد دلالت کند
 بر حد و حیثیات صوته قننه و جوی باد های تند و استنداد کوما و سموم و
 مضرت اختراست که نه تنها حیوانات هر مس کوبد اگر در جانب مشرق در اول
 شیطا ظاهر گردد و یا در آن آید و یا خفا باشد ظهور بر بروج سنبله دلالت
 کند بر حد و حیثیات حاده و موت و قنات در میان مغرب و مشرق و بعضی جای
 جنوب شمال گفته اند و حرکت هوا و ظهور علامات استراحت و خاصیت کوبد
 اگر در اوقات زهر با او بود و زان باشد سیماد و شیرکان و اگر بروج او
 بود حد و حیثیات با او عطاره با او بود نگره هوا بود و حد و حیثیات با او
 باشد و اگر مشرقی با او بود قنات و قنات خلاف بود و مشرت از سطح زمین
 کوبد اگر در جانب مشرق در اول شیطا ظهور کند آب و در خفا از آن باشد و باران
 آید و بعد بر بروج در مواضع مستعد ظهور بر بروج میزان دلالت کند
 بر قنطاری و شدت آشوب و زلزله و بادها و سختی کوما و خاصیت کوبد اگر بروج
 در اوقات با او بود شدت بود و بروج خلافت و بروج و حجت و اگر مشرقی
 با او بود یا قنطاری باطل گردد و با عارض مردم شود و زلزله باشد و کثرت
 امراض عین و ظلمت هوا و قنات صحر و زینت و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق
 در اول شیطا ظهور کند ضرها باهل عالم رسد و نفرت باشد و امراض عارض
 خلافت گردد اکثر از سید کی و بقی و بعد از آن از زانی شود ظهور بر بروج
 بروج عقرب دلالت کند بر سفلیت در جانب مغرب و شمال و زلزله اطفا از عجا
 و از سید کی و جلا امراض حاد گردد و در بروج کوش باشد و کثرت از زانی
 و غیره دلالت به مغرب و مشرقی و قنطاری با او باشد و زلزله و کوش

نخل

10

باشد و سندنه شانه حادث کرد و بعضی مواضع برون شود و اگر بروج قریب با او بود
 کوبد و بسیاری صفای هوا بود و در بجم تا کوبد باید هر مس کوبد اگر در اول
 از جانب مشرق ظهور کند اعدا و خواج بر باد شاهی میرون آید و اکثر در
 از مکان خود انتقال کند ظهور بر بروج قوس دلالت کند بر اول عالم و بروج
 مغرب و خاصیت کوبد اگر بروج زهر و زهر قریب با او باشد قنات و شیطا امراض عارض
 کرد و در بروج و ذات الحجب و حیثیات در در پای و زلزله ظهور و قنات صحر و زینت
 بود و هر مس کوبد اگر در اول شیطا از جانب مشرق ظهور کند و خواج و حیثیات
 عتله عارض مردم شود ظهور بر بروج حدی دلالت کند بر حد و حیثیات از آن
 و زلزله با دها و کثرت خوف و بروج در مردم و وقوع حوب و حیثیات مشرق و کثرت
 در عالم و بسیاری صحر و زینت باشد ظهور بر بروج در اول عالم کثرت خوف و بروج
 در عالم کثرت قننه در اکثر انام و خلافت و بخت نسبت به بادها و موت در زمان
 و جویان و خفا غنا و واج و خاصیت کوبد اگر بروج انام و زلزله باشد قنات
 زینت بود و اراجعت شایع گردد و اوجاع عارض مردم شود و اکثر طغیان کند و نقصان
 غلات باشد و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق در اول شیطا ظهور کند و کوشان مردم
 رسد ظهور بر بروج حوت دلالت کند بر حد و حیثیات مشرق در اول شیطا ظهور کند و کوشان مردم
 سرا و بر سر سبها و کوش و زهر و مقابله با مقادیر و استنداد با او ظاهر مقابله
 داشته باشد خاصیت کوبد اگر بروج شیوع باد و قنات طهاره و امطار بود و سلاخی
 اشجار و کثرت اشخاص بر سیماد و بروج ظهور بر بروج مشرق و در بروج اشخاص
 ظهور مشرقی و مطلقا دلالت کند بر صلاح اقباضه و قنات و ارباب ناموس و حشر
 رعیت و خوی خا طایفه نزاری و کوش و زلزله و زلزله و زلزله و زلزله و زلزله و زلزله
 که مشرقی در مجال مثل می فاضل است که بلا و مکر و سبها بر سر و کوش شده باشد
 در جهت راحت و سمت نزدیک بد برفته بلند فخر و معتبر شدن باشد ظهور مشرقی
 در بروج حمل دلالت کند بر قنات امراض و اگر حیثیات واقعت شود در هر سر و روی باشد
 و سلاخی غلات مخصوصا در زمینهای زهر و بسیاری باران و هبوب ریاح شمال بود
 و حد و حیثیات در مواضع سرد و کوه با بجا و تقطعا عاقرها و غیر آنها و قنات

طیور بود و بسیاری خیر و استکان باشد و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق در اول شیطا
 کثرت سرما و باران و غم باشد ظهور مشرقی در بروج ثور دلالت کند بر کوش بعضی
 از عانی کتب و بسیاری سرما و باران و غم باشد ظهور مشرقی در بروج ثور دلالت
 کند بر کوش بعضی و با نقصان میوهها و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق هنگام شیطا
 کند کثرت امطار و با ظهور ظهور مشرقی در بروج حوت دلالت کند بر زلزله و جویان و
 بیماری طایفه مردم و علت اشجار و اوجاع عین خاصه در زمان و در حوج و حیثیات و قنات
 آتش شایع و عطاره و کوشان هر مس کوبد اگر در جانب مشرق هنگام شیطا ظهور
 کند کثرت باران باشد در اول مشرق و بسیاری طوبه و کوش در وقت ظهور
 مشرقی در بروج سرطان دلالت کند بر حد و حیثیات خاصه در جهان و جوشش و بروج
 دهان و از زانی غلات و کثرت باران و بعد بر بروج آمدن با شمال و طغیان
 آنها هر مس کوبد اگر در اول شب از جانب مشرق ظهور کند کثرت امطار و با ظهور
 و اعتدال ظهور مشرقی در بروج اسد دلالت کند بر حد و حیثیات بواسطه وزله و سرفه
 و حوج حال غلات و اشجار و نقصان و قنات و موت شریف و بیماری بعضی از بروج
 و زلزله با دها و نقصان آنها و هر مس کوبد اگر از جانب مشرق در اول شیطا ظهور
 کند یا راهای نافع و از زانی سبها و حوج سبب مردم و کوش و حسد و از زانی
 اعتدال از اجا باشد ظهور مشرقی در بروج سنبله دلالت کند بر فشا در خفا و سبها
 انکور و امراض اس و در بروج و در بروجستان سرما و برف و برف باشد و بروج
 و بروج تا سیماد و در بروج و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق در اول شیطا
 ظهور کند قنات باران و غم باشد ظهور مشرقی در بروج میزان دلالت کند بر بسیاری در
 سر و بیماری زان حامله و طبیعهای باران و کثرت باران در بروجستان و هبوب بروج
 کثرت و بسیاری اعتنا صحت هر مس کوبد اگر از جانب مشرق از شب ظهور
 و در بروج و زلزله سبها بود ظهور مشرقی در بروج عقرب دلالت کند بر کثرت
 اوجاع مختلفه خاصه در دنیا و هلال انکا و هلال و هلال و هلال و هلال و هلال
 امطار و بروج خاصه در بروجستان و بسیاری در بروج و نقصان اجناس و انباشته شدن
 باران و کثرت کثرت و سلاخی در بروجستان و موت و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق

برج

هنکا و شام ظهور کند در دها خاصه در بروج در میان مردم شایع گردد ظهور مشرقی
 در بروج قوس دلالت کند بر کوش مردمی عظیم القدران اهل مشرق و کوشند حلالی و طغیان
 و اوقات در کتاب و کثرت نامل و اول اعتدال هوای زمستان و حد و حیثیات و و با در
 اما توان فصل و سبها و خوی و زینت میوهها و کثرت کوشها و کثرت سبها و کوش و
 هر مس کوبد اگر در جانب مشرق در اول شیطا ظهور کند در بروج حوت مردم شود مشرقی
 بروج حدی دلالت کند بر بروج و سر و هلال از حیوانات حلال و سرها و بروج و بروج
 با دها و کثرت آنها و وقوع حوب و حکه در زمان مردم و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق
 در اول شب ظهور کند و هم عارض خلق شود و بروج و در بروج و هر
 شیوع باید ظهور مشرقی در بروج حوت دلالت کند بر امراض سر و عارض حکه در مردم
 و عرق کثرتها و هلال اهل دنیا و هبوب ریاح نافع بروج و کثرت کوشان اول
 در کثرت انام و کوشان و کوشان و اطفالان همت نمایند و هلال ظهور و در آب
 بروج و کوشها از برف تیار شود و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق در اول شیطا
 ظهور کند کثرت کوش و بلا در عالم و قنات ریاح باشد ظهور مشرقی در بروج حوت
 دلالت کند بر خوسد بی اهل عالم و حوج احوال ایشان و از زانی بزخما و سلاخی
 غلات سبها میوهها و بیماری زان و کوشان سیماد در فصل باران و قنات مالی
 و شدت کوب و عسر ولاده و عله در بنا حنا و هبوب ریاح شمیلد و مردمی
 زمستان و بروج زلزله و بروج مردم و قنات کوشندگان و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق
 هنگام شام ظهور کند کثرت باران و غم باشد احکام ظهور بروج در بروج اشخاص ظهور
 بروج مطلقا دلالت کند بر حوج حال اشکران و امراض سبها از آن و سلاخی ایشان کثرت
 نوباید و منافع انطباقه و بروج و خوی و سلاخی و سلاخی و سلاخی و سلاخی و سلاخی
 و سلطان الحقیقین علامه طوسی سبها باید که بروج در بروج مثل مشرقی بود
 کرد و خلاف صیقل که اصلاح آن فرموده اند و کندی و باران نباشد ظهور بروج
 در بروج حل مطلقا دلالت کند بر کوش هوا و هبوب عموم در ابد و بروج و بروج و بروج
 مرفعت حیثیات و در بروج حوج در بروج مشرق و شدت حوج و حوج امراض و غنا و بروج

هنکا

ظهور برنج در برج قورده لاله کند بر حسب حال ذریع و نباتات و موطن در میان چهار ایالت
خاصه که او ان و کوه سفیدان و کوه بارها و تفاوت برنجها و آفت خلایق و در میان اهل جنوب
و شمال و جزن اهل شام و اکثر در جنوب و هر مس کوبید که اگر در جانب شرق هنگام شام
ظهور کند قطعی شایع گردد و امتناع باران باشد ظهور برنج در برج جوزا خلاصه کند
رسیدن به اهل قلم و حسن حال نباتات و اشجار و خوشی طایفه و کثرت باد و قوت در
دزدان و مریض و قتل در این زمان بسیار است و چون کثرت برنج قورده باشد با حوائج
مزاجها باشد و در جنوب سیمیا در درختان ظهور برنج در برج سرطان دلاله
کند بر کله عساکر و کثرت در طبخ و ظهور قاطعان طریق و حد و قوت غارت و
امراض جاده در مردم اکثر برنج و آفت اعضا و در سینه و کله و تفاوت برنجها
و میل در ممالک و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله
شام ظهور کند و غایت در کله و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله
اسد کله کند بر کله و کثرت ظاهر و سلسله سباع در راهها و کرافت معدی
و از این حیوانات و سلسله می زار غایت و قوت کرمها و حد و قوت امراض جاد
نوعی و حد و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله
جانب شرق قوت شام ظهور کند باران اندک آید و نزول قطرات باشد ظهور برنج در
برج سنبله کله کند بر کله و در میان و در سیدک آفت بر سماع و در کله
حرارت و جوشش اعضا و در جنوب و جنوب باد ها میزند و حاصل سینه کله
بقوت باد کرده است و اکثر برنج در این زمان باشد در ناحیه جنوب شرق و جنوب
یود و هر مس کوبید که اگر در جانب شرق وقت شام ظهور کند در ایالتها باشد یا در
عظیمات ان اعیان و ظهور برنج در برج میزان دلاله کند بر کثرت موت و بسیاری
دزدان و فرج آدمیان و در قوت باران و قوت میوهها سیمیا انکور و برنج و در کله
اسعار و هر مس کوبید اگر در جانب شرق در اول ظهور کند باران بسیار باشد
و حد و قوت رعد و برق و صاعقه بود ظهور برنج در برج عقرب دلاله کند بر کله
اموال و شکر باران و در جنوب شرق و در ایالتها و در ایالتها و در ایالتها

داجا

کله

و نقصان مزارع و ظهور خوشتر لاله ارض و موطن و نباتات و موطن در میان چهار ایالت
خاصه که او ان و کوه سفیدان و کوه بارها و تفاوت برنجها و آفت خلایق و در میان اهل جنوب
و شمال و جزن اهل شام و اکثر در جنوب و هر مس کوبید که اگر در جانب شرق هنگام شام
ظهور کند قطعی شایع گردد و امتناع باران باشد ظهور برنج در برج جوزا خلاصه کند
رسیدن به اهل قلم و حسن حال نباتات و اشجار و خوشی طایفه و کثرت باد و قوت در
دزدان و مریض و قتل در این زمان بسیار است و چون کثرت برنج قورده باشد با حوائج
مزاجها باشد و در جنوب سیمیا در درختان ظهور برنج در برج سرطان دلاله
کند بر کله عساکر و کثرت در طبخ و ظهور قاطعان طریق و حد و قوت غارت و
امراض جاده در مردم اکثر برنج و آفت اعضا و در سینه و کله و تفاوت برنجها
و میل در ممالک و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله
شام ظهور کند و غایت در کله و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله
اسد کله کند بر کله و کثرت ظاهر و سلسله سباع در راهها و کرافت معدی
و از این حیوانات و سلسله می زار غایت و قوت کرمها و حد و قوت امراض جاد
نوعی و حد و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله و در کله
جانب شرق قوت شام ظهور کند باران اندک آید و نزول قطرات باشد ظهور برنج در
برج سنبله کله کند بر کله و در میان و در سیدک آفت بر سماع و در کله
حرارت و جوشش اعضا و در جنوب و جنوب باد ها میزند و حاصل سینه کله
بقوت باد کرده است و اکثر برنج در این زمان باشد در ناحیه جنوب شرق و جنوب
یود و هر مس کوبید که اگر در جانب شرق وقت شام ظهور کند در ایالتها باشد یا در
عظیمات ان اعیان و ظهور برنج در برج میزان دلاله کند بر کثرت موت و بسیاری
دزدان و فرج آدمیان و در قوت باران و قوت میوهها سیمیا انکور و برنج و در کله
اسعار و هر مس کوبید اگر در جانب شرق در اول ظهور کند باران بسیار باشد
و حد و قوت رعد و برق و صاعقه بود ظهور برنج در برج عقرب دلاله کند بر کله
اموال و شکر باران و در جنوب شرق و در ایالتها و در ایالتها و در ایالتها

قوت باران و فرج خوابین و مطربان و طبع قلوب ایشان و عین کثرت باد و محقق عظم
خواج نصیر لاله و درین مفرط باید که در هر درختان مثل بن بود ضعیف بچاره که لایق
و مکاره و از کله نشسته باشد و سلسله مملکتان غایت ضعیف دل و بدن و مستحق طبیعت
فصل و اجالت اسلیم با مک باشد ظهور برنج در برج حمل دلاله کند بر سیمیا و در کله
بر داری شکر باران و کثرت فراغت مردم و ظهور برنج در حال مواش و اشجار
و اعتدال هوا و در عظام و اشرف و بسیاری منافع و فواید و کثرت باران و غم و
زیاده شدن آنها و اصلاح حال هار و با ظهور برنج در برج قورده لاله کند بر کله
و اشعار و اشجار و در فاهیت مردم و کثرت درخ و سر و در فرائض سال و خوشی مردم
و باغات و بسیاری باران ظهور برنج در برج جوزا دلاله کند بر سلسله
مزاجها و خوشیها و بسیاری حیوان و کثرت باد و بسیاری شق و خور و وفور
تسلسل ظهور و حیوانات ظهور برنج در برج سرطان دلاله کند بر کثرت موت و
سلسله غلات و میوهها و خوردن باران و زیاده شدن آنها و اصلاح حال باران
ظهور برنج در برج اسد دلاله کند بر سلسله زرع و غلات و آثار و از این زمان
و زیاده در قوت اشرف در جانب مشرق و قوت خالی باد شاد و ظهور برنج
موزه و سلسله ضاره و باد های صعب در دریاها و کثرت اخبار ظهور برنج
در برج سنبله دلاله کند بر فواید ارض و امراض در میان انان و کثرت رشا ایشان از
وفواید و منافع تجارت و سلسله زرع و نباتات و اشجار و قوت طعام ظهور برنج در
برج میزان دلاله کند بر سلسله مردم از امراض و عوارض و از این و فرائض و ظهور
فرج و سر و در عمار و آمدن باد و باران و خوشی گشت و زرع و کثرت ظهور ظهور
زهره در برج عقرب دلاله کند بر ظهور برنج و حد و قوت امراض در خوابین و سایر
و اصلاح حال نباتات و آمدن باران و کثرت آب ظهور برنج در برج قورده لاله
کند بر کثرت فرج و سر و در عمار و میل ملوک و سلسله انان و عظیمات انان و اصلاح
خالد و آب و مواش و در زمین باد بسیار و در سواهی و بدن نامی نهاد و اهل ظهور
زهره در برج جدی دلاله کند بر حسن احوال مردم و بیادری بران سالخورد و کثرت

زرای

۴۴۰

و منکر ظهور عطار در برج سنبله دلالت کند بر قوت و تحویب و فتنه در زمین
 حجاز و حدود امراض شرعی و در درجه چم و وجه ظهور ضایع شدک غلات و اگر بر سر با او بود
 از جانب غیر خود بافتند ظهور عطار در برج میزان دلالت کند بر شدت ریح و کثرت
 مطر و حلال مردم و اگر مقابل برج بارسل بود در درجه و هلاک ستوران باشد
 و موت در جانب غرب و ظهور او از جانب مغرب باشد احمد الجلیل گوید در
 اعصاب اکثریت برودت عارض شود و در کوش و چم شایع گردد و از سر ما گوید
 را تقصیر است و اگر فضل در خیال با او بود موت بسبب او و کثرت باران باشد ظهور
 عطار در برج عقرب دلالت کند بر کثرت آهها و از زبان منخفا و قتل در نواحی جنوبی است
 عبدالجلیل گوید چون در قتل در ناحیه شمال بود و حدیث او این بوده است مدار و کوش
 و چم و امراض متناوب و زول باران و قتل زرع و تحویل در زمین مغرب و اگر
 زحل با او بود در تمام عالم و باران بسیار در جانب مغرب و اگر زحل با او بود در
 عظمی باران اندک آید و بر سر سببا و اگر قوت قتل موت و کثرت بود ظهور عطار در
 برج قوس دلالت کند بر شوق ریح و غرق سفین و کثرت طحان طریق و میل مردم بر آب و کثرت
 و ارتفاع امضا و آفت اکابر کتب و کثرت در درجه چم و کوش و بر سر هوا و قتل
 باران و کثرت بر سر باشد ظهور عطار در درجه حیدری دلالت کند بر حد و غنای مردم
 در بوم از در ارت و حسن حال ذر و مع و بنا تاقت و مواجی و از زبان جنوبی است و رفع
 لال و در درجات الارض و بعضی اماکن متعلقه بر سر جای و فتنه در جانب مغرب و کوش
 اطفال و عورت و کوش و از مقام منحل بدی باور شود و از زبان مغرب میگوید
 و اگر بر سر با او باشد امطار در سیم و در ناحیه مغرب ظهور عطار در درجه چم و کوش
 دلالت کند بر قتل باران و حمله عساکر و نواحی مغرب و قتل و کوش و در درجه چم و کوش
 و وقوع خوف و حدیث برکان و ترس و وقوع و نطفه ظهور بود و اگر زحل با او بود
 زبان اکثریت مار ننگ رسد و اگر زهره با او بود علامت آسمان ظاهر گردد
 شرقی و حیات عارض خلق شود ظهور عطار در درجه حوت دلالت کند بر
 بسبب آهها و زول باران ها و انبوهی بک در طرقت جنوبی و خروج و با در درجه
 از شرکین و فساد در اعمال و اهل قله و اگر مشرقی مع نفس خود فانی طعام بود و در

در درجه چم و کوش
 در درجه حوت
 در درجه میزان
 در درجه عقرب
 در درجه سنبله

و بعد از آن ایضا در ایشان زایل گردد بعد از انقباض آب انساب ایشان در تقرب جویند پس
 روز بروز زیاد شود تا که بعد از آن انقباض انقباض در آنجا انقباض شود
 ضربت که از ایشان از این صفت بود و در آنجا انقباض انقباض
 و این صفت از ایشان زایل گردد و بعضی گویند که حدیثی است و در تقرب و بعد
 نود درجه است و این قیاس قیاس است و این قیاس اول باقیست اعتبار کنند و آن
 این چنان بر وفق گویند که بعد از خروج اشعاع چون بعد از انقباض انقباض شود و بعد
 نماید ایشان را ضعف التفرق بنمایند تا که بنود در درجه سنبله و بخار و در آنجا بعد
 نام تفرق ایشان بر چیزه اما سفلی چون از حد تحت اشعاع خارج شوند و در طرف
 مشرق و کنار زمینی باشند در طرف مغرب و کنار شرقی و این حال از ایشان زایل گردد
 و نامتصدیه صفت اشعاع نشوند و غایب نشوند و تقرب زمین و کوه که از اشعاع
 رباط انقباض باشد و نهایت آن در هر چه جهل هفت درجه در عطار در جهت هفت
 و پنجاه گویند کوه که در شرقی باشند و در تقرب زمین و هفت درجه از ایشان
 و این نیز از سن شهاب گرفته اند و تقرب را نیز از سن شهاب تا سفلی معکوس این
 باشند و در تقرب قوی اند و در تقرب زمین و معادل اول اصطفا لیر گوید چم و کوش
 در تقرب صلح جویند و در تقرب صلح صلح لیر که قرابا مغرب صحتی هست که در
 انست و صحتی حقیقه هم از کلام او مفهوم معلوم است که میفرماید که بعد از ظهور
 قرصه مغرب است که اصل برودت است موافق طبیعت قرصه و صدمه احتقایی او صحت
 مشرق که اصل حرارت است بر سر را با مشرقی کمال مخالفت باشد و با مغرب کمال موافقت
 وطن او در مخالفت وقوع او را در طالع اجماع خلاف اولت دانسته اند و از کلام صحتی این است
 کند چنان مفهوم میگردد که قوت سفلی در تقرب است چنانکه اولی آنکه تقرب
 در سفلیین تلبیل القدر است شرق و تقرب رحل در بود و این عشق و عقوبت
 این است که کسی گوید در شرق زحل مطلقا دلگشا است و در شرق سعادتی در
 حور و صفا است و بعد غروب و کوه اعمال نایفه و تقصیر بدن و تحصیل اموال در اینست

باقیست
 در درجه چم و کوش
 در درجه حوت

یا حی و یا قیوم
 صادقه و با وجود
 و سکون
 مساوی است
 و الفیاض و هم
 مشهور

تخصیصی است هر در حال آن نوشته طرزها را بنامش بند مسکن آن است و بنامش و غیره
 ظفر و بنامی حکام هر چه در دلاله کند بر حق حال خوابین و مطربان و خواجگان
 و بسیاری هم و بعضی فرخ و طرب در مردم و سخت پاران و کثرت نکاحها است
 و کثرت حیوانات و سوز و میل و غیره و نام و در واج با دارا قش خالصه بنامش
تنبیه افضل المحققین و اعظم علامه طوسی قدس سره میفرماید که قوی کو کعبه در شرف
 سر او و غنایا زهره است لکن چون از درجه شرف بخاورد نماید مضموم و عیون کرد
 از جهت مفارقت بر شرف و موصلت بر جمل که وصال و هند بخت و است **تنبیه** کثرت
 شرف الدین بودی آورده که چون در هر چه در شرف یا حوالی آن در دایره و قریه
 ثریا در سلطان بود بر تیغ و قوی بخت درین راد و روز قوی بنویسند و بوقت سعادت
 در بخت با خود نگاهدارند و در تمامت و ممانعت از عظیم کند احکام شرف عطا
 دلاله کند بر مویق و قوت حال مستوفیان و مستوفیان و عیون پاران
 و تجار و اهل قلم و علمای اطباء و نجوم و معیون و معیون و معیون و حکایت
 و در واج با دارا کتاب و کتابت و در تیغ پیشه کاران و در سیدان انبیا است **تنبیه**
 در کتابت که المراد من کور و مستطوره است که چون عطا در بدین شرف واصل شد
 بر تیغ و فرود هفت رهنه است و در عقربان و کلابه بر یک باس و با باره که اکثر
 کند چون فرود شرف باشد که باس شرف است چون در هند آن عمل باطل بود و اگر
 داخل طالع آن مکتوب بود لکن است و لکن باقی احکام هر چه در دلاله کند و منزل
 و منزل حال مالوک و سروران و بزگان و کثرت با دارا و میلاد و حور و زنگار
 و خنکی هوا و از این اسب و کثرت با دارا در زبان و صراط فان و از این طلال
 و لعل و اوقات و زینت و نکاح پاران و بسیاری معارف احکام هر چه در دلاله کند
 و تفرقه عامه و کثرت با دارا و است کثرت با دارا و بسیاری عورات و اطفال و
 با رجا با مسافران و خویر و فرخت و تیغ و نایب و خوف و لشکر با رت
 خن و در زبان و احبش و فرخ با دارا در وقت احکام هر چه در دلاله کند
 بر وضع حال مالوک قلم و تفرقه اشرف و رؤسا و صحابا نشینان و نقصان
 کثرت و زرع و بسیاری زمین و هلاک مستوران و عیون بنکان و بزگان و غیره

خواجگان

خواجگان و در عقربان

و

زهره دلاله کند بسیاری وضع خوابین و مطربان و خواجگان و کثرت با رت و آفتاب
 و عطربان و آفتاب شمار و نامار و تنگ و لخت و از این تنبیه و کثرت احکام و اهل عطا
 دلاله کند بر کثرت و معقل جمال و اهل قلم و در زبان و اخبار در تیغ و جستن با دارا
 معتدل و خطا در عاقل و قدر برت و بسیاری عامه و بسیاری کارها و در این معنی اهل
 صفة احکام و بال فرقه دلاله کند بسیاری عامه و نشانیات بی و سرگردانی تیغ
 و جواسیر و نقصان آنها و تفرقه مسافران و زمین نان و دختران **تنبیه** در
 احکام و جوی و حیض کو کعبه احکام و در دلاله کند بر صلاح احوال و کثرت با رت
 و قرآ و اهل جوش و زراعت و کثرت خوابین و طبیق کوب اکواد و اهل جبال احکام
 مشرفی دلاله کند بر صلاح قضاة و اهل بن و علما و فضلا احکام و بر تیغ دلاله کند
 بر طبیق کوب اخرا و اخبار و کثرت فواید انسان و قسمت آفت حور و بسیار احکام
 و بر تیغ دلاله کند بر قوت مالوک و جمع شدن اتران و کوه و هوا و مدت کثرت
 و بر تیغ دلاله کند بر صلاح احوال خوابین و مطربان و طبیق کوب زمان احکام
 و بر تیغ دلاله کند بر صلاح احوال کتاب و زرا و اهل قلم و مستوفیان و عیون پاران
 و احکام حیض صدا احکام و بر تیغ بود نیا با بد کرد و الله اعلم و کثرت با رت
 اخوان الصفا هر یک از کواکب الاولی که عارض ایشان میشود باری تشبیه کرده اند
 که درین احکام بسیار داخل است و طالبان را بسیار مفید و اینچنانست که کو میدار
 میان کواکب شمس مثل بادشا: هیست مسافر این مثل جنود و اعوان و اضا و فر مثل
 بادشا: داده و ولعهد و عطا در مثل مستوفی و کاتب و وزیر مثل همکار و در بعضی
 و مشرفی مثل وزیر و وقصی و اهل فنوی و در مثل صاحبان و در هر مثل جواری
 و خدام و افلاک و کواکب مثل اقالیم و بروج مثل اولیایات و وحد و در پیچ و
 مثل هلاک و نقصان و در جانش مثل قرا و دقایق مثل جملات و اسواق و ثوابی مثل
 منازل و کواکب در درجات مثل ارواح در اجزا کواکب رخا خود مثل شخصیت
 در شمس خود در میان عرض خود و در هر چه در دلاله کند بر تیغ شخصیت خود و بی اعتبارند
 است و در بعضی مثل شخصیت که از مراد خود ساقت شده باشد و در بعضی
 مثل شخصیت که در احتراق مثل شخصیت و بعضی شرف به هلاک و در اقامت
 مثل

تشبیه احوال عوالم
کتاب انتخاب احوال الصفا

مثل

و

اولی که بدین یاریت مستحق اجتماع و استقبال از نجاست و همچنین در وقت ترمیم زمین بر ترمیم زحل
 پس هرگاه این سه مورد بوجوهی با شمع سعید و در بیت حدی باشد دلالت کند
 کسیا اختلافی نخواهد بود و مورد بود و حصول همیشگی با ساقی و اگر ترمیم یاد بدین سخن بود
 حکم و عکس باشد و اگر در یکی از دو وقت بود که نیست برز و نیست که کارها و شدت
 سردار و قفس روز بدن باد های ناخوش خاضع دلو و اگر در یکی از دو وقت بود
 بود کساد و هوا باشد خاگردوس و میل مردم مصالح و غیره و نور داد القضا و اگر در
 یکی از دو وقت بود میان خلائق خصوصیت اقتد و باد های سخت وزد و در موسم
 گرم شود و اگر در زمانه اقیاناب بود هوا خوش گذرد و در وقت گرمای کند مردم
 بزرگ جویند با عظمی اختلاف بسیار کند و اگر در یکی از دو وقت بود مردم با هوای
 مانا یار باشند و ظلمت شاط بود و در خلائق و وقوع بانند کرد وقت و اگر در یکی
 از غله های عطارد بود که کثرت کفتگی مردم باشد و همت و همتان خاص در جنگ
 و جنگی و کتابت و خصوصیت های یونی مانا یار باشند و اگر در زمانه قمر باشد در
 باران یار دفع کارهای عوام الناس باشد و خیرها رسد **حصص** را حکام سزای
 ممانی اوداعی شعری جوهر و فریبان روزها و از آنکه قور و خویشاند و کور
 و کوری از ور و ششتر و عظیم در زمین قوا نیست و درین زمان در شب
 هفدهم مردم اماه جلالی طلوع میکند و همس حکم در وقت طلوع او وقوع قمر را
 در هر یک از بروج اثنی عشر حکام فرموده و تعطیل حکیم از انسان قدم لغت علی
 نقل کرده و در سطرالطالعین استخراج آن از کتاب عز و الامار کرده و اهل آن
 آنرا از غرض تقدیم معترف داشته اند و اما از آن بعد از بروج اثنی عشر کتاب نقل
 کرده تا اهل آن فن از آن مستفید گردند **ان الله اعلم** پس اگر در وقت طلوع قمر در وقت
 بود دلالت کند بر کثرت باد و باران سیماء در سوله و جوهری سفایر و طغیان
 اغار و عبور و کثرت حیوانات بری و جوهری و ظهور حضرت الامیر خا صلیه و شکای
 مردم از آن و حصول صفتی بهتر از شوی آید و میوه ها از آن خورد و غذای
 در این وقت باشد و قور اسلم و اول است و کثرت الحف بود و مناج
 شتر و غیره بسیار باشد و خوک و مار طغیان نمایند و بسبب آن باشند و مرض

آنست که در روز میمان خلق شایع گردد و وجع خلق و رعاع و در مدینه نزار رخ کرد
 و میت بخاری نماید و بیماری و باد ریه نضار می کشد خاصه کودکان ایشان
 و خروج خواجگ در ولایت مصر و شام و درم اتفاق افتد و حرم و ادا اتفاق واقع
 شود و انواع خود را آن بلاد مستظهر باید و خط و کران در حویات هم رسد و
 مغرب بر روی برده شود و مردم مضطرب گردند و اگر در وقت طلوع شعری قمر در وقت
 دلالت کند بر وقوع برف و جلد و کران نخبه و ضرر رسیدن از اختلاف با شرف
 و حرب و قتل در ولایت مصر و صعب مصر در زمین شام می آید و لشکر که مستعان باشد
 به یار دنا حرج سست همد و فرمانک شام غالب گردد و دیگر از اعضا از وطن خود مهاجرت
 نمود و موضوع دیگر بود و در ان موضع نکست باید و دنیا نبت و نیمه واقع شود و باد شام
 بر یکی از غلظت یافتن بقتل و جزمانه همد و لیک و کوک سفند شیوع باید و اهل
 کفر در بلاد اسلامه کنا بس و هیاهو کناستند و مردم از کوشا باید و غلامان آنقدر
 هوسمت ظهور یابد و در فضل رشتا حجازی و صدراع و حیات و عزالت عارض کرد
 و از زال الناس قوت گیرند و درین سال شخصی که اول اسم او بیانه با شمع شمشیر
 ادا کند و اولت حوسب کند نماید و اگر در وقت طلوع شعری قمر در وقت
 کند بر نیکو محصولات و میوه ها و اول سلطنت یکبار ملوک و طغیان استیلا و کثرت
 ریاح شام که کج محصولات صحیحی از آن جوهر و در کربان و لیشیا و خوش سل
 و باران و جلد مردم در مستان و قضا موش و مور و از برای کندن در اول سال و کون در
 آن سال مردمی و برف در زمستان و جلد و در چشم و عدل عفاف و موت و کوا و بزفا
 و حور سلطان بر رعیت و مردم بم بشکند و در جنگ کثرت غنائم ایشان گردند و
 از قرضه آن آرا کشتند و قرضه بخور بسیار بود و نوازش و خوش نسیا خاوند کرد و
 از غنای الناس بسیار برینک و مردم از اوطان بگریزند و در زمان بسیار بودند و معا
 کثرت کنند و از آنجا بلغا گردد و در ولایت عرقش در دست همد مردم در
 عجز ش شوند و دولت قوی قوی انتقال کند و میثاق یادش که یکی از مشرف
 یکی از مغرب بود چند شود و لشکر مغرب عزیمت نماید و شخصی را یکی که اول اسم او
 یار باشد درین سال در عزیمت میرد و اگر در وقت طلوع شعری قمر در سطر باشد

ان

دلیل کند بر حصول مردم از طاعت کجی و خلائق میان علمای سوره پادشاه از موضعی صحیح
 و مستجاب شدت دعا و فیض و مساکین و محدثت بر سر صدر بود و هلال بود از آن
 معال و عمر و بزرگت جلدی و حصیه و ذات الحجب و درین بزرگت دهد و قتل
 در زمین مصر و شام و در هر یک از این غلظت الناس و سوزن و همواره باد شام در
 و مستجاب شدت آن و تغییرات در ولایت مصر و از برای در اول سال و بسیاری
 انکه در وقت سال بر تفرقت و در ولایت سکون و به خط و موعود به بار باره سفایر است
 رشت و باران و با طاعت کرد و ممان و ممان و ممان در وقت ظاهر کرد و کوا و بزفا
 آفتاب عکس رسد حاصل عسل نفا و اکثر رسد وجوده بنفصا کند و باد شام
 با باد شام کبر لانات کند و موش و ملج بسیار بود و جوهرش در زمین هم رسد
 و طوبی آفتابند و همس اول نام او و باص باشد بیماری عظیم یابد و اگر در وقت
 طلوع شعری قمر رسد باشد دلالت کند بر کثرت باران و کران کثرت و هوا که
 در ولایت شام و از برای آن و کثرت مصر اما در آن سال آنجا بزرگ کون کند و از آن
 و کوا و در آن زمان و فراوان باشد و جو ممانیکو آید و نقضای بر جود قریه شخصی
 بزرگ و نایب از آن رسد و باد شام بسیار وزد و زمستان سخت کند چنانکه
 آفتاب درین در حجاب صحاب نماند و کوا کسله انظار که و لشکر او را و بجه
 عظیم پیش آید و در ولایت مشرق جوهر عظیم شود و حدیث دلالت و رخسارت الاض
 بود و خنده اغیار رطل از ندری برنگ رسد و جمع در میان مردم شیوع یابد و
 در در معاد و در لیشیا بود و باد شام عظیم الشان فرورد و نش در زمانه و
 اسوق افتد و بزرگت روز اول شام سزای کفر میمانند و اهل نشا التز در غلظت
 اندازند و باد شام در عرب از مکان خود جوهر میمانند مردم را اسیر و دستگیر
 کنند موت در در و آب هم رسد اکثر در کوا و کوسفند و بزرگ شتر و سال مردم
 سخت گذرد و از ولایت در هم جوهری و سلطیم و مستحاله نمایند و درین زمان
 حاصله باشد و شخصی که نام آن باشد درین سال از با قاده مقلد شود و اگر
 در وقت طلوع شعری قمر رسد ستمه بود باد شام وقت رخساری عظیم پیش آید
 و اول سال بسیار خوب گذرد و موش بسیار بود و در میان مردم خوف بود که در

و دروغ شایع گردد و کرم و محصولات افتد و نضی و اصل صاحب نشود و انکور کفر آید
 و خرم لیشیا بود و باد های تند در زمین شام و نزدیک کرد و در ولایت مصر اضطراب
 استقامت کند و وجود و کوسال از آن شود و چون نه نصفا کند و قطع باران
 شود چنانکه مردم در با استغنا اشتغال نمایند موت نمایند در علم بهر رسد
 و کله لیشیا باشد و غسل نیکو حصول رسد و بزرگ بقتل رسد و کشیدها بسیار عرق
 شود و باد شام مغرب بزرگی را در رطوبت شرفی و بود بقتل رساند در زمستان بر
 و جلد لیشیا بود مردم بسیار کثرت کجا استقامت می نماید و نا بود کرد و در عود شدت
 الاض احداث کرد و امر از حاده و بعامل مسام در زمین مردم شیوع باید و موت
 فحاه اتفاق افتد اهل مصر شام مردمی جلیل القدر را بقتل رسانند و عقارب و
 حیت و زنا بر بسیار باشند و غنای را اسقاط اهل عیرو بقتل واقع شود و در زمین
 باشند و ریاح غریبه و در لیک کرد و فشا بعضی حصول لاد رساند و شخصی معروف
 در اول اسم او بیای باشد باش باشد بجز و یا بجز شود با بیماری مشرف به لاکت
 و اگر در وقت طلوع شعری قمر در زمین باشد دلالت کند بر کثرت ماهیا بسیار
 استیلا و از برای کند و ترمیم باشد و کثرت خنیا از انجا مردم رخیزد و صلح
 انبثت مانا یار شوند و باد شام را است برعالیا شفق رحمت باشد لیشیا و بدین شخصیت باید
 و رواج علم و داد باشد و چندگاه اجناس طرود و کثرت و کثرت و موش اندر آن بسیار
 و فاسد گردد مردم مورسند باشند در و حور و سخت شود و اشو نیز در بیت المقدس
 حادث گردد و در شام اضطراب و بجه خور در اول حاکم و اوله حادث کرد و در آن
 نخبه بود اما حکومت صحی ابدی نقض کند و در ولایت مصر مصلح قریه از قضا و قضا قتل
 و نایب می نماید و خواجگ بر در آن آید و انجاش مشرفه با اهل مصر سد نفع ایشان نمایند
 و در فضل خان رخ مردم در و از طریق و حیا خون و لیشیا و قتل و در مغرب کران شود
 و موت بطاعون در حوالی مصر رسد و کورگان لیشیا کردند و جوهر لیشیا در شام
 میزان رژی نماید و در آن سال اجماع مفاصل رسد همد و کثرت در چشم و مرض
 در حیوانات از لیشیا شیوع یابد مردم در ستمه قوت گیرند و از برای ضعیف شوند و شخصی

دفع

کرد و سد و قاطع و غیره بود سیم در جانب مغرب شدت و تنگی و شکایت خاقان
کثرت باران و عسله دار بود و این تا قیامت استمال باشد احکام ذوات و ابدی در سال
بروج اقی عنید بقول علماء هند اگر در زمان حال ظاهر شود از جهت مغرب لاله کندن بر سر بود
از آن ناحیه وقوع افتد در ملک بوم و مودت در واد و کوئیند هرگز از مکه جزیر کربلا
یابد و هر که سید بخت رسد و اگر در زمان شیخ مشرف از ناحیه مغرب دلالت کند بر
رئیساد جمع نواحی عالم و شاد و صاف و منبسط و منبسط در زمین نور شمع موت
و حکایت و غیره مندرید در آن طرف و وقوع خوب و خصیصه در میان اوساط الناس و مرکز طبر
و انشاء قدرت عالم و عزت هر چه و کهنه و کوبید انکار ناهفت شا باشد و اگر در زمان از
ظاهر شود از جهت مغرب لاله کندن و وقوع قتل های هفت در میان مردم بسیار و آوارگی
و اگر در زمان رطبا ظاهر شود دلالت کند بر کثرت باران و خوبی خلعت و خروج باد شام
عظیم نشانی از ناحیه شمال که از او قوی و اعظم نموده باشد و وقوع خلاف سیاه زمزم و اگر
در زمان اسل ظاهر شود کوئیند این عاده مندر بودی باشد از انقضای کندن برسد و
آنگاه در جمع بلد و امانت و اگر در زمان اسل ظاهر شود خلعت نیکو بیل آید و در دران
بسیا باشد و اگر در زمان از جهت مغرب لاله کندن برسد در آن ناحیه مغرب و کثرت
زنا و سقوط وضع هر چه از جهت مغرب و صدمه و در و صدمات و میراث از ایشان
و حد و شکایت در جانب مغرب و اگر در زمان از جهت مغرب طغیان فرج و منور باهل سفایر
رضد و اگر در یک روز بوج هر چه بود در عالم مثال و نشانی بسیار حادث شود و بکشتل
اهل حصون و مجالس و دانش در وجه قوی برین کوکب مستحضرست و انشاء و نظر
ایشان نیز نسبتا مکر با ستعانه کائنات معلوم مطلوب فی وجه حصول اما معرفت
در وجه طلوع و غروب و میزان هر چه مستحضرست تقریبا مندر در حال بوده بدیع اقی با
التخصیص انحصار و اخصیصه لایحه علی الدن و محاسب کفایت التعلیم کوئیند بعضی حکما گفته اند
که اگر خواهی که موضع ستانگان باد میدانی بر تو فرمایند یا زده بود در وجه بر افزای
بلبل انجمله و از ده بریم بیکدیگر افزاید و از ده بریم باشد و جمله از او زده هیچ
بویسکن اگر که باشد آنچه حاصل آید موضع آن ستانگان باشد و بر او بدی و فخر درین
مختصینند که این عمل عمدتاً باشد بر آنکه برهانی و دلیل برین جاری نیست یا عمل با خا

و در هر چه که از این
موضع کوی کندن
در وجه مغرب
بسیار است
بسیار است
بسیار است

در هر چه و حال آنکه هر که در طرف ماضی و در غیر آن اوقات بسبب ظاهر شده اند
کلا بخی و غیره که اندک که خواهی که وقت ظهر و شبان بدان کند و از آن اوقات خطاره در
یکدقه باشد اگر در وقت مواضع ایشان و اقناب بازده در هر جهت باشد از وقت و وقت
انشاء است و اگر نه نیست اینجا نیز باین موعده که استخبر موضع این کوکب بر وجه است
این موضع اتفاقا اختلاف آید و در وقت کما نقاب مایه هفتاد وجه و همین در جهت باشد
و ان ناد راست جدا و شاید که از مواضع این ستانگان مواضع سه میوه میوه
باشد و این نیز بعد است کما ستور عنبر بسیار حکما مظهر سار و اوقات از جانب
علی سبیل الاجمال اما شهاب چون از یک جهت میوه بادها آید از جهت و اگر از جانب
مختلف باشد بادهای مضر و زایل کند از هر جهت و اگر از جهت ظاهر کرد بزرگ و بطرف
از اطراف افتد نیز در در نظر فرود آید اما بزرگ رنگی مضمین عسل طلوس و در وقت
العقل فرمونه که از نزدیک خشکیها باشد و اگر از یک جهت بود دلالت کند بر جهت
از جهت باد از فضای باشد که موقع شود و در طبقه از هر چه برسد و باشد و چون
در هر جهت باشد دلالت کند بر نقصان آنها اضطرار هو از جهت و این دلالت است بلکه
لشکرهای مخالف قصد تا کیم کنند و مولود از جهت دهند و ان از جهت بیرون آید
ایشان باشد و استنای قوت خصیصه بر اینها که موی قصبه طبر در هر چه و آن لشکرها
خالصا عشاق جمیع آن قلم باشند سبیل خراف بر اینها ایشان از اعتدال و این
مشعر لاجرم کوبد موت و مراد مردم با مندر شمایا ملوک و عسل و اگر در بروج ملوک ظاهر شود
و حساب آن هیچ از امکان قوی ناظر باشد لاله کندن که از ناحیه مملکت شخصی کسان
پادشاه شود هر زمان آن پادشاه باشد معروض و مشهور بود و در راست و افق
مد کند و اگر ناظر باشد از اولاد و شرافت بود اما استعجال مملکت باشد و
قوی تر خاخی دخل باشد که دلالت بر خاندانهای قدیم و بعد از آن خاخی استری کدله
بر لاله ملوک کند و بیست باقی دون اینجا باشد اما عمود و بوق هر جهت بود
با حکما بزرگ است لیکن دون او میدا اما تا درین دلالت بر هلاک جاتع و خوف و این
ملوک و غیره مورا یستند و معظم با پیش در ناحیه بود کدلت و باشد اما شرف
دلالت بر قوت دشمنان عویز کوبند اگر در طرف مشرق ظاهر دلالت کند بر هلاک و بملوک

انظرف و قبح و در زمانه انبار و اگر در طرف مغرب کوبد حکما سا یا شان نظرف
در اول و در وقت هر چه در جهت مغرب در طرف مشرق ظهور کرده در بروج میزان
دردا را سلطنت برین بیزاد باشد ظل الله رسالتم که بر این علامت حکم و ولاه ما
خواهد رسید در ولاه عرب بر این اقلان تعیین و دولت مملکتان بود که بعد از
سید مبارک خان حجاب هلاکت بهم رسد و اولاد و اقربای او و این شرف و برهان
لشکر و عقل رسیده و اعلی ارض یافته چند نلد و جمله از ولایت خورستان
دور و این مایه و انجمله خوار شدند و اولاد و اقربای او بدین پادشاهان
بطرف کوشان فرستاد و ان لشکر شکست عظیم خورد و بعضی را ستاد حیات در
سجون فر و نوشت و بعضی بفرجه انشاء اعلی که خال اقبال بولند و قتل
ما و یا با قوتی از خون عور نموده خوردا بسا حقیقا کشید اما صاحب دلالت کند
در زمین فارس و بابل و سرحد عراق و وقوع مثال و حد و شرح در طرف مشرق و شاد
ولا تین و استراق مواضع بگشاید در مملکت عزم و نو و ادنی ارض مغرب است و بیکد
عرب و در شرف است و وقوع و ک شخصی بزرگ عظیم ایشان اما و کج علامت عظیم
است دلالت کند بر قتل هلاک و فناء عظماء و شرافت و تغییر و تقلید و وساطت
مختصین قدر بروج مبرر با بد چون ذ و یج بدید بر سیماد در طرف مشرق اگر در زمان
دولتی باشد پادشاه اندولت یازدی که بنابر پادشاه بود نماید و اگر در مایل از
وند باشد ذخایر و اموال و بکی مستاصل شود و بنید بل و زرب نماید و اگر از اوقات
ساخته اند و هر چه و بیارها بعضی اعراض نفسانی و جسمانی حادث شود و بیشتر
و بی اغماخا باشد اما در درین دلیل برین کائنات و اختلالها اما طبع
دلالت کند بر فتنه بسیار و بیانی عظیم سیما حاجت مغرب اما مذهبی و در جهت کوبد
دو در ناحیه و ولا تین که ظاهر کرد دلالت بر بعضی رخنند در اولاد و تون اید
اموال ایشان استمال کوشتری در سلطان با عقیب یا حوت باشد اما مستحق
علامت عظیم است دلالت کند بر کثرت فرج و فتنه اوقات و هلاک عظماء و انوار
شرف و عزت اما استور طبعی کوبد دلالت کند بر خروج فتنه و موعود دران
اقلم اما فتنان برین دلالت کند بر خط دران ناهیه که ظاهر شده متن طبعی کوبد
کوبد کرون این کوکب بسیار وظلت کرابد دلالت کند بر شکست بسیار و کثرت بادها

ارضا هوجا رسولك روايت ميكند كه بيش از بخت هجره بخت است و زنجان در يدك
كه در يك سزاگان بهر بخت چنانكه مراد انداخته بود و بدان سخت بر سينه ياد
مهند نزد عبد الباقه كه از يك عهده آزمان بود اين قضيه را باو نقل كرد بعد از آن كه
كه سزاگان هم در وقت خود هستند يا تا در عيالي خود نبينند دليل تايي المسته كونه او
عظيمي ساخته شد چون بداند سزاگان معوضه قرار بدهند عبد الباقه گشت بخدا ايد
بزرگ آمدن بجز بركت ابا عبد الله احوال عالم چون حضرت رسالت برون آمد چنانكه
بود و در جوارش كه مشهور است زوى خود پندرسه خواند و او را مشعر خوانند
گردد اندك بعد از آنكه هاله پاره و ارضيه كه در زمان منوط عباسي ظاهر شد در زمان
هيكل اشرف اشرف جبهه سال و در خلافت جعفر بن محمد در سال ارطالنه او كند
كه در آن سال حادثه منزل نوره و كشتن ويران و حوت ها بله سماويه و رياح مظهر و عاير
روي نمود و اولها آنست كه در روز شنبه در هر شهر رجب سنه دو و بيست و سه در هر شهر
كه قبل از ان بولس منوكل بود پنج ماه چهارده روز علامت ظهور شكه همچو كوشل آن نادره
بود ندان قبل از آن و بعد از آن ديدند كه افنا بطابع كور قوسى مضمون شكه
الساكن و الشمامخ افنا بضعف قوس او نوره بود هر چند انما برفع ميشد شعاع
سپاس او باشد از ميوهات بانصاف جهان و بعد از آن ايجالته از وقت قصور بود تا وقت
غروب و انبوه و اينست كه در وقت كشمسه بيشه ششم شهر در خلاصه و بيست و سه
سومى سهره به در انما حركت شد بد ظهور نوره شنبه باش متصل باقى غمالي و انما
فهداى كشمسه شد و بعد از آن منقسم در قسم شكه قسم طرف مشرق و قسم طرف مغرب
افنا ميشد نوره از انش با شعاعى متلاطم همچو سطح ميشد و چون مردم مشاهده
امور در جبهه و فرغ كردند و انبوه روايت كند كه در رمضان سنه دو و بيست و سه
همچو در وقت در هر شهر وقت غروب شمس ظاهر شد دم او فرغ بوسط التماس سید
و سخن در ان شنبه در هر شهر در منزل طين بود و در وقت با شمس مقارن و سرزم او در
برج جود ان منزل هند گشتند و در روز پنجشنبه ها نسال طين شد حادثه شد بزرگى
كه مردم بديگر اين بديگر را نكند تا آنكه اهل همان بود و هوا صاف بزرگ و باران كوكب
اصلا مرفى نميشد و صلا بهر جمل بل افنا قوسى مضمون شكه كه خلايق خود فكره اضطرر

نوره

خطم باريد و بعد از آن
سازگاره مبر

و از عذر نظير ادي اعظم شد پس باران قوسى است ده تا ماحولت و خلافت بفساد آمد
از درختان نام ساقط شد و انبوه روايت نمائند كه در دوم سنه دو و بيست و سه بركت
ها هاله و زلزله گرفت و بخارى كيشه حادث شد بجز يك نفر خطا بود بركت بعد از آن
انقض و زلزله در روزي فلك ظاهر شد و فرو رفت آمد و كاهى كه موند و كاهى نيار و بيشه
و در زمين خج نمايد و هم در اين سال برقى عظيم در بغداد و سرزمين راى با آنكه در ان بلاد
انتخاب بود باردين نوره بر سر ماى عظيمش و بعد از آن حركت ها بله شلاله و انما
بديد آمد و انبوه كوكبه در سنه دو و بيست و سه بركت همى انقصاص شمس متاليها
سرع دست او بوزنى كه از اول شب تا صبح از انبوهت مختلفه كشمسه ميشد و تا ان زمان
علامت آن بود كه در هر مواضعى بالكله سقط شد و در اصطبل سلاطين اصلا نماند
باي سواى نماز مردم پاره زرد ميكردند و اكثر اين حوادث در عراق و جزا و ساحل
و خلافت بولس نام و در سال عام مبتلا شد نوره بجمع بلاد و اغاراه از نيك نشيدند
و باقى همى خواستند سايه بديان سيران نوده تا مسجد مغرب رفت و منوكل حاكم اعظم
و جوانى بنام ستاد كورم هضد و حاكم علاج اين مواضع است شفا لمانند و منو
كثيره در ولايت خراسان و اهواز و فارس حادث شد و انبوه در سنه دو و بيست و سه
خسف زلزله و رجعات الارض در قوسه و نشا بود و درى و مبرخا حادث شد و در
جلال ان در شهر رمضان سال مد كور است صولت هاله بجمع خلافت ميشد و مد
مد يد بخرنج بود و موت و هلاك و فرغ بافت در اكثر سنوات و هم در رمضان
سال انك نوره بود و ولايت بن رلال عظيم حادث شد بوشه كه درها از هم فرود رفت
عظيم حادث شد و در ذوالحجه ها نسال در ولايت فارس نوره عظيم شد و انوار انما
نازل شد و ابتدا از ناحيه قله كرده با سطح و در شمسى نماه سيران نمود و نفس انك بورد
بگرفت و بيشه از اداى و لجاى هلا كشدند و انما بگشت و از هوا برغان بر زمین
و انبوه در سنه دو و بيست و سه هر شهر در بسط مصر مضمون فاستان زلزله عظيم شد
بمساجد و نمازات خلل عظيم مسدود و حركت ساطع در اسكان حادث شد و منازل درو
منهدم گرديد و انبوه در شهر مضاى و بيست و سه چها در زلزله در مصر ظاهر شد
در پنج قوسه بزرگ و نوره تا وصول بطن الحوت برداشت و انبوه حين القضا حركه

و بيست و سه باطل و مقفود شد و چون عقرب بجز ملت اسلام است در انما اهل
اسلام فتوا فتنه بسيار شد و حور عظيم در زمان انشان و قوصيات و مدائن و بلاد
كثيره روى در زلزله خاد و بريا نما حور منوكل عظيم انشان و حور و مخط و غلبه
سايه كرده و با عظيم شد و خطه كثر بر بعد از انما بگشت و انك بگشت
سالمه او است حكيم ابو القاسم بلو در كتاب تاليفت ابرار نوده كه در طالع اولت ساطع
غزوى در سال شصت چهارم تيره هياج شراره ترميع و پنج رسيد بود و شمس غامشه
بعين التور و در دن حال كوكب عظيم منقصر شد در انما فتنه از شمس انش
آسمان افرو گرفت چنانكه صور تار و تيلمان او نوره شارات عظيم ايد
شد و قوسه بجز او نظير شد هر كوكب خاند و بطرف خراسان و جانم شرق و جنوب
شد و از اوصاف عظيمه خلاصه خلاصه رسيد كه مشهور بود تصديق نمود و حصول
و سقوط جبال از اعالي باساق ان انما انما ناضف ساعتى برداشت و بعد از آن
منقود شد بجز ريشه اشجى كه بر سر كوه كراى طرف مشرق سايه ناضف عظيم انما
فرو رود و اين بنا بر قول بطليموس منقصر است در سلطان بين الكرين محمد بعد
انك زمانى خبر فوت سلطان انشار يافت **تيره** كان بله طولون احمد بن
بوسف مصرى در شرح صد كوكب بطليموس كويد كه وقوع در مصر و ذوالبطنه شد
و قريب بسكال بلا شست سلطان عهد بقتلوت و در دنبل نقصانك و لنگه ها
سكانه در آمدند و فتا سايه كردند و حور و قتل و مخط و با خانتها و روى و حور
تاج الكرين كوه چرخ كويد كه در سنه شصت و شصت و سه در وقت كاهه در
خورسنان سايه مضمون در ولايت شمس در دم كوه و انما بديله با آمد و مرفى بايد بود
انك زمانى فتار عاظم ظاهر شد و خون سايه بگشت و در زلزله اين احوال
با نشان انك هر هلا كويان در حوالى مراد بعلما باقى شفاست و هم كويد كه در
شصت و شصت و سه حركت ديلم كرد و وا به در مخط ظاهر شد و حركت كرد
بعد از ان انك سايه نكوت زناى در انما اولم در ولايت انما باقى بايد و بعد از
انك زمانى كوشه كويد حركت در ريد بوزنى كويد در وقت كويد كوكب در طالع
نمانه سايه مضمون كه نگاه انما انما حور مبريد آمد و باز كويد در انما شتاب

خطم باريد و بعد از آن
سازگاره مبر
مخطون
مخطون
مخطون

دو و بيست و سه حور و حور بزرگ عاقل بادي عظيم و در دن كوت چنانكه ديده ازان
روزيه با نمايد و انوار ارجحيات نوات النعش تا مائى كشمسه عظيمه كورم راگان قياست
بسيده ها افترا خا كورم و زناى موند و در نور بجمه خانه چهار دي اول سال مكرم
زلزله عظيم در ولايت عراق حادث شد و در سه شنبه بعد از آن كوكب ظهور نمود كه بران
عظمت و كرت ضوه و طول كشمسه هله كشمسه بود و در ناحيه شمال تا وسط التماس
فت و چند باره از و جدا شد و با احوال و شارات ضوه بود تا منقصر شد و فرغ احوال
شد بد حادث شد و بادهاى صعبه ديلمون گرفت چنانكه مردم در بجهها از عصر
چهار شنبه تا عصر بگشتند ان منقروند و بعد از ان ذوالشعبه انما بگشت انما
در انما ظاهر كرد و نا طالع بگشت برداشت و بعد از هشت ساعت رود در بگشت
عظيم در ناحيه شمال ظهور كرد و بار و شمس تمام صعود نمود تا ناحيه قبله برفت و دران
زمان ببران مرفى كشمسه كه بنقص علامتى هر كوشه هله نشد و از كوكب بگشتند
با و انبوه در سنه دو و بيست و سه حور و شمس هر كوشه و انما و حور و سواى
زلزله عظيم شد چنانكه همچو صفت صدمه ان رسيد و آخر تا انما بگشت انما
آن بود كه منوكل رجب شوال سنه دو و بيست و سه حور هفت حور باغى بگشتند
شد و بيزن بعد از شش ماه از برك در بار البر بوسه **تيره** حركت نمايد كه بنقص
علامتا عظيمه نمانه متاليه از اوضاع طالع و ان صوران مستطبه باشد در اول طالع
و متعلق طالع سنين و شهور را ان قوت استعداد بديست صاحب بركت و سايه و مخط
قوى و سايه حور بگشتند كند بارك دلا بلى ان حور انما **تيره** كشمسه
نكار ستان مكرم و راست در زمان خلفى عباسى كوشه رسيدند و نمانه نوره بوده
باشد و در ان ظهور نوره كوز بلب و ان مشرق تا مغرب شمس شد و همچو بجهه روى
مانند و ان تا ان زمان اين علامت بگشت بگوشه بديست و بديست متعلق انما رسيد
و انما بديله بركت مبريد و در انما مخط و باقى شد كه كوشه كشمسه انما بگشتند
رضون مصرى در كتاب كويد در ولايت ساطع نوره عظيم مسدود بر انما در در
عقر ظهور نوره و عظمت و درى العين و بجا بر وضوح مبريد و همچو بديله
الذات حور بركت افرا و در انما مكرم و شعاع او بگشتد و بجمع شعاع كشمسه مخطون
ميشد و در اول ظهور مكرم در مقابل او بگشت نور تا وصول بوسه سايه باقى بود

نوره

اسطوانات غلط بعد از آنکه زمان و ولایت کوهستان و خواجه و پراکنده
 جبال پرکن شده و بعد از هوان شام بازرگانان و هم کوید کردید
 بطریق آنی از شرقی واقع شده اند کوهی و غایت فزاد و ناان سمود
 و بر زمین افتاد و بعد از آنکه زمان لشکرهای خانی مشرف خود بود بایران
 تعلق کشتن بسیار کردند و تا سرحد مغرب رفتند همه علیت شادمانی در کتب
 اخبار الامتار کوید کردید و هفت رمضان سنه صد و هشتاد و هفت
 دو مشرف و پراکنده شد و با بر بروج اسد و کوه مرز و دو راه مقدار سوادی بود
 ثبت بلاد مشرق و غربت و فغانه و کانغ و ماوراءالنهر و خراسان کردید
 خوردن شمشیر تا بعد از هشتاد و شتارون از طرف جنوب خاد کشت آن بود که
 در مشرف خلافت و خواجه نام شد و با شاهان از آن کسب و هلاک شد و خط
 و بیا آمدند و بمباریدید و با شاهان از آن کسب و هلاک شد و خط
 از بلاد شاهان آن بلاد ماندند که کشته رویی کستان هادند و دردی و
 آسکار شدند و راهها درین آمد و شفقت مادران از فرزندان درخواست و لشکرهای
 بکند و آمدند و در ماوراءالنهر جاری کردند و ملوک و اکابر بقتل آمدند
 و تو انکران در ولایت شدند و در خراسان از کوه که براق از بروج بکشد و شهر
 خاز کرد و اسیر بروج آورد و از لشکر اماما قانان شکست رده تا امید باز
 باز نشسته بکشد کاه و فایح باطل شد و درینجا بود که از لشکر چنانکه
 خراسان و انبیه انبیه از آن زمان از ابا بود اخته در مشرفی دیگر ساکن
 و حال آنکه موضع شهر شده است **عبدالرزاق** این استیحه میفرماید در
 تاریخ مطلع السعدین آورده کرد و فرمود که امیر بنیور کورگان بقصد حرم
 روم را بدید **بازید** عازم مملکت ملوک در اشانی که دو ذوالحجه شد
 امرا و ارکان دولت بوری اتفاقه بعضی پادشاه رسانیدند که صلح
 در بروج و مرست خواجه این علامه را انانیدل میگویند چنانچه
 قران مولانا عبدالله بشارت که درین احکام خوبی استاده بود و در سلطنت
 بنوری اختصاص نامه داشت طلب کرد از استغنا این امیر مولانا در جوامع

کطالع این دولت در کوهستان و اصلا خرمی بلند کوهستان بود و این علامه
 چون در بروج خطی داشته باشد و است لکه و جبهه سمت لشکر کوهستان بود و در حال
 حکم و نسل بجای آمدن مغربی از غلبه بروج آورد و در حضور پادشاه و ارکان دولت
 خواند که هرگاه در بروج خطی ملاحظه شود پادشاه در هر بار بی عقبه پیش آید و نیک
 باور سب و اضطرار و مملکت او بدیدد با این جان صاحبان ناخته خواند
 بر عزت صبر استخمس و معامله با بخار سپید که قیصر دست بسته بدگاه بنویس
 آوردند چنانکه در رقاب رخ سطور و رسد و افرازدند که است در تاریخ
 السیر من کوه است که در قیصر و ذوق و نام در بروج نور ظاهر شد چنان زمان که این
 علامه در خانه طالع هر است بکسر پیشانها با این ولایت راه با بدقتله بروجی
 ولد بالسیر من بروج که پادشاه خراسان بود و سلطنت او و سلطان ابو سعید ارنا و ولد
 القهر من بروج خراسان است انواع خراسانی ولایت هراة رسیدند در سنه هفتصد و هشتاد
 هشت هجری که این کتب نقل بود و در همه تقیران احتراق میخ عطارد در بروج
 در طالع سال در بروج حمل کرد که یکی از ذوات الاذنا ظاهر خواهد شد اتفاقا
 در هفتاد و نوزده در مغرب ظاهر شد بعد از یکسال خشک سال شد و در سال
 خشک شد و انواع خط و کوفی و غیره در سنه هفتصد و هشتاد و هشتاد
 در طالع فصل خزان معان عطارد شده و این کسب با آنکه در اوقات بازده سال در بروج
 با هر خراسان سازید که یکی از ذوات الاذنا ظاهر میشود قضا دارا و نوسه
 سال که در ذوق و غیره و غیره میفرماید که مردم از عظمت آن در خوف و هراس
 آمدند و قربانها شیار و در داشت دشت سبز هم رمضان اسمعیل بنیور
 شاه بازگاه شاه هفتها بر سبند شاه با استقلال تمام ممکن بود بعالم
 اتوات اتفاقا و تحت تابع شاه سلطنتی بود که داشت و آن پادشاه
 سبب شد که داشت تمام لایحه عساکر توانست نمود تا چنانکه از این اتفاق
 لشکر با آن وظیفه اش از او عساکر مملکت رسید و با پیشان و مستشاران
 و ساهای متعاقب شد و علا روی نمود باجی و طایعی از هر طرف می آورد

ایضا
 در

مملکت در اینجا بصرف لشکر و کوهستان و خراسان و کوهستان و دمامد و اقصا اخلا
 حال همه بافته عیال و اطفال عیال با و لشکر با آن دستهای افتاد و در بروج و از
 سال که زمان پادشاه بود در بروج عقوبت بودند تا آنکه از ارباب کلستان علی
 ابوالمظفر شاه عباس القمینی از انا حیرت طالع عمده تا سرحد مغرب رفت و اعتدال
 و دولت او دفع نمود مملکت مرفی را معنی را زاهد بسوزد آورد و انوار را پدید
 این اثر تزیین نمود و هم از بعد و داد با راست چنانکه بدولت او با دین مملکت و
 فرقت مرفی در و با با احوال نبوغی که تا فرقی در بروج امین و تمام دفع
 مسکون مشتمل است تحصیل خطا صلح اهدید اید تو اندر لقا تا قیام بخت
 بانگ و باقی دارد این **الان** و در سنه هشتاد و هفت هجری چنان اتفاق
 افتاد که در بروج و عطارد در بروج طالع استقلال مقدمه بسیار یافتند
 در بروج حوت و قمر و قمر با لسا سبیلین که در این کسب در احکام بقا و ابرار
 که درین سال بکن بلای ذوات الاذنا ظاهر کرد و هم مضمون در بروج حوت
 پادشاه را بدید تا صبح و شب هفت شهر و پنج سال که در بروج مشرف و ذوق
 در وسط بروج عقب ظاهر شد و قریب مجاورت بداشت جسیل و الا شهرت
 بر بجماعت نوشتم این هم دلالت کند الله بعلی بوش و فتنه و قتل و فرودتن
 و انزلات و غارت و تاراج و خروج خواجه و لشکرهای بکانه علی الخصوص در بروج
 مشرف و کستان و ماوراءالنهر و مشرف خراسان و طرف هند وستان و
 عرب و جزوقتن شخصی نامی درین ولایات و بسببها و با خشکی هوا و نقص آب
 رودخانه و چشمها و کثر بیماری و جلد خشک ازله سبب در بلاد مشرف طالع
 بهارها که غرض شود اکثر لگنت زمان و کوفی کوفی در در جتم و قویا و
 و در بروج حوت و حیدری و مشرف و بروج کرده و منانه و او حاکم
 الذکر و احتیاق الترحم و عجز و حمل و بواسیر و سایر امراض را آن در بروج
 غایب میگرد و اسفاط و اب و جبهه تلف بعضی میوهها اذاعت میوهها و غیره
 خرما و زرد الو و نار و انجور و به و میوه و در بعضی بلاد بارانهای

بجای آید و زعد و برف و حوت حادث شود و آفت جانوران آبی باشد و شایه که ملکی
 در بروج بدیدد که در بروج از با نادر و مملکتها و حیدران در بروج حوت افتد
 و در بروج برف و نشا است با باشد و کشتها از با دهای مخالف شکست کرد و
 و در آن و باغها بوسه است با باشد و شایه که ممانه طایفه برف و لشکر و عماره
 و حاد لرستند و کشتها را بجان کوفی بشوند و شکست و در ولایت
 استقلال اضطرار بدیدد و الله علم از وقت ظهور این ذوق و استحالته بخیر که
 سه سال بکن شسته اکثر این حکام بنده بود که در بروج القدر است باشد
 چنانکه در احکام حرم کردان و الاظرفه بود که در بروج و بارانها و زها
 مضرت و مایهای قوی بوسه شد که اکثر خصوصیات ضایع نابود شد و انوار
 خاصه خیر و انوار و لیمو و نارنج و تریخ خشک کرد و بزرگوار و انوار بیز نقصان
 بسببید و هم از با است در بروج حوت و حیدری و ذوات کوه سرف در بروج
 ضایع شد و کوه مشرف شمع آید استیاد ولایت دار المیز و اکثر ذوق در بلاد عراق
 چنانکه خطبه پادشاه ظل الله تحفه بودند هرا در دو ولایت مازندران نانی
 شده بود در مینا لشکر و فرزند مشبه ازاده و نیکو غایب شد و مکرر با معنی و نوع
 با نیکو و شایه واقع شد و در بروج حوت در ولایت دار المیز و خراسان عراق اتفاقا
 چنانکه در بروج نام قمر با اقره سرکار قریب خراسان برین شد که بکشد در اعصاب
 مصالح الاملاک از مواضع دیگر اینجا نقل کردند در احکام بروج حوت و قمر
 در بروج حوت و حیدری و مشرف و حیدری و مشرف است بکسر این اعتبارات از کسبه صغیر
 و طویان طویر مستبیط باشد و بعضی ترسانیدن نیز هست بسبب که بعضی اعدا مشرف
 که طاعت میشود باعث خوفت و بعضی منع و بازداشتن نیز آمدند زیرا که در حال
 امور چون بکوار علامات منبیه اتفاقا نقل شد عزت منبیا خاصه خراسان و
 و درین امور خراسان بیشتر از طایفه بکسبند چنانکه بسببها هلاک کرده و
 علاج را با لگ علامتی که نزد ایشان مسکون بوده ترک کردند و در زمین عساکر
 نیز این استادان منظر و معیست چنانکه شاعر گوید اما ان من بروج القهر است
 عزت بروج نقلت مشهور است که امیر و هاشم و برادر بودند که فرمان متوال شدند

ایضا
 در

بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم شئت من غيرك
وقلت ذنبهم
وقصرا عنهم
مفقدوا
اللهم شئت من غيرك
وقلت ذنبهم
وقصرا عنهم
مفقدوا
اللهم شئت من غيرك
وقلت ذنبهم
وقصرا عنهم
مفقدوا

1	2	3
4	5	6
7	8	9

اللهم شئت من غيرك
وقلت ذنبهم
وقصرا عنهم
مفقدوا
اللهم شئت من غيرك
وقلت ذنبهم
وقصرا عنهم
مفقدوا

اللهم شئت من غيرك
وقلت ذنبهم
وقصرا عنهم
مفقدوا
اللهم شئت من غيرك
وقلت ذنبهم
وقصرا عنهم
مفقدوا

اللهم شئت من غيرك
وقلت ذنبهم
وقصرا عنهم
مفقدوا
اللهم شئت من غيرك
وقلت ذنبهم
وقصرا عنهم
مفقدوا

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما الجوع من الشيطان الرجيم
 الذي ينزل من السماء
 فليتبوا على الله
 وعلموا ان الله
 لا يهدي القوم
 الضالين
 والذين آمنوا
 وعملوا الصالحات
 اولئك هم المقربون
 والله اعلم
 بواطننا
 في هذا اليوم



